

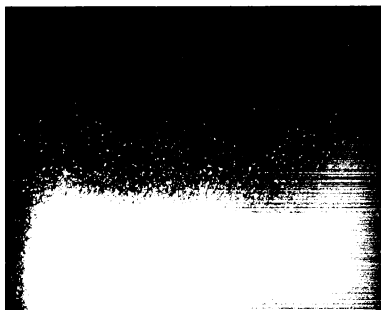
پرونده‌ای ویژه برای

مردان عصر ظهور

حضرت آیت الله محمد سند



اللهمّ لك الحمد على جميع نعمك وجميل
صنعك وتعاليت عن مجانسة مخلوقك.
فصلّ على سيّد الكونين وإمام الثقلين
حجّتك الكبرى وكلمتك العليا حبيبك
محمّد وبارك على أهل بيته الذين
اصطفيتهم وطهرتهم فجعلتهم حججاً
على بريّتك وهداة لخلقك.



سرشناسه: سند، محمد، ۱۳۴۰ -

عنوان قراردادی: دعوی السفارة فی الفیبة الکبری، فارسی

عنوان قراردادی: الترجمة بین الظهور المعاد، فارسی

عنوان: مردان عصر ظهور

تکرار نام پدیدآور: مولف محمد سند؛ مترجمان مهدی سعادت، رضا آسوده، علیرضا قاسمی

مشخصات نشر: تهران - نشر صادق، ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص.

فهرست: معارف مهدویت؛ ۱

بها: ۱۵۰/۰۰۰ ریال ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۱۵-۷۷-۹

وضیعت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: بالای عنوان؛ پرونده ای ویژه برای مردان عصر ظهور

یادداشت: اثر حاضر شامل سه فصل می باشد، لایه های حجیت ترجمه مهدی سعادت، مردان

عصر ظهور ترجمه رضا آسوده، نیرنگی دیگر ترجمه علیرضا قاسمی

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: محمد بن الحسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - نیابت

موضوع: محمد بن الحسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - رویت

موضوع: مهدویت

موضوع: مهدویت - انتظار

موضوع: رجعت

موضوع: رجعت - احادیث

موضوع: آخر زمان

شناسه افزوده: قاسمی، علیرضا، ۱۳۶۹ -، مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷، ۷۰۴۱ د ۹ س / ۴ / ۲۲۴ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره مدرک: ۴۹۵۵۷۲۹



معارف مهلویت
(۱)

پرونده‌ای ویژه برای
مردان عصر ظهور

حضرت آیت الله شیخ محمد محمد سند
دامت برکاته

نام کتاب: پرونده ای ویژه برای مردان عصر ظهور

مؤلف: آیت الله سند (مدبره)

مترجمان: مهدی سعادت - رضا آسوده - علیرضا قاسمی

انتشارات: صادق

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قطع: رقعی

تعداد صفحات: ۱۷۶ ص

شابک: ۹ - ۷۷ - ۵۲۱۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸

مرکز پخش:

تهران - خ ناصر خسرو کوچه حاج نایب - پاساژ مجیدی - نشر صادق

قم - خیابان معلم - مجتمع ناشران - طبقه زیرزمین - پلاک ب ۴۰

۰۹۱۲۴۱۰۲۰۹۶

۰۲۵ - ۳۷۸۴۲۵۷۴ - ۷۵

بهبانهای برای شروع

سخن از مهدویت و حوادث پیش و پسِ ظهور، تنها یک پرونده تاریخی نیست که بخواهیم قصه‌وار به آن پردازیم و تمامش کنیم؛ بلکه پرونده‌ای اعتقادی است که نقشه راه آینده ماست و چشم‌انداز کلیدی پیش روی ما.

«مردان عصر ظهور» بخش ویژه این پرونده استراتژیک است؛ همان مردانی که اینجا و آنجا برخی نام و شعارشان را به گرو می‌گیرند تا فتنه‌ای تاریک در مسیر بصیرت ما بسازند و ما را در نصرت امام منتظرمان خسته کنند. یمانی، خراسانی، نفس زکیه و دیگرانی از همین دست، مردانی‌اند که در هیجان ظهور نقش آفرینند. آیا اینان نمایندگان قانونی و رسمی موعود منتظرند و نشان «حجیت» بر سینه دارند یا فقط فرماندهانی نامدار از جبهه حق هستند که نشان «لیاقت» بر سینه دارند؟ و از اینجااست که پنجره‌ای به بحث «سفارت و نیابت خاصه در دوران غیبت کبری» باز می‌شود که به ضرورت تراث امامی و به اجماع عالمان شیعی، چنین چیزی منتفی است.

از آنجایی که بحث نیابت و سفارت، یکی از لایه‌های حجیت است و سطحی از سطوح منظومه حجج، بسیار مناسب بود که به عنوان پیش درآمد بحث «مردان ظهور» برگه‌ای از دفتر سلسله مراتب حجیت و

طبقه‌بندی حجج بگشاییم تا بصیرانه‌تر در این مسیر گام برداریم. ویکی از مدعیانی که امروزه نام «حجیت» را به گروگان گرفته است دجال بصره است. فتنه احمد حسن همبوشی، همان دجال بصری، حدود بیست سال پیش در عراق کلید خورد. وی از عشیره صیامر، منطقه زبیر استان بصره و فارغ التحصیل دانشکده مهندسی نجف بود. سپس با ادعای مأموریت برای اصلاح انحرافات حوزه علمیه نجف، از طرف حضرت امام عصر علیه السلام وارد حوزه نجف می‌شود و طلاب را به خود می‌خواند.

در ابتدا وی را جن زده و روان پریش می‌خواند ولی به تدریج شیوه دعوت را می‌آموزد و دیگر به سادگی، خود را لو نمی‌دهد.

ادعاهای مالی‌خولیایی احمد همبوشی، از یمانی بودن و سپس فرزند حضرت مهدی بودن گرفته تا امامت و عصمت و علم لدنی سبب شد تا علاوه بر سیل ردیه‌ها و جوابها، موجی از تمسخر و استهزا فضای طایفه امامیه را پر نماید. ویژگی نگران کننده این گروهک شیطانی - که نهادشان ستاره شش پر داودی است - فعالیت نظامی و روحیه داعشی مترسکان همبوشی است.

دعای این دجال حرفه‌ای را تنی چند از شیطانک‌های دست‌آموز سر و سامانی دادند و به صورت جزوات گوناگون رسانه‌ای کردند. کاظم العقیلی، عبدالرحیم ابو معاذ و حیدر المنشدای سر تیم‌های مختلف این گروهک بودند و تمام بار تبلیغی این فتنه را بر دوش کشیدند. مهم‌ترین دستاویز عوام فریبانه اینان دو روایت به شدت ضعیف از

«کتاب الغیبة» شیخ طوسی است که یکی وصیت نبوی است و دیگری گفتار علوی.

مجموعه یاوه‌های این دجال مدرن را بیدارگران اقالیم قبله پنبه زدند و بافته‌هایش را زیر چرخ‌های عظیم تحقیق و استدلال خرد نمودند و در این میان، استاد تیزبین ما، حضرت آیت الله سند، از سال‌ها پیش در لابلاي مکتوباتش همین فتنه و همسان‌هایش را نشانه رفته است و تیزاب برهان قاطع بر آنها دوانده و به حیثیت‌شان چوب حراج زده است.

در این نوشتار، سه بحث از مباحث کلیدی مهدویت را از مباحث ایشان انتخاب نمودیم و در کنار هم چیدیم تا فایده‌اش افزون گردد. این سه بحث عبارت است از «لایه‌های حجیت» و «مردان عصر ظهور» و «نیرنگی دیگر».

«لایه‌های حجیت» ترجمه فصل چهارم از جلد دوم کتاب دعوی السفارة فی الغیبة الکبری است به نام «حقیقة و مراتب الحجج».^۱ این کتاب به همت مرکز الدراسات التخصصية فی الإمام المهدي (عجل الله فرجه) نشر یافته است و این بخش را دوست گرانمایه و جوان پر مایه جناب آقای مهدی سعادت به تحریر کشیده است.

یادآور می‌شوم که مباحث جلد دوم کتاب دعوی السفارة که بحث «لایه‌های حجیت» تنها فصل چهارم آن کتاب است، در دست بازنویسی کامل است و فهم بیشتر و درک عمیق‌تر مباحث این فصل،

۱. دعوی السفارة فی الغیبة الکبری ۲/ ۳۳۳ - ۳۷۰ (چاپ اول: ۱۴۲۹ هجری، نجف اشرف)

رابطه تنگاتنگی با بخش‌های دیگر کتاب دارد. از خواننده محترم می‌خواهیم که در جمع‌بندی مباحث شتاب نرزد و این بخش را تمام حرف نینگارد. بخش‌های نیامده کتاب، نقش عمده‌ای در تکمیل پازل معرفتی این مباحث دارند.

«مردان عصر ظهور» نیز نامی است که برای بازنویسی کامل کتاب **فقه علائم الظهور**^۱ انتخاب نمودیم. این کتاب نیز به پیگیری همان مرکز الدراسات تهیه و تنظیم گردید و به قلم یارِ راه‌پیموده جناب آقای آسوده به زبان فارسی بازنویسی گردید.

«نیرنگی دیگر» نیز ترجمه بخشی از جلد اول کتاب **الرجعة بین الظهور والمعاد** است که به خامه توانای زبان دان مورد اعتماد، جناب آقای علیرضا قاسمی، جامه پارسی پوشیده است.

به اشارت استاد در برگردان و بازنویسی این مباحث - همچون مباحث دیگر ایشان - بستر فرهنگی و زبان مقصد را بر زبان مبدأ ترجیح داده‌ایم تا متنی روان و یکدست و در دسترس از کار درآید. امیدواریم این چینش پر فایده باشد.

والسلام علی من اتبع الهدی

شهریور ۱۳۹۷

لایه‌های حجیت

ترجمه
مه‌دی سعادت

شناخت طبقات حجیت

«حکمت» عبارت است از قرار دادن هر چیزی در محل و جایگاه مناسب خودش؛ با این تعریف مشخص می‌شود که برای عملی شدن و محقق شدن حکمت و قرار دادن هر شیء در محل مناسب خود ابتدا باید محل و جایگاه مناسب آن شیء شناسائی شود و گرنه ممکن نیست آن را در جای خودش قرار داد.

بعد از شناخت جایگاه و موضع مناسب شیء نباید آن را در جائی پائین‌تر از آن قرار داد، همانطور که در جای بالاتر هم نباید قرار بگیرد. از جای پائین‌تر با عنوان «تقصیر» و از جای بالاتر از جای شیء با عنوان «غلو» تعبیر می‌شود؛ چرا که غلو و تقصیر هر دو آفت و انحراف هستند. قرار دادن شیء در موضع پائین‌تر «تفریط» و در موضع بالاتر «افراط» می‌باشد. این کار به معنای نادیده گرفتن حد و اندازه شیء است که آسیب و عیب در استدلال می‌باشد.

بنابر این ما ناچار و ناگزیر از این هستیم که ابتدا مسأله شناخت دلیل و حجت بودن حجت‌های الهی و بعد مقام و مرتبه و جایگاه آن‌ها را در

دین مورد بحث و بررسی قرار دهیم و این شناخت و معرفت از معادلات مهمی است که باعث می شود انسان در شناخت و معرفت مراتب حجج الهی شیفته و اسیر کج فهمی و فساد در فهم نشود و به اشتباه نیفتد.

شناخت مراتب حجیت، در حقیقت، مساوی و برابر است با اصل معرفت به حجت بودن حجج الهی؛ چرا که شناخت یک حجت و دلیل به تنهایی باعث نمی شود که به او اعتماد و استناد باشیم بلکه باید بعد از شناخت حجیت یک حجت و دلیل حتماً باید جایگاه و مرتبه آن دلیل هم در میان دیگر دلائل بررسی شود و بعد از احراز جایگاهش با توجه به آن جایگاه به او تکیه و استناد کنیم. یعنی آیا این دلیل و برهان و حجت، اولین دلیل یا دومین یا سومین مرتبه را داراست. معنای آنچه گفتیم این است که هر دلیل و حجتی در همان مرتبه و جایگاه خودش فقط حجیت و دلالت دارد نه بالاتر از مرتبه خود؛ این حجت در مرتبه بالاتر از خودش نمی تواند حجیت باشد. مثلاً یک حجت و دلیلی که در مرتبه و جایگاه چهارم قرار دارد هیچگاه در مقام استدلال و بیان حجج در مرتبه سوم ذکر نمی شود همانطور که دلیل اگر در مرتبه سوم باشد در جایگاه دلیل دوم قرار نمی گیرد و این به خاطر این است که هر حجت و دلیلی جایگاه خاص خودش را دارد.

به بیان دیگر، مراتب حجج و دلیل ها همان حجیت حجت و دلیل است در ضمن سائر حجج و ادله؛ مثلاً خبر واحد، یکی از دلائل و حجج ها می باشد ولی مرتبه حجیت و دلالت آن نمی تواند با حجیت

خبر مستفيض برابرى كند؛ چرا كه درجه اهميت و حجيت خبر مستفيض از خبر واحد بالاتر است هر چند خبر واحد صحيح باشد، و باز خبر مستفيض در مقام حجيت و دلالت نمى تواند با خبر متواتر برابرى كند؛ چرا كه خبر متواتر در مرتبه بالاترى از خبر مستفيض قرار دارد. در ديگر موارد هم همينطور سلسله مراتب حجج رعايت مى شود و اين معناى مراتب و جاىگاه حجت هاست [كه شناخت و رعايت آن همان حكمت است كه در صدر بحث گذشت]

معناى متشابه

در قرآن كريم آمده كه تكيه و تمسك به متشابه، انحراف يا سبب انحراف خواهد بود؛ چرا كه وقتى كسى به جاى تكيه و استدلال به محكمات به دنبال متشابهات مى رود و به آن استدلال مى كند در واقع متشابهات را در جاى محكمات قرار داده است و مرتبه بالاترى براى حجيت متشابه معتقد شده است. ممكن است به نظر بيايد كه متشابه از هيچ گونه حجيت و دلالتى برخوردار نمى باشد در حالى كه اين طور نيست، بلكه تمسك و استدلال به متشابه از باب تمسك به دليل ضعيف در برابر دليل قوى مى باشد، نه اينكه متشابه حجيت ندارد.

به عبارت ديگر، عمل به متشابه يعنى دور انداختن و چشم پوشى كردن از دليل در مرتبه خودش، و عمل كردن و حجت قرار دادن دليلى ديگر كه در مرتبه و جاىگاهى ضعيف تر و پائين تر است. بنا بر اين محكم و متشابه يك امر نسبى است و ذاتى نيست. محكم به هر دليل قوى تر و مُشرف بر دليل ضعيف تر گفته مى شود، و تمسك به محكم يعنى عمل به

دلیل و حجت قوی در مرتبه و جایگاه خودش، و تمسک به متشابه یعنی عمل به دلیل و حجت دانستن آن، در مرحله بالاتر از خودش و دلیل و حجت را از مرتبه و درجه خودش فراتر بردن.

دو مثال برای تمسک به متشابه

به عنوان نمونه‌ای از تمسک به متشابه به جای تمسک به محکم دو مثال از قرآن می‌آوریم:

[۱] مسیحیان برای استدلال به کشته و مصلوب شدن حضرت عیسی علیه السلام به حس و مشاهده خود استدلال می‌کنند، در حالی که حواس ظاهری در برابر قدرت معجزه خداوندی، دلیل متشابه است و معجزه خداوندی، دلیل محکم. به خاطر همین هم قرآن کریم مسیحیان را نکوهش می‌کند که با بودن دلیل محکم به دلیل متشابه تمسک کرده‌اند. در قصه حضرت عیسی علیه السلام آن حضرت با اعجاز به آسمان رفت. در عوض، فردی که دشمنان حضرت عیسی علیه السلام را به محل حضور ایشان راهنمایی کرده بود، به شکل حضرت عیسی علیه السلام درآمد و مصلوب شد.

[۲] از دیگر مواردی که قرآن نقل می‌کند و می‌توان به عنوان تبعیت کردن از دلیل متشابه از آن یاد کرد، جریان گوساله پرستی بنی اسرائیل است که از حس خود تبعیت کردند و گوساله‌ای را که با طلا ساخته بودند چون صدای گوساله داشت به عنوان خدا گرفتند. آن‌ها از این مطلب بدیهی و یقینی و عقلی، چشم پوشی کردند که خدا نمی‌تواند جسم داشته باشد و چیزی نمی‌تواند بر خدای تعالی تاثیر بگذارد؛ بلکه

خداست که بر همه چیز تأثیر دارد. درست است که حس، یقینی است ولی این دلیل در مقایسه با دلیل عقلی و بدیهی، متشابه است.

حس، ابزار یقین و ابزار گمان

قرآن کریم در جریان حضرت عیسی علیه السلام از شناختِ حسی، تعبیر به «گمان و ظن» می‌کند و این یکی از نکته‌های ظریف و لطیف علمی قرآن است. چرا قرآن کریم از حس، تعبیر به گمان و ظن می‌فرماید، در حالی که حس، جزء بدیهیات و یقینیات است؟ قرآن در اینجا از حس به این خاطر تعبیر «گمان و ظن» کرده است که در این جریان، مسیحیان حس را در مرتبه‌ای بالاتر از خودش قرار دادند لذا از این حسی که در مقابل قانون عقل برهانی، مرتبه‌ای پائین‌تر دارد تعبیر به ظن و گمان می‌فرماید. قرآن در ادامه می‌گوید که ظن و گمان انسان را به حق نمی‌رساند: ﴿و گفته ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم»، و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبّه شد و کسانی که در باره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند، و یقیناً او را نکشتند.»^۱

قرآن کریم تمسک آن‌ها را، پیروی از ظن و گمان می‌نامد در حالی که آن‌ها با چشمان‌شان دیده بودند که عیسی علیه السلام کشته و مصلوب شد. بله،

۱. قوله تعالى ﴿و قولهم إنا قتلنا المسيح عيسى ابن مريم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبه لهم و إن الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم إلا اتباع الظن و ما قتلوه يقينا﴾ النساء/ ۱۵۷

حس یقین است، ولی دایره محدودی را در بر می‌گیرد و ما اگر سعی کنیم که در موارد وسیعی به این حس یقینی محدود تمسک کنیم، در چنین حالتی تمسک ما به ظن و گمان خواهد بود، نه تمسک به یقین.

مثال دیگری بزنم که مسأله برای شما روشن‌تر شود: اگر لامپ صد واتی در اختیار شما باشد این چراغ در مکان کوچک نور خوبی خواهد داشت و اشیاء به خوبی در شعاع نور آن چراغ دیده می‌شوند، ولی اگر بخواهیم با این لامپ صد و ات محوطه و مکان بزرگی را روشن کنیم این نور با تاریکی همراه خواهد بود و فضای کمی را روشن خواهد کرد. بنابراین از این لامپ صد واتی فقط می‌توان در همان مکان کوچک استفاده کرد و این لامپ فقط در همان مکان مفید خواهد بود، اما مکان‌های دور و بزرگ را نمی‌توان با این نور دید. با این نور نمی‌توان اشیاء را در مکان‌های دور دید و حتی اشیاء بسیار ظریف نزدیک را هم با این نور محدود نمی‌توان دید.

بنابراین لفظ «متشابه» که قرآن برای پاره‌ای از حجج و براهین به کار می‌برد به این معنی نیست که این‌ها دلیل و برهان و حجت نیستند. دلیل و حجت هنگامی ارزشمند است که قوی‌ترین دلیل و حجت باشد، اما زمانی که با وجود حجت قوی‌تر به حجت ضعیف‌تر تمسک می‌نمائیم، دیگر آن دلیل ضعیف‌تر دلیل و حجت نمی‌باشد. در این صورت حجت ضعیف‌تر، متشابه است و آنرا ظنی در مقابل یقین باید بدانیم؛ مانند نور ضعیف که با وجود نور قوی، دیگر کاربردی ندارد و متشابهی است در مقابل محکم.

چیدمان حجج

عدم برخورد دلائل با یکدیگر

منظومه دلائل و حجج، مجموعه‌ای از دلائل است که به شکل منظم و طبق موازین خاص چیده شده‌اند و این مجموعه حجت‌ها اندازه و شکلی خدادادی دارند. این مجموعه یک سری خصوصیت‌ها و ویژگی‌هایی دارد که از مهم‌ترین آن‌ها این است که هر حجت و دلیلی یک مساحت و ناحیه خاص را در بر می‌گیرد که دیگر حجج نمی‌توانند در آن حریم وارد شوند و هر دلیل در محدوده خودش حجت است نه در ناحیه‌ای دیگر.

این مطلب به این معنی نیست که دلایل و حجج همدیگر را قطع و نفی می‌کنند؛ بلکه به مقتضای نظم خاصی است که در حجج و براهین وجود دارد که با هم برخوردی ندارند حتی اگر حجت و دلیلی بالاتر از دیگری هم باشد مساحت و حیطه نفوذ آن حجت از دیگری بیشتر است. به عنوان مثال حجت بودن نواب خاص حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت صغری برخوردی با حجت بودن فقها یا نواب عام در زمان

غیبت کبری ندارد، چه برسد به اینکه بخواهد با حجیت امام معصوم برخورد پیدا کند.

نمایندگان حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت صغری که عبارت بودند از «عمری و پسرش و حسین بن روح و محمد بن علی سمی» اینها حجت و دلیل بودند، متها این حجیت و دلیل بودنشان بعد از حجیت امام معصوم بود و اینها باب و حجت بر مردم بودند برای رسیدن به امام معصوم علیه السلام.

ماجرای کتاب حسین بن روح

برای اینکه روشن شود حجج و دلائل با یکدیگر برخوردی ندارند و همدیگر را قطع نمی کنند، مطلبی که شیخ طوسی رحمته الله در کتاب غیبتش آورده را به عنوان نمونه و شاهد ذکر می کنیم: شیخ حسین بن روح کتاب تأدیب را به قم فرستاد و به برخی از فقها نوشت که: ببینید این کتاب با نظرات شما مخالفتی ندارد؟ آنها در جواب نوشتند که همه کتاب صحیح است جز مسأله زکات فطره که در مذهب ما یک صاع است نه نصف صاع^۱.

حسین بن روح نوبختی مجموعه ای از روایات را که اصحاب ائمه قبل از امام عصر علیه السلام در فقه روایت کرده بودند نوشته بود و در معرض دید فقها و روات و محدثین قم قرار داد؛ چون قم در آن مقطع زمانی مرکز اشاعره ای بوده است که دور از کوفه و امام صادق علیه السلام بودند و قرار بود که این مکان مدرسه ای برای معارف اهل بیت علیهم السلام باشد.

بعد از اینکه کتاب بر فقها عرضه شد قسمت اشتباه و خلاف را مشخص کردند و نوشتند که: زکات فطره در مذهب اهل بیت علیهم السلام یک صاع است نه نصف صاع.

این روایاتی که نائب سوم امام در کتابش جمع آوری کرده و سپس بر روایات و فقها عرضه کرده است، روایاتی نبوده که از امام زمان علیه السلام نقل کرده باشد؛ بلکه این ها مجموعه ای از روایاتی است که اصحاب ائمه از ائمه قبل نقل کردند، چرا که اگر این روایات را از حضرت مهدی علیه السلام نقل کرده بودند دیگر به تصحیح فقهای قم نیازی نبود. حسین بن روح نماینده حضرت بود و معقول نیست که نماینده حضرت به کسی غیر از خودش برای تصحیح روایات رجوع کند. این روایات، روایاتی بود که حسین بن روح از روایات و اصحاب ائمه نقل کرده است، فلذا در اینجا نائب حضرت هم مانند یک راوی و محدث می باشد که چه بسا در نقل روایت خطا و اشتباه کند که فقهای قم همین خطا را در زکات فطره به او گوشزد می کنند.

مطلبی که از نقل این جریان به دست می آید این است که دایره حجیت نواب و سفرای حضرت در دایره ای است که با دایره حجیت فقها در همان زمان برخوردی ندارد، همان طور که هر کدام یک دایره و مساحت و حیطه ای را دارا هستند که دیگری در آن حیطه ورودی ندارد؛ حجیت نواب از حیطه و دایره خودش خارج نمی شود و در همان حد خودش باقی است.

حجیت فقها در دولت ظهور

خیلی از اوقات این طور به نظر می‌رسد که حجیت فقها در دوران ظهور از بین می‌رود و این فکری عجیب و غریب است. صلاحیت فقها و حجیت آن‌ها درست است که محدود است ولی در سایه و تحت هیمنه حجیت معصوم قرار می‌گیرد؛ بنابراین در هیچ دوره‌ای حتی دوره‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم حضور داشتند از بین نمی‌رود.

خدای سبحان در قرآن کریم این طور می‌فرماید: ﴿و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند، باشد که آنان بترسند؟﴾^۱.

آیه به دور و منصب فقها و فقاہت در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره دارد. رسول خدا بزرگ‌تر و مهم‌تر از امام معصوم می‌باشد پس اگر با بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله فقاہت ملغی نمی‌شود چگونه تصور می‌شود که با وجود حضرت مهدی علیه السلام فقاہت به پایان می‌رسد و ملغی می‌شود.

همچنین فقاہت در دوره امیرالمؤمنین علیه السلام از بین نرفت در حالی که آن حضرت از حضرت مهدی علیه السلام بزرگ‌تر و مهم‌تر هستند. در دوره امام حسن علیه السلام هم فقاہت تعطیل نگردید با اینکه آن حضرت هم از حضرت مهدی علیه السلام بالاتر بودند و همچنین در زمان همه ائمه از امام حسین تا امام عسکری علیه السلام دوره‌ای نبوده است که فقاہت تعطیل شده باشد.

۱. قوله تعالى ﴿ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون﴾ التوبة/ ۱۲۲

کوفه در زمان حضرت صادق (ع) پر بود از سر و صدای فقهای مختلف که نقل حدیث می کردند و فتوا می دادند. خانه افرادی همچون زراره و محمد بن مسلم و عمار سباطی و هشام بن حکم و یزید بن معاویه عجلای بیت مرجعیت و فتوا تلقی می شد. حضرت باقر (ع) به ابان بن تغلب فرمود: من به وجود تو در میان اصحابم مباحات می کنم و دوست دارم در اصحابم مانند تو باشم. در مجالس مردم شرکت کن و برای مردم فتوا بده.^۱

پیامبر اکرم و ائمه معصومین (ع) درست است که در بالاترین سطح عصمت و قوت رهبری و علم قرار داشتند ولی به حکم حیات بشری و زندگی فردی بنا نبود در آن واحد با همه افراد مرتبط باشند، پس ناچار بودند که برای این ارتباط از وسیله و شبکه ای استفاده کنند و آن هم فقها هستند. این ها دست و بازوی معصومین (ع) بودند، هر که تفقه در دین داشته باشد در حالی که ورع و تقوا هم داشته باشد خداوند او را انگشتی از انگشتان معصوم قرار داده است، و این نکته بر طبق آیه نَفَر واجب شده است و هنوز هم نسخ نشده، بلکه تا قیامت باقی است.

اعتماد بر فقهای صالح

حجیت اعطایی از ناحیه امام (ع) به فقهای صالح عادل به معنای امتیاز واسطه گری بین امام و مردم است. آیا عقلائی است که یک سری افراد جاهل، واسطه بین امام و مردم قرار گیرند؟ خدای تعالی امر کرده است به تبعیت کردن از علما و کسی که صاحب شایستگی فقهی دارد،

نه کسی که جاهل است. بنابراین می‌توان در لایه خودش به فقها اعتماد و تکیه کرد.

موقعیت فقهای شیعه

به همین خاطر حضرت صادق (ع) فرمود: علمای شیعیان ما در مرزی هستند که در سوی دیگر آن ابلیس و دار و دسته‌اش هستند. اینان مانع از شیاطین می‌شوند که به ضعفای شیعیان ما حمله کنند و از اینکه ابلیس و پیروان ناصبی‌اش بر آنان مسلط شوند.

هر کس عالم شود و چنین جایگاهی را در میان شیعیان ما پیدا کند که ضعفای شیعه را از تسلط شیطان و نواصب حفظ کند، مقام و مرتبه‌اش بالاتر است از کسی که یک میلیون بار با ترک و روم و خزر جنگ کند؛ چرا که او از دین محبان ما دفاع می‌کند و آنانی که در بلاد کفر می‌جنگند از بدن‌ها دفاع می‌کنند.^۱ یعنی دفاع از مرزهای معرفتی و عقیدتی به مراتب از مرزهای جغرافیائی مهم‌تر است.

اصحاب دجال و دشمنان و نواصب و اهل باطل تا زمانی که سپاه و یاوران معصومین یعنی فقها باشند، نمی‌توانند به دین و اهل دین نزدیک شوند و در عقائد آن‌ها تشکیک ایجاد کنند، و این نقش و حجیت نقشی است که خطوطش توسط خود معصومین (ع) ترسیم شده است و چنین نقشی برای فقها در مذهب شیعه تعریف گردیده است. به همین خاطر امامان اهل بیت (ع) فرمودند: فقها حصن و درهای اسلام هستند.^۲

۱. طبرسی، الاحتجاج ۲/ ۱۵۵

۲. کلینی، الکافی ۱/ ۳۸، حدیث ۳

لایمهای حجیت سفرا و فقها

با توجه به مفاد آیه نفر - که در صفحات قبل گذشت - معصوم باید بازوان کمکی داشته باشد تا به او کمک کنند. خدای سبحان می‌فرماید: ﴿و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند باشد که آنان بترسند؟﴾^۱ بنابراین حجیت فقها در زمان غیبت صغری و در تحت نیابت سفرای اربعه از بین نمی‌رود؛ چرا که این حجیت نظیر دایره وزارت است که هر قسمتی مدیر و باز در قسمت‌های پایین‌تر رئیس و همین‌طور سلسله مراتبی به پایین می‌رود و هر کس مسئول انجام وظیفه و نقش خود است که تعارض و تداخلی هم با دیگر افراد و نقش‌ها نخواهد داشت.

سفرا و نواب اربعه حضرت در زمان غیبت صغری مانند وزیری هستند که وظیفه و مسئولیت معین و تعریف شده‌ای دارد که این وظیفه و مسئولیت تداخل و برخوردی با مسئولیت‌های امام زمان علیه السلام و همچنین مسئولیت‌های فقهای همان عصر ندارد. حجیت نواب و سفرای اربعه در غیبت صغری یک حجیت مطلق نبود؛ بلکه حجیت محدودی بود که مربوط به همان مدت زمانی غیبت صغری هم بود.

با توجه به دلائل و براهین متعددی که وجود دارد هر کس در دوران

۱. قوله تعالى ﴿و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون﴾ التوبة/ ۱۲۲

غیبت کبری ادعای نیابت خاصه و سفارت داشته باشد این ادعا باطل است؛ اگر چه که در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) عده‌ای که تعدادشان هم سیصد و سیزده نفر هستند به عنوان نواب خاص و اصحاب حضرت در خدمت حضرت خواهند بود. بنابراین فقهای دیگری که جزء سفرا و نواب حضرت نبودند چه در زمان غیبت صغری و چه در زمان غیبت کبری حتی در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) وظائف و مسئولیت‌هایی دارند که باید آن‌ها را به انجام برسانند. این وظائف غیر از وظائف نواب و سفرا و غیر از وظائف حضرت مهدی (عج) می‌باشد و همان طور که در یک اداره هر کس وظیفه خودش را دارد و تداخلی هم با کار دیگری ندارد؛ همین طور مسئولیت فقها و حجیت آن‌ها تداخل و برخوردی با مسئولیت نواب و حضرت مهدی (عج) ندارد. به همین خاطر است که ملاحظه می‌کنیم که حضرت مهدی (عج) به علی بن بابویه پدر شیخ صدوق (ع) و دیگر فقها عنایت و نظر رحمت دارند، با اینکه آن‌ها از نواب و سفرا هم نبوده‌اند. همچنین ندیده‌ایم که یکی از نواب و سفرای خاص حضرت در مقام الغای حجیت فقها برآید؛ بلکه برعکس، آن‌ها همیشه در مقام تثبیت فقها بوده‌اند چنان‌که در صفحات قبل، عمل حسین بن روح نوبختی (ع) را ذکر کردیم که روایاتی را برای تشخیص صحت و سُقم آن‌ها به فقهای قم عرضه کرد، و این نبود مگر به خاطر این که حجیت و مسئولیت‌های مختلف تعارض و تداخلی با یکدیگر ندارند.

به درستی که فقها، وزرائی هستند که از طرف خدای تعالی معین

شده‌اند تا مانند خدمه و انصار و اعوان ائمه علیهم‌السلام باشند و به ائمه علیهم‌السلام در راستای انجام وظائف و مسئولیت‌شان کمک کنند. بنابراین تعریف، شکی نیست که برای انجام این مسئولیت خطیر و امر مهم باید ناصر و معین از شریف‌ترین و نجیب‌ترین و عالم‌ترین و متقی‌ترین و صالح‌ترین افراد باشد، نه اینکه هر کسی از هر طبقه و صنفی. خدای تعالی می‌فرماید: ﴿بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟﴾^۱.

نقش بدیهیات عقلی در معرفت

بله اگر مقیاس‌ها برداشته شود و عقل را هم تعطیل کنیم، ممکن است فرض نهاییم که یاران و انصار ائمه علیهم‌السلام از افراد پست و جاهل باشند، ولی چگونه ممکن است؟ اگر خدای تعالی برای استدلال به الوهیت و خدائی‌اش به عدم ظلم به بندگان‌ش استدلال می‌کند، یعنی می‌فرماید که الوهیت و خدائی مرا از عدالت من و عدم مخالفت با بدیهیات عقلی دریابید؛ چگونه ما عقل را تعطیل کنیم و بر خلاف موازین عقلی، انصار و اعوان ائمه علیهم‌السلام یعنی ناشرین دین خدای سبحان را افرادی جاهل و غیر فقیه بدانیم؟ قرار دادن یاران و انصار امام علیهم‌السلام از غیر فقها، یعنی از جهال و نادانان، عین مخالفت با بدیهیات و امور واضح عقلی می‌باشد؛ چون عقل حکم می‌کند که فرد عالم و خبره و نخبه در نشر فقه بر فرد جاهل مقدم است؛ و به قانون عقل واجب و لازم است در نشر فقه به افراد فقیه و عالم اعتماد شود.

۱. قوله تعالی ﴿هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون﴾ الزمر/ ۹

نقش فقهای صالح در عصر ظهور

از اینجا سادگی و ساده لوحی برخی را متوجه می‌شویم که به روایاتی استدلال می‌کنند که سند ندارند و می‌گویند که حضرت مهدی علیه السلام وقتی ظهور می‌فرماید، فقها و علما را می‌کشد.^۱

این گمانی بی‌اساس است که به خاطر عدم شناخت حجج و مراتب آن گریبانگیر انسان می‌شود و در نتیجه گمراهی و انحراف را در پی خود می‌آورد.

توهم دیگری نیز می‌گوید: با ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیازی به فقها و استنباط‌های ظنی و گمانی آن‌ها نیست؛ چرا که در آن زمان مردم می‌توانند مستقیماً از حضرت سؤال کنند و احکام را فرا بگیرند، به ویژه که با ظهور حضرت عقل‌ها کامل شده و علم هم به طور کامل نشر پیدا می‌کند و اصلاً جهلی باقی نمی‌ماند.

این توهم نیز بی‌اساس است؛ به دلیل اینکه تکامل علم و عقل مردم باعث نمی‌شود آن‌ها مانند پیامبران شوند، همان‌طور که این تکامل به معنای این نیست که طریقی که آن‌ها از آن علم را می‌گیرند طریقی و کانال وحی است، همان‌طور که به این معنا هم نخواهد بود که همه مردم در یک سطح علمی قرار خواهند گرفت؛ بلکه تفاوت در درجات عقلی و علمی وجود خواهد داشت حتی با وجود پیشرفت علمی و تکنولوژی و وسائل ارتباط سریع که هر کس می‌تواند مستقیماً با حضرت مهدی علیه السلام در ارتباط باشد و حکم شرعی و پاسخ سؤال خود

را دریافت کند، با وجود همه این پیشرفت‌ها و مطالب، باز هم تفاوت‌های علمی و عقلی بین مردم وجود خواهد داشت، و بنابراین همه مردم نمی‌توانند مانند سیصد و سیزده صحابی و حواری خاص حضرت در خدمت حضرت باشند.

وجود شبکه‌های مختلف علم در عصر ظهور

بنابراین وقتی تفاوت درجات عقلی و علمی ثابت شد احتیاج به کسی که از جهت علمی و عقلی بالاتر است به عنوان واسطه بین امام و مردم به خودی خود ثابت می‌شود. همان‌طور که سنت تکوینی در دوران ظهور حضرت و رجعت، این طور نیست که علم برای همه مردم از یک کانال خاص افزوده شود؛ بلکه کانال‌های ظنی و گمانی به جای خودش قرار دارد و همین سنت رجوع جاهل به عالم، و عالم به عالم بالاتر در آن زمان هم ساری و جاری خواهد بود و این همان معنای رجوع به فقها خواهد بود که در زمان ظهور هم بر همین منوال ادامه پیدا خواهد کرد.

به عبارت دیگر قول خدای تعالی که می‌فرماید: ﴿و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند باشد که آنان بترسند؟﴾^۱ نسخ نمی‌شود؛ چرا که این سخن و آیه تبیین کیفیت عملکرد معصوم علیه السلام

۱. قوله تعالى ﴿و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون﴾ التوبة/ ۱۲۲

می باشد که خدای سبحان می فرماید ﴿و پیش از تو [هم] جز مردانی که بدیشان وحی می کردیم گسیل نداشتیم. پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی جو یا شوید﴾.^۱ بنابراین حتماً باید افرادی به عنوان واسطه میان مردم و امام، در خدمت امام باشند؛ چرا که به مقتضای طبیعت بشری امکان ندارد که تعداد زیادی از مردم در یک وقت و لحظه با یک شخص در ارتباط باشند. بنابراین مجراهای ارتباطی به این شکل معین می شود که بالاترین مقام علمی با مقام های پائین تر ارتباط برقرار می کنند و مقام های پائین تر با اقشار بیشتری از مردم در ارتباط و تماس هستند و خود امام هم در رأس این هرم حضور خواهند داشت، و در نتیجه مقامات بالای علمی ارتباط بیشتری با ایشان دارند. این سلسله مراتب علمی حتی با ظهور امام هم از بین نمی رود، خصوصاً که مفاد آیه نفر در سوره توبه با مفاد آیه حکم مطابقت دارد: ﴿ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند. پس، از مردم نترسید و از من بترسید، و آیات مرا به بهای ناچیزی بفروشید و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود کافرانند﴾.^۲ همان طور که اصل

۱. قوله تعالى ﴿و ما أرسلنا من قبلك إلا رجالا نوحى إليهم فستلوا أهل الذكر إن كنتم . لا تعلمون﴾ النحل / ۴۳

۲. قوله تعالى ﴿إنا أنزلنا التوراة فيها هدى و نور يحكم بها النبيون الذين أسلموا للذين هادوا و الربايون و الأحبار بما استحفظوا من كتاب الله و كانوا عليه شهداء فلا تخشوا

حکم رجوع جاهل به عالم را که عقل تصدیق می کند و به آن حکم می دهد، خدای تعالی هم در قرآن کریم به همین مطلب اشاره دارد: ﴿بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟﴾^۱. مفاد این آیه شریفه هم به همین حکم عقلی و فطری اشاره می کند. مردم احکام خود را از فقها اخذ می کنند اگر چه این احکام به نسبت احکامی که در نزد امام است احکام ظاهری محسوب می شوند ولی تکلیف و وظیفه مردم عمل به همین احکام ظاهری است که از طریق اجتهاد فقها به دست می آید.

پس آنچه که فقها بیان می کنند بدون در نظر گرفتن آنچه نزد امام است، حکم واقعی است ولی با در نظر گرفتن آنچه در نزد امام است حکم ظاهری محسوب می شود. به عبارت دیگر از جهتی ظنی است و از جهتی یقینی.

وقتی در رسیدن به علم و حکم این قدر تفاوت وجود دارد، پس حتماً باید بین اهل تخصص و اطلاع هم سلسله مراتبی وجود داشته باشد که این خودش، از امور بدیهی و ضروری حیات اجتماعی و نظام بشری در حیطه مسائل علمی است.

پشت پرده این فتنه‌ها

این شبهه و اشکالات بر فقها و جایگاه آنان نیست مگر به خاطر انتقاد از آنان و در نتیجه مورد انتقاد قرار دادن دین برای ایجاد هرج و

الناس و اخشون و لا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا و من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون ﴿المائدة/ ۴۴﴾

۱. قوله تعالى ﴿هل يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون﴾ الزمر/ ۹

مرج و بی‌نظمی در آن، که هدف دشمنان است. چون برای خراب کردن و ایجاد هرج و مرج در هر قسمت از اجتماع باید متخصصین آن قسمت را زیر سؤال برد؛ مثلاً کسی که می‌خواهد در طب هرج و مرج ایجاد کند، ابتدا پزشکان ماهر را زیر سؤال می‌برد و به کار آن‌ها انتقاد می‌کند و با این کار در طب شورش ایجاد می‌کند. همچنین کسی که در مهندسی می‌خواهد هرج و مرج ایجاد کند ابتدا مهندسین ماهر را به باد انتقاد می‌گیرد، و همین‌طور در هر زمینه‌ای که بخواهد ایجاد هرج و مرج کند؛ چون در همه این زمینه‌ها یک نظم و سلسله مراتب خاصی حکمفرماست و به مقتضای این نظم و سلسله مراتب جلوی هر گونه تعلل کردن، دزدی و فریبکاری گرفته می‌شود.

پس رجوع به اهل‌خبره و متخصصین در هر زمینه‌ای از مسائل فطری بشری است و در ضمن حدود معین و تعریف مشخصی انجام می‌گیرد. بنابراین انتقاد از فقها راهکاری است که دشمنان دین به خاطر ایجاد هرج و مرج و بی‌نظمی در دین و مناصب دینی انجام می‌دهند تا این مناصب را بد نام و بی‌اعتبار کنند و بد جلوه دهند. به همین خاطر است که می‌بینیم اهل بیت علیهم‌السلام قوانین و ضوابط خاص و محکمی را در تعیین مرجعیت و دیگر مناصب دینی تعیین کردند که اگر بر اصول فرهنگی دین به شکل صحیح تکیه داشته باشیم و این اصول را بین شیعیان و اتباع اهل بیت علیهم‌السلام نشر دهیم کسی نمی‌تواند از این قوانین و ضوابط تجاوز کند و خودش را در جایگاهی که قرار ندارد قرار دهد و اگر این کار را نکنیم نادانان و جهال به سادگی فریب خواهند خورد.

مراتب حجج، کلید بصیرت

بدون هیچ شک و شبهه‌ای عاملی که باعث می‌شود انسان تحت تاثیر شبهات قرار نگیرد و عاملی که نشان دهنده مقدار بصیرت انسان در شبهات فلسفی و عقائدی می‌باشد، معرفت و شناخت مرتبه دلیل‌ها می‌باشد. برای هر مکلف و مؤمنی باید این لایه‌ها روشن و مشخص باشد؛ چرا که اگر روشن شود فرصت و موقعیتی برای القای شبهه باقی نمی‌ماند، اما وقتی مدارج و مراتب حجت‌ها روشن و مشخص نباشد شبهات منتشر می‌شوند. بنابراین همان‌طور که گفته شد آن عاملی که باعث نجات از ورطه فتنه‌ها و شبهات می‌شود بصیرت و معرفت دلیل‌ها و مراتب آن‌ها در مجموعه دلائل می‌باشد و شناخت دلیل بدون شناخت سلسله مراتب و جایگاه این دلیل برای رهایی از شبهه کفایت نمی‌کند.

پس بعد از معرفت و شناخت اصل حجیت دلیل و معرفت و شناخت مرتبه آن دلیل در مجموعه دلائل ناچار هستیم که روابط و علاقه دلائل بین یکدیگر را هم کشف کرده و محدودیت هر دلیل و حد

و مرتبه آن را هم بشناسیم. همچنین با چنین معرفت و شناختی بطلان و تقلب مدّعی حجیت دلیلی در غیر از جایگاه و رتبه خودش هم مشخص می‌شود.

سلسله مراتب حجت‌ها

در مرتبه اعلیٰ بدیهیات و ضروریات عقلی است، پس از آن خدای تعالی و بعد از آن خاتم و سید انبیا، پیامبر اکرم ﷺ و بعد از ایشان سید اوصیا، امیر المؤمنین (علیه السلام) و پس از ایشان هم باقی ائمه معصومین (علیهم السلام) و در مرتبه بعد، فقها و نواب خاص و عام حضرت مهدی (علیه السلام) می‌باشند. در این سلسله مراتب هر می‌شکل که از حجج مختلف تشکیل شده است هر کدام از حجج حد و مساحت خاص خود را پوشش خواهد داد.

یکی از زیبایی‌های قرآن این است که بنیان‌گذار و مؤسس نظم این چنینی در روش معرفت است. چه بسیار از امت‌هائی که به ضلالت و گمراهی و التقاط دچار شدند به خاطر این که فکر کردند که هر دلیلی عام است و اطلاق دارد و برای همه جا کاربرد دارد، یعنی اعتماد صد در صد و کاملی به دلائل داشتند؛ آفت و گمراهی هم از همین اطلاق و تعمیم به سراغشان آمد.

در دعای اللهم عرفني نفسک می‌خوانیم که خدایا خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من نشناسانی رسولت را نخواهم شناخت. خدایا رسولت را به من بشناسان که اگر رسولت را نشناسم حجت و امام تو را نخواهم شناخت. خدایا حجت و امام خودت را به

من بشناسان که اگر او را نشناسم در دینم گمراه شده‌ام.^۱
در این فراز دعا چهار محور وجود دارد و سه محور نیست:

۱. معرفت خدا جل جلاله

۲. معرفت پیامبر ﷺ

۳. معرفت حجت و امام علیّه

۴. معرفت دین

بنابراین معرفت و شناخت دین از شناخت سه مرتبه دیگر ناشی می‌شود، کسی که معرفت خدا برایش به طور محکم حاصل نشده باشد، معرفت پیامبر هم برایش به طور کامل حاصل نخواهد شد. وقتی که قدرت و حکمت و عظمت و صفات حضرت حق جلّ و علا را نشناخته باشد، قطعاً مقام نبوت و رسالت را هم نخواهد فهمید؛ چرا که مقام نبوت و رسالت مقام جانشینی و تبلیغ از خالق جبار حکیم عزیز است نه از ناحیه مخلوق که شناخت خالق در آن تأثیری نداشته باشد.

بنابراین تعریف، هر چقدر شناخت ما نسبت به عظمت خدای سبحان بیشتر و بهتر باشد، بهتر می‌توانیم کسی را که در خلافت و تبلیغ از ناحیه او آمده و منتسب به اوست بشناسیم. به عبارت دیگر شناخت و معرفت نسبت به نبی و پیامبر ﷺ منوط به شناخت و معرفت حضرت حق می‌باشد.

بنابراین جهالت‌ها و نادانی‌ها و عدم معرفت‌هایی که در برخی از

۱. قوله عليه السلام: اللهم عرفني نفسك، فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك، اللهم عرفني رسولك، فإنك إن لم تعرفني رسولك لم أعرف حجتك، اللهم عرفني حجتك، فإنك إن لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني [كلینی، الکافی ۱/ ۳۳۵، باب الغیبه]

فرقه‌های اسلامی در خصوص مقام نبوت دیده می‌شود، ناشی از عدم معرفت خداست؛ چرا که اگر عظمت خالق در همه شئون روشن شود عظمت کسی که جانشین اوست هم روشن می‌گردد چون خودش جانشینش را نصب کرده و فرستاده است و وقتی عظمت و صفت خالق و فرستنده نبی برای ما روشن شد عظمت پیامبر فرستاده شده هم روشن می‌شود و زمانی که عظمت و صفات فرستاده شده و جانشین خدا و مبلغ خالق را شناختیم می‌توانیم عظمت امام و جانشین پیامبر را هم بشناسیم و امام را شناسایی نمائیم.

بنابراین شناخت‌های سه‌گانه پشت سر هم هستند، یعنی ممکن نیست معرفت به مقام پیامبر ﷺ قبل از معرفت به خدا برای کسی حاصل شود، همان‌طور که معرفت و شناخت پیامبر ﷺ مقدم بر معرفت و شناخت امام ﷺ می‌باشد. یعنی این مراتب حجیت پشت سر هم و در ادامه و مترتب بر هم می‌باشند. به همین خاطر می‌بینیم که دلائل و براهین عقلی و غیر عقلی که بر توحید خدای تعالی اقامه می‌شود، قوی‌تر و برهانی‌تر و روشن‌تر از براهین و دلائلی است که بر نبوت انبیا ﷺ اقامه می‌شود، و دلائل و براهینی که بر نبوت پیامبر اکرم ﷺ اقامه می‌شود بیشتر از حجج و دلائلی است که بر امامت و وصایت امیرالمؤمنین ﷺ اقامه می‌شود و باز در سلسله امامت دلائل و براهینی که بر امامت امیرالمؤمنین ﷺ اقامه می‌شود، به مراتب بیشتر از دلائلی است که برای امامت امام حسن و امام حسین ﷺ اقامه می‌شود، و دلائلی که برای اثبات امامت امام حسن و امام حسین ﷺ

استفاده می شود بیشتر از دلائلی است که برای ائمه دیگر علیهم السلام استفاده می شود.

البته از برخی روایات و همچنین از خطبه غدیر^۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این طور استفاده می شود که از میان ائمه نه گانه ای که از صلب امام حسین علیه السلام هستند حضرت مهدی علیه السلام دارای خصوصیات و ویژگی های خاصی هستند که باعث برتری ایشان بر بقیه ائمه علیهم السلام می شود.

پس مقام حضرت مهدی علیه السلام بعد از اصحاب کساء می باشد؛ چرا که ادله و براهینی که برای امامت ایشان اقامه شده بیشتر از ادله ای است که برای ائمه دیگر از صلب امام حسین علیه السلام اقامه شده است. از شدت و کثرت دلائل و براهین، سلسله مراتب حجیت به دست می آید، هر جا که بیانات و براهین بیشتر و زیادتر باشد حجیت آن مقام بیشتر خواهد بود.

به شکل دیگری هم می توان این مطلب را تقریر کرد و آن اینکه فضائل و شئون حجج مختلف است؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عین اینکه خاتم و سید انبیا هستند، مقام امامت را هم دارند، منتها ایشان امام برای ائمه علیهم السلام می باشند؛ بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقام نبوت و رسالت و امامت را دارا می باشند، به همین دلیل ائمه علیهم السلام تابع و مطیع و تسلیم اوامر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند همان طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تابع و مطیع و تسلیم اوامر حضرت حق جل و علا می باشد.

امام رضا علیه السلام می فرماید: ... به درستی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنچه را

خدا حلال کرده بود حرام نکرد و آنچه را هم خدا حرام کرده بود حلال نکرد، و هیچ فریضه و حکمی از احکام خدا را با رأی خود تغییر نداد، در همه احکام تابع و تسلیم رأی خدای تبارک و تعالی بود. می فرماید:

﴿جز آنچه را که به سوی من وحی می شود پیروی نمی کنم﴾^۱ فقط دستورات الهی را برای مردم بیان می فرماید و تبلیغ رسالت او می کند.

راوی به امام علیه السلام می گوید که: شما احادیث و احکامی را از پیامبر نقل می کنید که در قرآن نیست ولی در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد. بعد روایتی خلاف روایت قبل به ما می رسد که موجب تعارض می شود. حضرت علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از چیزهایی نهی کردند که آن نهی موافق با نهی خدا بود و به چیزهایی امر کردند که آن امر موافق امر خدا بود. آنچه از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی شده است حرام است؛ و اگر بر خلاف نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی باشد نباید به آن حدیث عمل شود. همچنین است اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به عملی امر فرموده باشد نباید به حدیثی که آن عمل را نهی می کند عمل کرد؛ چون ما نمی توانیم به خلاف رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کنیم و ما هم بر خلاف رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمانی نمی دهیم مگر در موقع خوف و ضرورت چرا که ما تابع رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم.^۲

این سلسله همین طور ادامه دارد و محفوظ است. ممکن نیست رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلاف خدا و اوامر حضرت حق مطلبی بگوید یا عملی را

۱. قوله تعالى ﴿إِن أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ (الأنعام/ ۵۰)

۲. حر عاملی، وسائل الشیعه ۲۷/ ۱۱۴، حدیث ۲۱

انجام دهد. اساس و پایه تشریع از خداست و سنت پیامبر ﷺ از فرائض و اوامر و دستورات حضرت حق تبعیت می‌کند. سنت پیامبر ﷺ هیچ‌گاه در عرض یا مقابل قانون الهی نیست؛ بلکه تابع قانون و دستور الهی است و در درجه دوم قرار می‌گیرد، حتی تصور هم نمی‌توان کرد که دستورات پیامبر ﷺ بالاتر از اوامر الهی قرار بگیرد و همین‌طور سنن و دستورات ائمه معصومین ﷺ تابع دستورات رسول خدا ﷺ و فرامین الهی است و امکان ندارد که سنن ائمه معصومین ﷺ در تضاد با سنن الهی یا نبوی قرار بگیرد.

دایره حجیت فتوای فقها

همچنین فتاوی فقها هم تابع اوامر الهی و سنن پیامبر ﷺ و سنن ائمه معصومین ﷺ می‌باشد و امکان ندارد که فتوای فقها از فرائض الهی و سنن پیامبر ﷺ و سنن اوصیا ﷺ خارج شود، به درستی که همه فقهای مدرسه اهل بیت ﷺ یادآوری می‌کنند که تقلید و تبعیت کردن از فقیه در مواردی است که حکمش از ناحیه خدا و رسول و اوصیا معلوم نشده است. یعنی فتوای فقیه دایره محدود و مشخصی دارد که با خط قرمز مشخص شده است و این خط قرمز ضروریات واجبات احکام خدا و سنت پیامبر و سنت امامان معصوم ﷺ می‌باشد.

در نتیجه آن مواردی را که می‌دانیم که از واجبات الهی و سنن پیامبر و سنن اوصیا است فقیه نمی‌تواند از آن‌ها تجاوز کند، فقیه فقط نظرش را در همین حیطه حکم خدا و سنت پیامبر و ائمه اهل بیت ﷺ استنباط و کشف می‌کند و همه این‌ها در حیطه همین موارد ضروری است و از آن

خارج نمی‌شود.

چه بسیار گمان شده که در کلام علمای اصول به هم ریختگی و اختلال وجود دارد، چون آن‌ها از طرفی می‌گویند که اجماع فقها اگر معصوم در آن نباشد حجت نیست، و از جهت دیگری می‌گویند فتوای فقیه حجت است. چگونه فتوای فقیه به تنهایی حجت است در حالی که اجماع مجموعه فقها بر یک حکم اگر معصوم در آن اجماع نباشد حجت نیست؟ آیا این تناقض نیست؟

توهم وجود تناقض و به هم ریختگی مرتفع می‌شود اگر در دایره حجیت فقها دقت کنیم. فتوای فقیه اگر در غیر عقائد و غیر ضروریات باشد و فقیه با استناد به موازین شرعی که در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معین شده عمل کند با این شروط حجت است. اما فتوای فقیه و حتی اجماع و اتفاق فقها بر فتوایی که مخالف ضروریات یا عقائد اصلی یا بر خلاف موازین بحث استدلالی در نزد فقیه دیگری باشد در این هنگام آن فتوا حجیت ندارد. بنابراین چنین قضایا و مسائل در حیطه حجیت فقها و اهل خبره مطرح نمی‌شود؛ بلکه باید با مراجعه به برهان و بدیهیات و ضروریات بین دو حیطه حجیت فرق گذاشت چرا که اگر با دقت نظر به مسائل نگاه کنیم متوجه می‌شویم که بین هر دو حجیت تفاوت وجود دارد.

به عنوان مثال: فقیه نمی‌تواند وجوب نماز را بردارد، حتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم نمی‌تواند مثل این وجوب را بردارد؛ چون این وجوب در حیطه فرائض خداوندی قرار دارد و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خاطر محدودیتی که

دارد نمی‌تواند روی آن تأثیر داشته باشد، اصل وجوب نماز و روزه و باقی واجبات ضروری از فرائض خداوندی است، همان‌طور که دو رکعت اضافه شده در نمازهای چهار رکعتی از سنت‌های پیامبر است. این سنت پیامبر ﷺ در تحت اشراف و سایه واجبی از واجبات خداوندی قرار گرفته است که آن وجوب نماز است. همین‌طور سنن ائمه معصومین ﷺ هم در اشراف و سایه فرائض الهی و سنت پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد، یعنی آن سنت‌ها هم از احکام الهی و سنن نبوی تجاوز نمی‌کند، همچنین است فتوای فقها. به عنوان مثال: فتوای فقها در حرمت زنا و لواط و ربا از فرائض الهی و سنن نبوی و روش ائمه ﷺ تجاوز نمی‌کند و در همین حیطه می‌باشد.

معنای «دین جدید»

کسی که با این ترتیب و محدوده آشنا نباشد امکان دارد در فهم برخی روایات دچار مشکل و اشتباه شود. مانند روایت دین جدید که حضرت باقر ﷺ فرمود: حضرت حجت ﷺ به امر جدید و کتاب جدید و قضای جدید قیام می‌کند، با شدت با عرب برخورد می‌کند، فقط با شمشیر جلو می‌رود، از کسی تقاضای توبه نمی‌کند، و از هیچ سرزنی در راه خدا واهمه ندارد.^۱

چنین فردی از این روایت این‌طور می‌فهمد که حضرت مهدی ﷺ در وقت ظهورش با دین جدید و قرآن جدید می‌آید و به چیز جدیدی دعوت می‌کند، این‌طور نتیجه می‌گیرد که امام وجوب نماز و زکات و

حج را بر می‌دارد و فواحش و ربا را حلال می‌کند و امر به قطع رحم خواهد نمود. این محال است و امام چنین کاری نخواهد کرد؛ امام امر و نهی می‌فرماید و از امر و نهی الهی و امر و نهی رسول او تخلف نخواهد کرد. این همان غلو در مورد ائمه علیهم‌السلام می‌باشد؛ چون معنی غلو درباره ایشان این است که معتقد باشیم که آن‌ها شریعت جدیدی خواهند آورد که شریعت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را رد می‌کند، بلکه باید بگوییم: آن‌ها تسلیم و تابع و مطیع خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند.

اعتقاد صحیح به امامت اهل بیت علیهم‌السلام این است که بگوییم: آن‌ها امامان منصوب از طرف خدا می‌باشند و آن‌ها جانشین خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده و با عالم غیب در ارتباط می‌باشند ولی پیامبر نیستند، و بنابراین شریعتی غیر از شریعت رسول ندارند و از دایره شریعت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خارج نمی‌شوند.

چگونه تصور می‌شود که شخصی به یک روایت یا دو روایت یا حتی ده یا صد روایت چنگ بزند و گمان کند که با توجه به این روایت‌ها و تفسیر غلط آن‌ها، حضرت مهدی علیه‌السلام دین جدیدی می‌آورند که بر طبق ضوابط و قالب‌های حجیت نمی‌باشد و آن حضرت العیاذ بالله محرماتی را که خدا و رسولش حرام کرده‌اند مباح می‌کند، و امر به ترک واجباتی می‌کند که خدا واجب کرده است، چگونه چنین تصویری ممکن است و کدام عاقل این را قبول می‌کند؟

بلکه حتی اگر فرض کنیم که حضرت با دین جدیدی می‌آید، حتماً باید آن دین منظم و منضبط در ضمن مراتب و قالب‌های حجیت بوده

باشد. در غیر این صورت گمراهی و به انحراف انداختن خواهد بود، همان طور که در زمان غیبت صغری فرقه‌های منحرف و گمراه زیادی به وجود آمدند که شیخ طوسی رحمته الله^۱ نام آن‌ها را ذکر کرده است، مانند شلمغانیه و شریعیه و..... و این فرق به وجود نیامدند مگر به خاطر خلط مباحث و عدم شناخت و معرفت به مراتب حجیت، هم خودشان گمراه شدند و هم باعث گمراهی جمعی شدند با این تصور که حجیت امام بالاتر از حجیت رسول خداست.

توسل و سلسله مراتب حجیت

چگونه تصور کنیم که مدرسه‌ای از مدارس اسلامی با یک خبر یا روایت که فرض می‌کنیم سندش هم درست است و از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده است، قرآن را رد می‌کند و آنچه را خدا واجب کرده حرام می‌کند. مثلاً بعد از این که ثابت شد که قرآن کریم به توسل به پیامبر دعوت می‌کند و این توسل را از ارکان و اصول ایمان قرار می‌دهد، در آیه ﴿و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند. و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند﴾^۲ قسمتی از آیه را قبول می‌کنند و توسل را تحریم می‌کنند به خاطر روایاتی که به پیامبر نسبت می‌دهند،

۱. طوسی، الغیبه/ ۲۶۷

۲. قوله تعالى ﴿و ما أرسلنا من رسول إلا لیطاع بإذن الله و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً﴾ النساء/ ۶۴

در حالی که توسل باب معنوی برای طلب استغفار از خداست، بلکه توسل به پیامبر و آل پیامبر علیهم السلام از ارکان دین می باشد.

در همین آیه قرآن امر به توسل به پیامبر می کند. عبارت **﴿جَاؤُكَ﴾** معنای عرفی آن عبارت است: یا رسول الله به تو پناه آوردم و دست نیاز به سویت دراز می کنم. این همان توجه و توسل به خدای تعالی است منتها نه به صورت مستقیم بلکه به واسطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. به همین خاطر قرآن کریم به توسل و توجه ولو از راه دور امر می کند. مگر نه این است که تمامی مسلمین در نماز می گویند: **السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته**، همه آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می کنند. (کاف خطاب) در زبان عربی برای مخاطب حاضر استعمال می شود. این سلام یکی از ضروریات مسلمین می باشد بلکه در یکی از مهم ترین افعال توحیدی که نماز باشد قرار داده شده تا خطاب و توسل و توجه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در همه مسلمین نهادینه شود.

همانطور که فقهای ما مانند شیخ طوسی و مفید و سید مرتضی و شیخ صدوق و حلبی و ابن ادریس و ابن زهره و سلار رحمهم الله و همه قدما به استحباب سلام بر ائمه معصومین علیهم السلام به این شکل فتوا داده اند که بعد از سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شود: **السلام على الأئمة الراشدين المهديين من آل طه و ياسين**.^۱ بنابراین همه مسلمانان در نماز با سلام به پیامبر صلی الله علیه و آله به ساحت آن حضرت توجه می کنند و از حال نماز هم خارج نمی شوند، و این توجه از ضروریات مسلمین است.

آیه شریفه ﴿و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند﴾^۱ نیز به مسلمانان دستور می دهد که حتماً برای توسل به خدا و استغفار ابتدا باید متوجه و متوسل به باب الله و طریق الله یعنی پیامبر اکرم ﷺ بشوند و بعد از آن به ساحت ربوبی توجه کنند. خدای سبحان می فرماید: ﴿و نیکی آن نیست که از پشتِ خانه ها درآید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه ها از در [ورودی] آن ها درآید، و از خدا بترسید، باشد که رستگار گردید﴾.^۲

پیامبر اکرم ﷺ بزرگ ترین باب الله و راه ورود به ساحت ربوبی می باشد، و علی بن ابی طالب (علیه السلام) باب الرسول و راه ورود به ساحت پیامبر اکرم ﷺ می باشد. پیامبر اکرم ﷺ مکرر فرمود که: من شهر حکمت و علمم و تو یا علی درب آن هستی.^۳ پس هر کس که می خواهد به حکمت و علم دست پیدا کند باید از در آن وارد شود. بنابراین با شرفیاب شدن در محضر وصی پیامبر اکرم ﷺ می توانیم به محضر پیامبر اکرم ﷺ شرفیاب شویم و با شرفیاب شدن در محضر پیامبر ﷺ و التماس و توسل و توجه به آن حضرت می توانیم به ساحت ربوبی وارد شده و متوجه حضرت حق شویم.

همچنین در این سخن خدای متعال که ﴿و چون بدیشان گفته شود:

۱. قوله تعالى ﴿و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا لله﴾ النساء / ۶۴

۲. قوله تعالى ﴿ليس البر بأن تأتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى وأتوا البيوت من أبوابها واتقوا الله لعلكم تفلحون﴾ البقرة / ۱۸۹

۳. قوله صلى الله عليه وآله: أنا مدينة الحكمة وأنت يا علي بائيا. [صلوق، الامالي / ۴۷۲]

بیاید تا پیامبر خدا برای شما آموزش بخواهد، سرهای خود را برمی گردانند، و آنان را می بینی که تکبرکنان روی برمی تابند؟^۱ پیامش این است که بی واسطه به سوی خدا نیاید، بلکه ابتدا باید بر پیامبر ﷺ وارد شوید و او شفیع شما شود و به واسطه پیامبر ﷺ با خدا ارتباط بگیرید، ولی منافقین چه می کردند؟ قرآن خبر می دهد که آنها روی از پیامبر ﷺ می گردانند و توسل و توجه به آن حضرت نمی کردند، آنها موحد نبودند بلکه مستکبر بودند و غرور و کبر داشتند.

استکبار صفت و روش شیطان لعین است؛ چرا که او تکبر کرد و وقتی دستور سجده بر آدم ﷺ صادر شد او تمرد کرد و گفت ﴿آیا برای کسی که از گل آفریدی سجده کنم؟﴾^۲ پس سنت شیطان کبر و ورزیدن از توسل و توجه به حجت خدا می باشد.

خدای تعالی می فرماید: ﴿و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید. [آن گاه] فرمود: آیا اقرار کردید و در این باره پیمان را پذیرفتید؟ گفتند: آری، اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم. پس، کسانی که بعد از این [پیمان] روی برتابند آنان، خود، نافرمانانند﴾.^۳ این آیات سوره آل عمران به ما خبر

۱. قوله تعالى ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُسَهُمْ وَرَأَتْهُمْ يَصْطَلُونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ المنافقون/ ۵

۲. قوله تعالى ﴿قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا﴾ الإسراء/ ۶۱

۳. قوله تعالى ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ

می دهد که انبیا علیهم السلام هم به شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این مقام رسیده اند.

همچنین در آیاتی از سوره اعراف این طور آمده است ﴿در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از [پذیرفتن] آن ها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی گشایند و در بهشت در نمی آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود. و بدینسان بزهکاران را کیفر می دهیم﴾.^۱ در این آیه هم بیان شده است که بدون توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ مسلمانی وارد بهشت نمی شود و عقیده اش رفعت و ارزش پیدا نمی کند. آیه می فرماید تکذیب کردند و استکبار ورزیدند نه اینکه فقط تکذیب کردند. تکذیب و استکبار ورزیدن شان در مقابل انبیا و رسل و اولیای الهی علیهم السلام بود که این ها خود از آیات بزرگ الهی بودند.

خدای سبحان می فرماید ﴿و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم و آن دو را در سرزمین بلندی که جای زیست و [دارای] آب زلال بود جای دادیم﴾.^۲ و بالاترین و بزرگ ترین آیه خدا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام می باشند. قرآن کریم این طور تعبیر می کند که ﴿استکبروا عنها﴾ تعبیر نمی کند که استکبروا علیها فرق بین

رسول مصلق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال أقررتم و أخذتم علی ذلکم إصری قالوا أقررنا قال فاشهدوا و أنا معکم من الشاهدین، فمن تولى بعد ذلک فأولئک هم الفاسقون ﴿آل عمران/ ۸۱ - ۸۲

۱. قوله تعالى ﴿إن الذين كذبوا بآياتنا و استكبروا عنها لا تفتح لهم أبواب السماء و لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل فی سم الخياط و كذلك نجزي الجرمین﴾ الأعراف/ ۴۰

۲. قوله تعالى ﴿و جعلنا ابن مريم و أمه آية و آویناهما إلى ربوة ذات قرار و معین﴾ المؤمنون/ ۵۰

استکبار ورزیدن بر آن و استکبار ورزیدن از آن چیست؟ در کتاب‌های ادبیات و لغت آمده است که برای اینکه یک فعل معنای فعل دیگری را هم در برداشته باشد با اداتی که بیان کننده این معناست آورده می‌شود، پس معنا در اینجا کبر ورزیدن و جلوگیری از آن می‌باشد. قرآن می‌گوید: به درستی که آن‌ها استکبار ورزیدند و از توسل و توجه به پیامبر اکرم ﷺ جلوگیری کردند^۱ همان‌طور که شیطان لعین از آیات و فرامین الهی استکبار ورزید.

بالاترین آیه خدا، پیامبر اکرم ﷺ است و توسل و توجه و خضوع به آیات الهی و حجج الهی مهم‌ترین شرط و رکنی است که باعث باز شدن درهای آسمان در برابر عقیده و عمل انسان می‌شود: ﴿هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد﴾.^۲

بالا رفتن و برداشته شدن حجب و مانع‌ها مشروط به خضوع و توسل به پیامبر اکرم ﷺ و آیات و حجج الهی است. مستکبر از آیات الهی محال است که وارد بهشت شود، همان‌طور که قرآن هم تعبیر کرده است: ﴿مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود﴾^۳ بنابراین نجات پیدا نمی‌کنیم و ایمان قبول نمی‌شود مگر این که به فریضه‌ای از فرائض قرآن کریم یعنی توسل و توجه به مقام نبوی مؤمن شده و عمل نمائیم.

۱. قوله تعالى ﴿لَوْ رَأَوْهُمْ يَصْطَلُونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ المنافقون/ ۵

۲. قوله تعالى ﴿مَنْ كَانَ يَرِيدَ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ

الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ فاطر/ ۱۰

۳. قوله تعالى ﴿حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾ الأعراف/ ۴۰

بازگشت به بحث «دین جدید»

با توجه به این توضیحات می‌توانیم روایتی را بفهمیم که می‌گفت: حضرت مهدی علیه السلام دین جدیدی می‌آورد. یعنی آنچه که در مورد واجبات الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در این سال‌های غیبت و عدم ظهور حجت خدا بدعت و تغییر ایجاد شده است با ظهور حضرت این تغییرات از بین می‌رود و آنچه حکم الهی و سنت نبوی بوده است پیاده و اجرا می‌گردد.

در دعای ندبه می‌خوانیم: کجاست آن‌که برای تجدید و احیای مستحبات و واجبات ذخیره شده است؟ کجاست آن انتخاب شده‌ای که ملت و شریعت را بر می‌گرداند؟ کجاست آن احیا کننده کتاب و حدود الهی؟ کجاست آن زنده کننده معالم دین و اهل دین؟^۱

همچنین در دعای عهد می‌خوانیم: خدایا او را تجدید کننده احکام تعطیل شده کتابت و محکم کننده شاخص‌های دین و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار ده.^۲

در دعای افتتاح هم می‌خوانیم: خدایا او را دعوت کننده به کتابت و قیام کننده به دینت قرار بده.^۳

همچنین در دعای زمان غیبت که از خود حضرت روایت شده

۱. قوله عليه السلام: أين المدخر لتجديد الفرائض والسنن، أين المستخير لإعادة الملة و الشريعة، أين المؤمل لإحياء الكتاب و حدوده، أين محيي معالم الدين و أهله.

۲. قوله عليه السلام: و مجددا لما عطل من أحكام كتابك و مشيدا لما ورد من أعلام دينك و سنن نبيك.

۳. قوله عليه السلام: اللهم اجعله الداعي إلى كتابك و القائم بدينك.

می‌خوانیم: به وسیله او تجدید کن آنچه از دین تو از بین رفته است، و آن قسمت‌هایی از حکم تو و سنت تو که تبدیل یافته به وسیله او اصلاح کن، به طوری که دینت به دست آن حضرت به شکلی تازه و صحیح و بدون هیچ کجی و بدعتی بازگردد،^۱ و موارد دیگری که در سایر ادعیه وارد شده است.

در حقیقت در این توسلات می‌گوییم او دین را زنده می‌کند و به کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ و سیره ائمه معصومین علیهم‌السلام عمل می‌کند. ما مانند افرادی که از برخی روایات بد فهمیده‌اند نمی‌گوئیم او قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از بین می‌برد.

بنابراین با مد نظر قرار دادن ترتیب حجیت حجج و شناخت مراتب صلاحیت آن‌ها، روایت را به شکل صحیح می‌فهمیم، ولی وقتی مراتب حجیت و دلائل دین برای ما خلط شود بی‌مبنائی و کج فهمی در بصیرت و معرفت وارد می‌شود، و در نهایت به نتایج غلط رسیده و به توهّمات و ظلمات لغزیده و از دین خارج می‌شویم.

بنابراین ترتیب حجیت در منظومه حجج، ترتیبی است که نه از بین می‌رود و نه چیزی از آن جا به جا می‌شود. توحید خدای تعالی بر اساس موازن عقلی و بدیهیات عقلی در بالاترین مرتبه حجج است. نبوت هر پیامبری باید از خلال توحید خدای تعالی اثبات شود، پس نبوت انبیا حتماً در هیمنه توحید خدای تعالی است. همچنین امامت هر

۱. قوله عليه السلام: و جلد به ما امتحی من دینک و أصلح به ما بدل من حکمک و غیر من سنتک حتی يعود دینک به و علی ید غضا جلدنا صحیحا لا عوج فیہ و لا بدعة معه.

امامی نسبت به نبوت انبیا و حجیت هر فقیهی نسبت به ائمه علیهم السلام همین طولیت را دارد.

این ترتیب حجیت و مراتب آن، یک ترتیب هرمی است؛ ابتدا بدیهیات عقلی، بعد توحید خدا، بعد نبوت انبیا، سپس وصایت اوصیا، بعد از آن نواب خاص و در مرحله بعد نواب عام هستند.

ترتیب حجیت ائمه علیهم السلام

برخی از افراد از چرایی نظام حجیت و منظومه حجج می پرسند که با توجه به مباحث پیشین و نیز حکمت خدای سبحان از آفرینش جهان می فهمیم که خدای تعالی می خواهد که همه خلق در مسیر تکامل و تحصیل رضای او گام بردارند، و شیطان هم وسائل و ابزار گمراهی مردم را در راهی قرار داده که خدای سبحان برای آن ها معین کرده است تا آن ها را از پیمودن این مسیر باز داشته و منحرف نماید. به همین دلیل برای پیمودن این مسیر و اتصال به حق و عالم غیب، احتیاج به کانال و طریق داریم، و این مسیر و کانال حتماً باید مسیر قابل اطمینان و اعتمادی باشد که عبارت است از کانال معصومین علیهم السلام.

پس سید الانبیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها کانال و راهی است که قدرت اتصال و ارتباط به عالم غیب و عالم حق را دارا می باشد و با اتصال او عالم ملک به عالم ملکوت متصل می شود و انسان ها با خالق خود مرتبط می گردند. آن چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خدای تعالی دریافت می کند از آن چه به واسطه جبرئیل علیه السلام و روح القدس به حضرت می رسد بزرگ تر

و عظیم تر است. روایاتی داریم که در آنها این طور آمده است که در اثر عظمت این ارتباط حالت بی حالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست می داد. در روایات دیگری آمده است که این حالت در زمانی بوده است که حضرت به طور مستقیم با خدا در ارتباط بوده است و هیچ مَلکی واسطه ارتباط نبوده است، مانند روایتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «من» با خدای سبحان ارتباطی دارم که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل به این حد نرسیده است.^۱ در برخی روایات به جای «من» تعبیر «ما» آمده است که اشاره دارد که چنین حالتی برای اهل بیت علیهم السلام هم بوده است.

برای تأیید آن چه گفتیم می توان به روایاتی که ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء آمده اشاره کرد که در آنها آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دیدند که بنی امیه و بنی مروان علیهم اللعنه بر منبر حضرت بالا رفته اند. حضرت از این خواب غمگین شدند، جبرئیل علیه السلام نازل شد و از سبب اندوه حضرت پرسید؟ حضرت خواب را نقل کردند. جبرئیل علیه السلام گفت: من در این مورد چیزی نمی دانم، عروج کرد و آیه ۶۰ سوره اسراء در این مورد نازل شد که ﴿وَأَن رَّوَيْبِي رَا كَه بَه تَو نَمَائَانْدِيم، وَ [نِيز] أُنْ دَر خَت لَعْنَت شَدَه دَر قُرْآن رَا جَز بَرَاي آزْمَائِش مَرْدَم قَرَار نَدَادِيم.﴾^۲ نتیجه می گیریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدون وساطت جبرئیل و دیگر ملائکه، با عالم غیب ارتباط مستقیم هم دارد.

۱. مجلسی، بحار الانوار ۱۸ / ۳۶۰

۲. قوله تعالى ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أُرِيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ﴾ الإسراء / ۶۰

مراتب حجیت ائمه علیهم السلام

بنابر این حجیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از حجیت خدا قرار می گیرد و بر حجیت ائمه معصومین علیهم السلام مقدم می شود، بعد حجیت ائمه معصومین علیهم السلام می آید و حجیت معصومین مقدم بر حجیت جمیع انبیا و مرسلین و ملائکه مقرب است. در زیارت جامعه به این حقیقت اشاره شده است: شما را به شریف ترین جایگاه مکرمین و بالاترین منازل مقربین و والاترین درجات مرسلین رسانید؛ به جائی که هیچ دنبال کننده ای به آن نرسد، و هیچ بالا رونده ای بر آن دست نیابد، و هیچ سبقت گیرنده ای بر آن پیشی نگیرد، و هیچ خواهانی به آن چشم طمع ندوزد، چندان که هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسل و صدیق و شهید و عالم و جاهل و فرومایه و بلند پایه و مؤمن درستکار و فاسق بدکار و ستمگر سرکش و شیطان نافرمان پلید و هیچ مخلوقی شاهد در میان این جمع باقی نماند مگر آنکه خدا جلالت امر شما و عظمت قدر شما و بزرگی شأن شما و کمال نور شما و صدق مراتب شما و ثبات مقام شما و شرف محلّ شما نزدش و گرمی بودنتان بر او و خصوصیاتتان در بارگاه او و قرب منزلتان نسبت به او را به ایشان بشناساند.^۱

۱. قوله عليه السلام: قبلخ الله بكم أشرف عل المكرمين وأعلى منازل المقربين وأرفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لاحق ولا يفوقه فائق ولا يسبقه سابق ولا يطعم في إدراكه طامع حتى لا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا صدیق ولا شهيد ولا عالم ولا جاهل ولا دني ولا فاضل ولا مؤمن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنيد ولا شیطان مرید ولا خلق فيما بین ذلك شهيد إلا عرفهم جلالة أمرکم وعظم خطرکم و کبر شأنکم و تمام نورکم و صلق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصتکم لیه و قرب منزلتکم منه.

از اینجا معنای سخن امیرالمؤمنین (ع) روشن می شود که فرمود: ما را خدا ننماید و بنده بدانید و هر چه خواستید در مورد فضائل ما بگوئید.^۱ و همچنین معنای فرمایش امام ششم (ع) را می فهمیم در جواب فردی که از مقام حضرت پرسید، و ایشان فرمود: ما خزائن علم خدا و زبان گویای وحی الهی و جمعی معصوم هستیم که خدا امر به اطاعت از ما و نهی از مخالفت با ما فرموده است، ما حجت های خدا بر همه خلایق هستیم.^۲

البته حجیت ائمه (ع) ترتیب خاص دیگری هم دارد به این بیان که هر امام برای امام بعد حجت است، [یعنی اگر در یک مقطع زمانی دو امام باشند، مثل زمان امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، امام اول بر امام بعد حجیت دارد]. با اینکه ائمه معصومین همه حجت هستند اما نسبت به یکدیگر حجیت طولی دارند این حجیت از رسول خدا (ص) شروع می شود و به مهدی منتظر (ع) پایان می یابد.

روایتی را کلینی (ع) روایت کرده که هیچ چیزی از ناحیه خدای سبحان نازل نمی شود مگر اینکه ابتدا بر پیامبر اکرم (ص) و سپس بر امیرالمؤمنین (ع) و بعد بر امام حسن (ع) و بعد امام حسین (ع) همین طور تا حضرت مهدی (ع) بر همه ائمه (ع) عرضه می شود.^۳ حضرات معصومین (ع) به منزله یک کانال واحد هستند و امامی که زمان امامت اوست امامتش فعلیت و حجیت دارد. حضرت صادق (ع) در روایتی

۱. برسی، مشارق انوار الیقین / ۱۰۱

۲. کلینی، الکافی / ۱، ۲۶۹، حدیث ۶

۳. کلینی، الکافی / ۱، ۲۵۵، حدیث ۴

فرمود: حب و ولایت من به امیرالمؤمنین علیه السلام برای من مهم تر و دوست داشتنی تر است از نسبتی که من با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارم.^۱ و نظیر همین بیان را حضرت کاظم علیه السلام دارند که حضرتش فرمود: طاعت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد در حالی که خود حضرت مقام امامت و حجیت را دارا بود.

بنابراین هرم رهبری و امامت و ولایت در این سلسله محفوظ می باشد و امامت و رهبری و ولایت ائمه سابق همیشه فعلیت دارد، مانند حجیت خدای تعالی که با وجود حجیت انبیا و اوصیا باز حجیت حضرت احدیت ثابت و جاری است. همین قاعده در حجیت باقی حجج هم ساری و جاری است، یعنی حجت بالاتر حتی با وجود حجت پایین تر همیشه حجیتش باقی است.

اجتماع حجتها در زمان رجعت

از اینجا شبهه ای که برخی در بحث رجعت عنوان کرده اند پاسخ داده می شود که چگونه در دولت حضرت مهدی علیه السلام حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام برمی گردند؛ چون افضلیت و برتری این حضرات بر حضرت مهدی علیه السلام بدیهی و روشن است. بنابراین امامت حضرت مهدی علیه السلام با وجود حجج بالاتر از ایشان چگونه توجیه می شود؟

در پاسخ می گوئیم که امامت فعلی برای حضرت مهدی علیه السلام بدین معنا نمی باشد که حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام بر

حضرتش اشراف نداشته باشند، و این مطلب از جمله‌ای از روایات و دلائل قرآنی برداشت می‌شود که ولایت رسول خدا ﷺ و ولایت امیرالمؤمنین و حسین ﷺ با انتقال این حضرات به عالم برزخ و آخرت از بین نمی‌رود، بلکه سلسله حجیت و ولایت محفوظ و باقی می‌ماند، و بنابراین ولایت و اطاعت از پیامبر ﷺ بر هر امامی لازم است، همان‌طور که حضرت صادق (ع) در بیانی فرمود: می‌بینم حضرت مهدی (ع) را که بر منبر کوفه نشسته است در حالی که در اطرافش سیصد و سیزده نفر از اصحابش به عدد اهل بدر حضور دارند و آن‌ها اصحاب برتر او و حکام خدا روی زمین هستند. حضرت مهدی (ع) از قبایش نامه و نوشته‌ای که با طلا مهر شده است بیرون می‌آورد که سفارشی از طرف رسول خدا ﷺ است. وقتی آن را می‌خواند یارانش مانند گوسفند وحشت زده فرار می‌کنند و فقط یک نفر به عنوان وزیر و یازده نفر نقیب به تعداد نقیبان بنی اسرائیل باقی می‌مانند. این‌ها در سراسر زمین می‌گردند و جز او ملجا و پناهی نمی‌یابند و دوباره به طرف حضرتش باز می‌گردند. به خدا قسم من می‌دانم که به آن‌ها چه می‌گوید که سبب کفرشان می‌شود.^۱

این سلسله مراتب نظیر تشکیلات حکومتی امروزی است که نخست وزیر اداره امور را در دست دارد با توجه به اینکه رئیس جمهور این قدرت را در اختیار او قرار داده است و نخست وزیر باید از او اطاعت کند بلکه دستورات نخست وزیر بدون تأیید رئیس جمهور

حجیت ندارد.

بنابراین ما باید امامت را به عنوان یک تشکیلات منظم در نظر بگیریم، نه به معنای یک فرد واحد، بلکه یک گروه و سازمان کاملی است که عبارت است از سلسله حجج که هر حجتی بر حجیت بعد از خود اولویت و ولایت دارد و امام مباشر و فعلی که حجیت دارد، امام و حجت برتر نیست، بلکه امام قبل از او به او اولویت و حجیت دارد.

A decorative rectangular border with ornate floral and scrollwork patterns at the corners and midpoints.

مردان عصر ظهور

ترجمہ
رضا آسودہ

انقطاع نیابت خاصه

بحث از انقطاع نیابت خاصه، در بین بزرگان امامیه بسیار مورد توجه قرار گرفته است. از علمای عصر ائمه نخستین گرفته تا علمای عصر غیبت صغری مثل کلینی و علی بن بابویه و سعد بن عبدالله اشعری و نوبختی، و تا دسته اول از علمای عصر غیبت کبری مثل صدوق و ابن قولویه و نعمانی و محمد بن حسن خزاز و در طبقه بعد، شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و کراجکی و همین طور دیگر علما و بزرگان شیعه در هر طبقه، این بحث را در کتاب‌هایشان مطرح کرده‌اند.

ادله انقطاع نیابت خاصه

این مطلب را از طوائفی از روایات به ودیعه گرفته‌اند که در اینجا به گوشه‌ای از این ادله اشاره می‌کنیم.

دلیل اول: توقیع مبارک

توقیعی از ناحیه مقدسه حضرت حجت علیه السلام شش روز قبل از وفات

علی بن محمد سمري (نايب چهارم) به دست او رسيده است.

ابو محمد حسن بن احمد مکتب می گوید: سالی که شيخ علی بن محمد سمري وفات کرد، من در بغداد بودم و چند روز پيش از وفاتش نزد او حاضر شدم. توقيعی را برای مردم عرضه کرد که متن آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم، ای علی بن محمد سمري بشنو، خدا اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند. تو شش روز دیگر خواهی مرد. پس خود را برای مرگ حاضر کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفات تو جای تو قرار گیرد؛ زیرا قطعاً غیبت تامه واقع گردیده و ظهوری نیست مگر بعد از اذن خدای عزوجل و آن بعد از مدت طولانی و قساوت دل‌ها و پر شدن زمین از ظلم و جور واقع خواهد شد. کسانی از شیعیان من می‌آیند و ادعای مشاهده می‌کنند، پس بدانید هرکس پيش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، دروغگو و افترا زن است. ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم.

ابو محمد گوید: از این نسخه رونویسی کردیم و از نزد او بیرون آمدیم و چون روز ششم فرا رسید، بازگشتیم و او را در حال احتضار دیدیم. به او گفته شد: وصی شما کیست؟ گفت: برای خدا امری است که او خود رساننده آن است. وبعد درگذشت و این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد. رحمت حق و رضوانش بر او باد.

سند توقيع

این توقيع شريف را شيخ صدوق در کمال الدین^۱ و شيخ طوسی در

الغیبة^۱ و طبرسی در الاحتجاج^۲ و راوندی در الخرائج و الجرائع^۳ روایت کرده‌اند، که البته راوندی از صدوق و شیخ طوسی از جمعی از اساتیدش و آن‌ها از صدوق و ایشان از حسن بن احمد مکتب نقل کرده‌اند.

صدوق مستقیماً از ابو محمد حسن بن احمد مکتب که استاد ایشان بوده نقل کرده و نیز در کتاب کمال الدین برایش ترحم کرده که این نشانه جلالت قدر حسن بن احمد است.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه - در جایی که متذکر بیان حال نواب خاص و مخصوصاً نایب چهارم جناب سمري شده است - پنج روایت را به پنج طریق برای انقطاع نیابت خاصه ذکر می‌کند که یکی از آن طرق این است: محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) و حسین بن عبيدالله (غضائری) و هر دو آن‌ها از ابو عبدالله محمد بن احمد صفوانی (شاگرد کلینی و معاصر با نایب چهارم جناب سمري) روایت کرده‌اند که او گوید: شیعیان نزد جناب سمري حضور داشتند و ایشان به احدی بعد از خودشان وصیت نکردند.

این سند، صحیح اعلائی است بلکه صدورش قطعی است.

دلالت توقيع شريف

حال به نحوه دلالت این توقيع شريف بر مدعا - که انقطاع نیابت در

۱. طوسی، الغیبه/ ۳۹۵

۲. طبرسی، الاحتجاج ۲/ ۴۷۸

۳. راوندی، الخرائج و الجرائع ۳/ ۱۲۸

زمان کبری بود - می‌پردازیم. دو فقره از روایت بر مدعا دلالت دارد.

فقره اول: خودت را برای مرگ مهیا کن و به احدی وصیت نکن که پس از وفات تو جای تو قرار گیرد؛ زیرا که قطعاً غیبت تأمه واقع شد و ظهوری نیست مگر بعد از اذن خدا» به روشنی گویای این است که سفیر چهارم از وصیت و قرار دادن کسی به جای خویش، نهی شده است.

همچنین فقره «به تحقیق غیبت تأمه واقع شده» دلالت می‌کند بر این که دوره نواب اربعه، دوره غیبت تام نبوده، بلکه نواب اربعه حلقه وصل بین شیعیان و امام بودند. اما در دوره غیبت کبری نیابت خاصه منقطع می‌شود و تا زمان صیحه آسمانی و سفیانی ظهور محقق نمی‌شود.

فقره دوم: «و به زودی کسانی نزد شیعیان می‌آیند و ادعای مشاهده می‌کنند، پس بدانید که هرکس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، دروغگو و افترا زننده است.»

ظاهراً مراد از مشاهده مذکور، همان نیابت و وساطت بین خلق و امام است، به قرینه ساختار کلام که در مورد نیابت است و صدور این توقیع برای نایب چهارم؛ چرا که حضرت او را از تعیین جانشین نهی کردند، مخصوصاً که ادعای نیابت در حقیقت به معنای ادعای وساطت بین امام و مردم است.

پس این توقیع شریف - که همه طایفه امامیه بر آن اتفاق نظر دارند - تصریح دارد بر این که نیابت خاصه منقطع است تا زمان صیحه آسمانی؛ که از علامات حتمی ظهور است و در همان سال ظهور واقع می‌شود.

آن صیحه همانطور که در روایات ما آمده^۱ به این شکل است: آگاه باشید همانا حق با علی و شیعیان اوست، و در آخر روز شیطان از روی زمین فریاد کند: آگاه باشید که حق با عثمان و شیعیان اوست و آنگاه است که اهل باطل به شک افتند.

در بعضی از روایات ما آمده که این ندای آسمانی در ماه رمضان است و در بعضی دیگر آمده که این ندا در ماه رجب است.^۲ ظاهراً ما با ندهای متعددی با مضامین مختلف مواجه هستیم و هر دسته از روایات مربوط به ندایی خاص است.

مقتضای دلالت این توقیع شریف، نفی نیابت خاصه است تا زمانی که صیحه آسمانی در سال ظهور شنیده شود و سفیانی نیز خروج کند. لذا هر مدعی نیابت از ناحیه مقدسه و مدعی اتصال و ارتباط با حضرت، قبل از صیحه آسمانی و خروج سفیانی، قطعاً کذاب و دروغگو است و فرقی هم نمی‌کند که آن مدعی چه کسی و در چه مقامی باشد و چه اسم و چه عنوانی را یدک بکشد، همچنین فرقی نمی‌کند که محل ظهورش را کجا قرار دهد؛ یمن، خراسان یا هر جای دیگر.

مراد از خروج سفیانی هم صرف وجودش نیست بلکه منظور قیام سفیانی است و رسیدن به مرحله تشکیل دولت در منطقه شام (دمشق) و غوطه‌ور شدن در جنگ‌ها برای توسعه دولت خود.

۱. طوسی، الغیبه/ ۴۳۵، حدیث ۴۲۵؛ مجلسی، بحارالأنوار ۲/ ۲۹۰

۲. نعمانی، الغیبه/ ۱۸۶ (باب ۱۰، حدیث ۲۸)

دلیل دوم: روایات دو غیبت

روایات متواتری است که صدوق در کمال، طوسی در غیبت، نعمانی در غیبت، کلینی در کافی نقل کرده‌اند و مفادشان این است که حضرت دو غیبت دارند.

شیخ طوسی به سند خود از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: آگاه باشید که برای صاحب این امر دو غیبت است؛ یکی کوتاه و دیگری بلند.^۱

نعمانی به سندش از همان حضرت نقل می‌کند: برای صاحب این امر دو غیبت است که یکی از آن دو آن قدر به درازا می‌کشد که بعضی می‌گویند مرده است، و بعضی می‌گویند کشته شده، و گروهی می‌گویند رفته است، و از اصحابش به جز افراد اندکی کسی بر امر او باقی نمی‌ماند و از جایگاهش هیچ کس چه دوست و چه بیگانه آگاهی نمی‌یابد، مگر همان خدمت‌گزاری که به کارهای او می‌رسد.^۲

دلالت این روایات

تقریب دلالت این دسته از روایات بر مدعا - که همان انقطاع نیابت خاصه باشد - همان بیانی است که نعمانی آورده: این گونه حدیث‌ها که می‌گویند برای قائم دو غیبت است، حدیث‌هایی است که نزد ما از صحت برخوردار است و خداوند گفتار امامان معصوم (ع) را روشن فرموده و دلیل و برهان راستگویی‌شان را در همین روایات ظاهر ساخته

۱. طوسی، الغیبه/ ۱۶۲، حدیث ۱۲۳

۲. نعمانی، الغیبه/ ۱۷۱ (باب ۱۰، حدیث ۹)

است.

اما غیبت نخستین همان غیبتی است که در آن سفیرانی میان امام و مردم بودند که از جانب آن حضرت منصوب شده بودند. مردم آن‌ها را می‌دیدند و مطالب مبهم و کلاف‌های سر در گم احکام به دست ایشان گشوده می‌شد و به تمامی مسائل پیچیده و مشکل به وسیله ایشان از سوی آن حضرت پاسخ داده می‌شد و آن همان غیبت کوتاه بود که روزگارش سپری گردید و دوران‌ش به سر آمده است.

غیبت دوم آن است که سفیران و واسطه‌ها به اراده خداوند و تدبیر وی از میان مردم برداشته شده‌اند تا برای مدعیان، بوته آزمایش و غربال تصفیه و امتحانی دشوار باشد، چنانچه خدای متعال می‌فرماید: ﴿خدا افرادی را که به طریقه شما ایمان دارند فرو نمی‌گذارد تا آنکه ناپاک را از پاک جدا کند و خدا شما را از غیب آگاه نمی‌سازد﴾.^۱

و اکنون همان زمان است که فرا رسیده است. خداوند ما را از ثابت قدمان قرار دهد و در غربالگری فتنه سلامتیمان بدارد. مقصود ما از اینکه برای حضرت دو غیبت است و ما در غیبت اخیر قرار داریم همین بود. از خدا می‌خواهیم که از این غیبت به زودی نجاتمان دهد.^۲

دو غیبت، آشکارا به فرق این دو دلالت دارد؛ چرا که اگر با هم فرقی نداشتند، دیگر دو غیبت نمی‌شدند، بلکه هر دو با هم یک غیبت می‌شدند. فرقی که این دو غیبت با هم دارند، وجود سفیران و واسطه‌ها

۱. قوله تعالى ﴿ما كان الله ليذر المؤمنين على ما أنتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب وما كان الله ليطالعكم على الغيب﴾ آل عمران/ ۱۷۹
 ۲. نعمانی، الغیبه/ ۱۷۳ (باب ۱۰، حلیث ۹)

در غیبت اول و انقطاع آن در غیبت دوم است.

از همین قبیل است صحیح عبدالله بن سنان، که گفت: من با پدرم به محضر امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدیم. آن حضرت فرمود: چگونه به سر خواهید برد اگر در جایی قرار بگیرید که در آن امامی راهنما و نشانه‌ای در دسترس نبینید که هیچ کس از آن سرگردانی رهایی نمی‌یابد، مگر آن کس که مانند گرفتار غرقاب، دست به دعای غریق بردارد. پدرم گفت: فدایت شوم، به خدا قسم این بلا است، در چنین وضعیتی ما چه کنیم؟ فرمود: هرگاه چنین شود - البته تو هرگز آن زمان را در نمی‌یابی - همان عقیده‌ای که دارید از دست ندهید تا وضع برای شما روشن شود.^۱

نعمانی در انتهای فصلی که این حدیث را در آن آورده می‌نویسد: حدیث چهارم از این فصل (یعنی حدیث عبدالله بن سنان) گویای وقایعی است که روی داده است و گزارشگر کارنامه سفیران واسطه میان امام و شیعیان است؛ که از دنیا رفتند و سازمان نیابت و سفارت بسته شد. سفیران میان امام و شیعه نشانه‌ای بودند، ولی چون روزگار محنت خلق فرا رسید آن نشانه‌ها نیز برداشته شد و دیده نخواهد شد تا آنکه صاحب حق ظهور کند. همان حیرت و سرگردانی که گفته شد و اولیای خدا به ما اعلام کردند اینک واقع شد و غیبت دوم - که شرح و تأویلش در احادیث بعد از این خواهد آمد - پا گرفت.^۲

۱. نعمانی، الغیبه / ۱۵۹، حدیث ۴

۲. نعمانی، الغیبه / ۱۶۱

دلیل سوم: روایات انتظار

در مصادر حدیثی ما روایات متعددی است که به شیعیان دستور صبر و انتظار و سنگربانی صبورانه می‌دهد و این که به هر شعار برپایی حق و عدل تن ندهند و دسته دیگر روایاتی هستند که مفادشان غربالگری و زیرورو شدن شیعیان است، که مقتضای این روایات بسته شدن کانال اتصالی و قطع نیابت خاصه است که بیان خواهیم کرد.

[۱] روایتی را نعمانی به سندش از عبدالرحمن بن کثیر نقل کرده که گفت: روزی خدمت امام صادق علیه السلام بودم و مهزم اسدی نیز نزد آن حضرت بود. عرض کرد: خدا مرا فدای شما گرداند، این امر که شما منتظرش هستید کی واقع خواهد شد که بر ما بسیار به درازا کشید؟ فرمود: ای مهزم، آرزومندان دروغ گفتند و شتاب زدگان هلاک شدند و آنان که در مقام تسلیم هستند نجات یافتند و به سوی ما باز خواهند گشت.^۱

[۲] نعمانی از ابو مرهف و او از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمود: محاضر هلاک شدند. عرض کردم: محاضر چیست؟ فرمود: کسانی که شتابزدگی می‌کنند و پایداران استوار نجات یافتند.^۲ این حیرت و اضطراب تنها علتش جدایی و فقدان اتصال با ناحیه مقدسه است که همین مقتضای صبر و انتظار است؛ چون زمانی که هیچ ارتباطی نیست و هرگونه خبری منقطع شده است و هیچ وسیله‌ای

۱. نعمانی، الغیبه/ ۱۹۸ (باب ۱۱، حدیث ۸)

۲. نعمانی، الغیبه/ ۱۹۶ (باب ۱۱، حدیث ۵)

برای ارتباط با حضرتش وجود ندارد؛ آنجاست که باید صبر نمود و انتظار کشید که جایگاه اصلی صبر و انتظار همین دوره است.

مفاد روایات امتحان نیز همین است. مردم به سبب قطع کانال ارتباطی با امام، در گرفتاری شدید قرار می‌گیرند و شک به اصل وجود حضرت زیاد شده، تا آنجا که جمعی از معتقدین به امامت حضرت از اعتقادشان بر می‌گردند.

[۳] نعمانی به سندش از ابو بصیر و او از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: مثل شیعیان ما مثل اندر است (خانه‌ای است که در آن گندم ریخته شده باشد و به آن خرمنگاه می‌گویند) که به آن آفت بیفتد سپس پاکش کنند و باز دوباره آفت به آن بیفتد و باز پاکش کنند، تا مقداری از آن بماند که دیگر آفت نتواند به آن آسیبی برساند و همچنین اند شیعیان ما که پاک می‌شوند تا آن که گروهی از آنان باقی می‌مانند که فتنه‌ها هیچ آسیبی به آنان نرساند.^۱

[۴] در روایتی دیگر نعمانی از منصور صیقل نقل می‌کند که گوید: به محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب شدم، جماعتی نزد ایشان بودند. در آن میان ما با یکدیگر سخن می‌گفتیم و آن حضرت روی به یکی از یاران خود داشت. ناگاه رو به ما کرد و فرمود: شما در مورد چه چیزی سخن می‌گویید؟ هرگز، هرگز، آنچه بدان گردن کشیده‌اید واقع نخواهد شد مگر این که پاک شوید و آنچه بدان گردن کشیده‌اید واقع نخواهد شد تا غربال شوید و آنچه بدان گردن کشیده‌اید واقع نخواهد شد مگر پس از

نومیدی و آنچه بدان گردن کشیده‌اید واقع نخواهد شد مگر آن‌که بدبخت به بدبختی‌اش و نیکبخت به نیکبختی‌اش برسد.^۱

نکته‌ای که از این روایت استفاده می‌شود، هشدار نسبت به تن دادن و به سرعت در پی هر مدعی افتادن - به جهت کم صبری و ناپایداری در فتنه‌ها - است.

دلیل چهارم: ضرورت مذهب

نزد جمیع امامیه انقطاع سفارت و نیابت از ضروریات است و این مطلب به حدی است که علمای امامیه هر کس را که ادعای نیابت کرده محکوم به ضلالت و لعن و وجوب بیزاری از آن‌ها و دور انداختن و بیرون کردن آن‌ها از میان شیعیان کردند. این نوع نگرش و رفتار برگرفته از توقیعاتی است که از حضرت ولی عصر علیه السلام در حق بعضی از آن مدعیان صادر شده و ما در این جا به بعضی از اقوال علما در این رابطه اشاره می‌کنیم.

گزارشی از رویکرد بزرگان امامیه

[۱] سعد بن عبدالله اشعری قمی که معاصر با امام عسکری علیه السلام و فقیه بزرگ شیعه بوده در کتاب المقالات و الفرق بعد از آنی که لزوم اعتقاد به غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام و انقطاع نیابت خاصه و ارتباط با آن حضرت را تبیین می‌کند، می‌گوید: این راه، راه امامت و روش بسیار روشن است و از اول طایفه امامیه بر این مطلب متفق

بودند و این اجماع تا زمان شهادت امام عسکری علیه السلام باقی بود.

شبهه همین عبارت را متکلم و فیلسوف شیعه، حسن بن موسی نوبختی در فرق الشیعه دارد.^۱

[۲] شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبه از صاحب کتاب کامل الزیارات و استاد شیخ مفید رحمه الله، شیخ ابو القاسم بن محمد بن قولویه رحمه الله که در عصر خودش زعیم طایفه و هم دوره شیخ صدوق رحمه الله بوده، نقل می کند که ایشان فرمود: ما عقیده داریم که هر کس بعد از شیخ ابوالحسن سمری ادعای وکالت امام زمان علیه السلام کند، گمراه و کافر و گمراه کننده است.^۲

[۳] صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین باب چهل و دوم روایاتی که نسبت به ولادت حضرت حجت علیه السلام وارد شده و بعد از این که چهار نایب خاص امام زمان علیه السلام را نام می برد می گوید: غیبت تامه همان است که پس از درگذشت سمری واقع شده است.^۳

بعد از آن در باب بعدی، توقیع صادر از ناحیه مقدسه مربوط به انقطاع نیابت خاصه را روایت می کند. ایشان در اول کتابشان هم تصریح می کند که علت تألیف کتاب، تحیر و سردرگمی بعضی از شیعیان به خاطر غیبت است و دیده که آن ها از راه راست و چنگ زدن به اخبار رسیده از ائمه منحرف شده و به نظرات و مقیاس های دیگر روی می آورند.

۱. نوبختی، فرق الشیعه/ ۱۰۹

۲. طوسی، الغیبه/ ۴۱۲

۳. صدوق، کمال الدین/ ۴۲۳

نعمانی رحمه الله صاحب کتاب الغیبه که هم عصر با صدوق رحمه الله و شاگرد کلینی رحمه الله بوده است نیز در چند جا از کتابش تصریح به اتمام نیابت خاصه در عصر غیبت کبری کرده که پاره‌ای از آن کلمات و استدلال ایشان گذشت.^۱

[۴] شیخ مفید رحمه الله در کتاب الإرشاد باب احوالات حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه می‌فرماید: امام زمان عجل الله تعالی فرجه پیش از آن‌که ظهور کند، دو غیبت دارد و به طوری که از اخبار استفاده می‌شود یکی از آن‌ها طولانی‌تر از دیگری است. غیبت کوتاه و صغرای آن جناب از بدو ولادت ایشان بوده تا آنگاه که سفارت و وساطت میان ایشان و شیعیان قطع شد و سفرای آن حضرت فوت کردند. اما غیبت طولانی و کبری بعد از غیبت صغری است تا وقتی که خدا بخواهد و چون ظاهر شود شمشیر از نیام بیرون کشد و قیام خواهد فرمود.^۲

شبیه این تعبیر را شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبه خود آورده است.^۳ فرمایشات علما در این باب به قدری است که هر جوینده‌ای اگر به کتاب‌هایشان مراجعه کند آن را می‌یابد، بلکه حتی غیر از علمای امامیه، سنیان هم این مطلب از شیعه، بینشان مشهور بود و در کتب کلامی و کتب ملل و مذاهب در صدد اشکال به نبود امام و جدایی ایشان از شیعیان‌شان برآمدند.

بر ضرورت نفی نیابت خاصه در غیبت کبری، همه علمای امامیه در

۱. نعمانی، الغیبه/ ۱۵۸

۲. مفید، الإرشاد/ ۲/ ۳۴۰

۳. طوسی، الغیبه/ ۶۱

هر عصری اهتمام ورزیدند و در جهت دور کردن مدعیان دروغین نیابت از هیچ تلاشی دریغ نکردند.

نتیجه و مستفاد از ادله‌ای که بیان کردیم این است که هرکس قبل از ندای آسمانی و چیره شدن سفیانی و تسلط او بر شام، ادعای نیابت خاصه و سفارت کند، یا این ادعا که او نماینده خاص و سخنگوی رسمی آن حضرت است؛ قطعاً بر باطل است.

نامآوران عصر ظهور

حال که اصل بطلان ادعای نیابت واضح شد، نوبت به بحث از اشخاصی می‌رسد که در روایات آمده است که در سال ظهور نقش آفرینند و توهّم شده که با ادله نفی سفارت و بطلان ادعای نیابت منافات دارد، اینک ما آن اشخاص و روایات مربوط به آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

یمانی و حسنی

[۱] نعمانی به سندش از ابو بصیر و او از امام باقر علیه السلام حدیثی را نقل نموده که در آن از علامات حتمی ظهور؛ مثل صیحه جبرئیل در ماه رمضان و ندای ابلیس پس از آن و خروج سفیانی و خراسانی مثل دو اسب مسابقه در مسیر کوفه سخن آمده و سپس فرموده: خروج سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع خواهد شد با نظام و ترتیبی همچون دانه‌های تسبیح که هر یک از پی دیگری آید. از هر سو فشار جنگ وارد شود، وای بر کسی که با آنان ستیزد. در میان پرچم‌ها

رهنمون‌تر از پرچم یمانی نباشد، تنها او پرچم هدایت خواهد بود؛ زیرا به صاحب شما دعوت خواهد کرد. پس هنگامی که یمانی خروج کرد خرید و فروش اسلحه بر مردم و بر هر مسلمی حرام خواهد بود. چون یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی روا نباشد که با آن پرچم مقابله کند. هرکس که چنین کند او از اهل آتش است؛ زیرا او (یمانی) به سوی حق و راه راست دعوت می‌کند.^۱

راوندی هم این حدیث را در الخرائج خودش ذکر کرده است.^۲

دلالت روایت «أهدی الرايات»

در این روایت چند نکته وجود دارد:

اول: این که وجه تشخیص علامت یمانی و خراسانی - که در روایت دیگر تعبیر به حسنی شده - همراهی‌شان با دو علامت حتمی ظهور است که آن دو علامت حتمی، صیحه آسمانی است (ندای جبرئیل از آسمان که آن را اهل هر لغتی به زبان خودشان می‌شنوند)^۳ و تسلط سفیانی بر شام است.

این مقید کردن یمانی و حسنی (خراسانی) به دو علامت حتمی، بر هرکس که قبل از صیحه و تسلط سفیانی، ادعای این دو اسم را بکند راه را می‌بندد. در نتیجه مشخصه یمانی و حسنی این است که در سال

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۵۶ (باب ۱۴، حدیث ۱۳)

۲. راوندی، الخرائج والجرائج ۳/ ۱۱۶۳

۳. مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۲۱

ظهور و همراه بقیه علامات حتمی ظهور - یعنی صیحه و خروج سفیانی - باشد.

دوم: اینکه حرکت یمانی دعوتگر به امام علیه السلام است گویای این است که حرکت خراسانی در دعوتگری اش چنین خلوصی را ندارد و در نتیجه در پیوستن به او به نوعی می توان تحفظ نمود. سرّش این است که در سپاه وی افرادی معتقد به این هستند که امامت منصبی الهی نیست بلکه هر کسی متصدی امور بشود و در رأس حکومت قرار بگیرد تا امت را رهبری و اصلاح کند، او امام است که در فرهنگ روایی ما به اینان زیدی گویند. منظور از زیدی کسانی هستند که این رویکرد را داشته باشند نه این که اسمشان زیدی باشد.

به بیان واضح تر، سید خراسانی مبانی اعتقادی اش این است که امامت، تصدی علنی برای اصلاح امور است، در حالی که یمانی اعتقادش در امامت، این است که منصبی الهی منحصر در دوازده نفر مشخص است که آخرین آن ها مهدی علیه السلام می باشد.

سوم: در روایت شریفه علت حرام بودن مخالفت با یمانی را این می داند که یمانی به سوی حق و راه راست یعنی حضرت مهدی علیه السلام دعوت می کند، پس بحث یاری کردن او گردد وجود میزان و دستورات شرع می چرخد.

به بیان دقیق تر، روایت بر حرمت حرکت بر خلاف یمانی، به قصد تضعیف و شکست وی دلالت دارد. پس تعبیر (التواء علیه) که در روایت آمده با (التواء عنه) فرق می کنند؛ زیرا اولی معنایش حرکت بر

علیه شخص و سعی و تلاش برای مغلوب کردن وی است، در حالی که دومی معنایش فقط صرف ترک کردن است که نه نصرت کند و نه تلاش علیه او. بلکه دستوری که حضرت در روایت فرمود، مبنی بر شتافتن به سوی او، معنایش همان نصرت کردن است و حتی کناره‌گیری را هم نقض می‌کند، ولی ظاهراً مورد این دستور برای کسانی است که در مسیر حرکت او قرار دارند؛ چون دسته‌ای دیگر از روایات داریم که فرمان شتافتن به سوی مکه را می‌دهد.

و به بیان دیگر، این روایت ویژگی یهانی را این گونه مشخص می‌کند که او فقط به حضرت حجت دعوت می‌نماید؛ به این صورت که تمام برنامه‌ای که در خروجش دعوت به آن می‌کند، متمرکز است در ارج نهادن بر یاد حضرت و فراخواندن نام ایشان و دعوت به پذیرفتن ولایت حضرت. و همچنین او ملتزم به روش اهل بیت علیهم‌السلام است.

همین طور روایت اشاره به یک علامت دیگری نیز در مورد وی دارد و آن این است که مبدأ خروج او کشور یمن است و همین امر علت نامگذاری وی به یهانی است. در پاره‌ای از روایات که کلمه یمن استفاده شده، به نحوی است که شامل تمام تهامه می‌شود؛ یعنی شامل مکه نیز هست هر چند که در بعضی از روایات که بعداً به آن اشاره می‌کنیم، آمده که مبدأ خروج یهانی صنعاء است.

روایات خروج خراسانی

همان طور که ظاهر روایت این است که خروج خراسانی از خراسان است و به خاطر همین است که گاهی به عنوان خراسانی از او یاد

می‌شود و گاهی به عنوان حسنی، که در فقره‌ای از همین روایتی که نقلش کردیم این مطلب آمده است که حضرت فرموده: تا آنکه سفیانی و خراسانی بر آنان خروج کنند؛ این یک از مشرق و دیگری از مغرب و همچون دو اسب میدان مسابقه در رسیدن به کوفه بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، این از این سو و آن دیگری از آن سو، تا این که نابودی فلان خاندان به دست آنان انجام پذیرد.^۱

[۲] شیخ طوسی نیز به سندش از جابر و او از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: بیرق‌های سیاهی که از خراسان خروج می‌کند در کوفه مستقر خواهد شد، پس چون مهدی در مکه ظاهر شود آنان را به بیعت فرا می‌خواند.^۲

[۳] صدوق نیز به سندش از محمد بن مسلم و او از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند، که ایشان در روایتی نسبت به حضرت صاحب و این که رعب و وحشت حضرت را یاری می‌کند و علامات ظهورشان نزدیک است فرمود: سفیانی از شام خروج کند و یمانی از یمن و در بیابانی در اطراف مدینه سپاهی فرو می‌روند و جوانی از آل محمد بین رکن و مقام کشته شود.^۳ که این روایت به خروج یمانی از یمن تصریح دارد.

[۴] نعمانی به سندش از عبید بن زراره نقل می‌کند که او گفت: در محضر امام صادق علیه السلام سخن از سفیانی به میان آمد، آن حضرت فرمود: کجا و چگونه خروج می‌کند؟ در صورتی که آن کسی که چشم او را از

۱. مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۱۹۲

۲. طوسی، الغیبه/ ۴۲۵، حلیت ۴۵۷

۳. صدوق، کمال الدین/ ۳۳۱ (باب ۳۲، حلیت ۱۶)

کاسه در آورد هنوز در صنعاء خروج نکرده است.^۱

[۵] شیخ طوسی در کتاب امالی خود به سندش از هشام نقل می‌کند که او گفت: وقتی طالب الحق قیام کرد، مردم به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردند: امید است همین شخص آن یمانی معروف باشد - که قبل از ظهور مهدی قیام می‌کند - فرمود: نه، آن یمانی دوستدار علی (علیه السلام) است ولی این مرد دشمن علی بن ابی طالب است.^۲

دالت روایت

از روایت همان مطلبی که متذکر شده بودیم برمی‌آید و آن این‌که یمانی ملتزم به ولایت و روش اهل بیت (علیهم السلام) است.

نکته بعدی که از روایت برمی‌آید این است که در زمان اهل بیت (علیهم السلام) حرکت‌هایی صورت گرفته که مدعیان، زیر شعار و نام‌های مردان عصر ظهور مثل یمانی فعالیت کردند؛ همان‌گونه که تاریخ اسلام، تحركات مدعیان مهدویت را زیاد دیده است.

[۶] علامه مجلسی به سندش از مفضل بن عمر و او از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: سپس حسنی آن جوانمرد خوشرو خروج می‌کند، آن‌که به جانب دیلم با ندایی فصیح صیحه می‌زند که: ای خاندان احمد، اجابت کنید غمگین و محزون و ندا کننده از اطراف ضریح را، پس او را گنج‌های طالقان اجابت می‌کنند، چه گنج‌هایی که نه از نقره است و نه از طلا، بلکه مردهایی هستند مانند پاره‌های آهن، بر

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۷۷ (باب ۱۴، حدیث ۶۰)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۷۵
 ۲. طوسی، الامالی/ ۶۶۱ (جلس ۱۹، حدیث ۱۳۷۵)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۷۵

اسب‌های ابلق سوار و نیزه‌ها در دست. همواره ستمگران را می‌کشند تا وارد کوفه شوند. در آن هنگام بیشتر زمین پاک شده، پس کوفه را قرارگاه خود می‌نمایند. خبر مهدی به او و اصحابش می‌رسد. اصحابش به او می‌گویند: ای پسر رسول خدا، این شخص که به منطقه ما آمده کیست؟ می‌گوید: به سوی او برویم تا ببینیم کیست و چه می‌طلبد؟ به خدا قسم که او خود می‌داند که ایشان مهدی است و او را می‌شناسد و از این سخن غرضی ندارد، جز این که او را به اصحابش بشناساند. آنگاه حسنی نزد او می‌آید و می‌گوید: اگر تو مهدی آل محمد هستی، پس آثار جدت پیغمبر؛ عصا و انگشتر و برده (ردا) و زره و عمامه سحاب و اسب یربوع و ناقه عضباء و دلدل و الاغ یعفور و اسب نجیب و براق و مصحف امیرالمؤمنین کجاست؟ پس آن حضرت همه را به او ارائه می‌دهد. حسنی عصا را در دست می‌گیرد و او را در سنگ سختی فرو می‌برد، پس سبز می‌شود و برگ در می‌آورد، و غرضی ندارد جز این که به اصحاب خود فضل مهدی را نشان دهد تا با او بیعت کنند.

سپس حسنی می‌گوید: الله اکبر ای پسر رسول خدا، دست خود را بده تا با تو بیعت کنم. آنگاه او و بقیه سپاهش با او بیعت می‌کنند به جز چهل هزار نفر از اصحاب قرآن که به زبیده معروفند. آن‌ها می‌گویند: این نیست مگر سحر بزرگ. پس هر دو لشکر با هم در می‌افتند و مهدی به آن طایفه منحرف رو می‌کند و آن‌ها را موعظه می‌نماید و تا سه روز آن‌ها را دعوت می‌کند، ولی در آن‌ها جز کفر و طغیان نمی‌افزاید.

پس دستور به قتل آن‌ها می‌دهد و همه را می‌کشند. آنگاه او به یارانش می‌گوید: قرآن را از ایشان بردارید و بگذارید با آن‌ها باشد تا برایشان حسرت شود؛ همان طور که آن را تبدیل و تحریف و تغییر دادند و به آن عمل نکردند.^۱

نکات حدیث

از این روایت چند نکته برداشت می‌شود که مطالب پیشین را تقویت می‌کند:

اول: ظاهر شعار حسنی محض در دعوت به حضرت حجت علیه السلام نیست، بلکه شعارش عام است که همان برچیدن ظلم است و به همین سبب است که عده‌ای از هواخواهان و همراهیانش زیدی هستند و منظور از زیدیه کسانی هستند که معتقدند امامت همان اداره علنی و رسمی امور سیاسی، اجتماعی مسلمانان است و بس و نیازی به جعل و نصب الهی ندارد.

دوم: با این که روش علنی حسنی صد در صد مورد تأیید نیست اما ظاهراً به خاطر جوی است که بر لشکرش حاکم است ولی در عین حال، حسنی، بصیرت و انقیادش نسبت به امام عصر علیه السلام از بین نمی‌رود.

[۷] روایت نعمانی به همین مطلب اشاره دارد که به سند خودش از ابو خالد کابلی و او از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: گویی قومی را می‌بینم که در مشرق خروج کرده‌اند و خواستار حق

هستند ولی به ایشان داده نمی‌شود، باز مطالبه حق می‌کنند و به آنان داده نمی‌شود، پس چون چنین بینند شمشیرهای خویش را بر دوش خود گذارند، آنگاه آنچه که می‌خواستند به آنان داده شود ولی آنان نپذیرند تا آنکه قیام کنند و دولت را به غیر از صاحب شما به کسی نخواهند داد، کشته‌های ایشان شهدایند. آگاه باشید که اگر من آن زمان را درک می‌کردم جان خود را برای صاحب این امر نگه می‌داشتم.^۱

توصیه حضرت به نگاه داشتن جان تا زمانی که حضرت ظهور کنند و همچنین حفظ جان برای یاری ایشان، علامت عمومی است بر اتخاذ تدابیر لازم و محتاطانه در مقابل جریان‌ها و پرچم‌های مختلف که قبل از ظهور حضرت ظاهر می‌شوند. همچنین روایت، مفید این نکته است که هیچ کدام از این جریان‌ها، خالی از آلودگی و بی‌بصیرتی نیستند. علاوه بر این که روایت دلالت بر این می‌کند که حفظ جان تا ظهور حضرت، و پیوستن به حضرت در مکه حتی از پیوستن به یمانی هم بهتر است، چه رسد به بقیه پرچم‌ها و جریان‌ها.

[۸] در روایت دیگری نعمانی از جابر و او از حضرت باقر علیه السلام در رابطه با ظهور حضرت و آمدن سپاه سفیانی تا دروازه‌های کوفه و کشتن مطالبی نقل می‌کند و در ادامه آورده: در کشاکشی این چنین که بر ایشان واقع شده، ناگاه پرچم‌هایی از جانب خراسان پدیدار می‌شود و به سرعت طی منازل می‌کند و چند نفر از اصحاب قائم با آنان همراه خواهند بود.^۲

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۷۳ (باب ۱۴، حدیث ۵۰)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۴۳

۲. نعمانی، الغیبه/ ۲۸۰ (باب ۱۴، حدیث ۶۷)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۳۸

از این روایت به دست می‌آید که همان‌گونه که در سپاه خراسانی افرادی بی‌بصیرت هستند، اشخاصی نیز وجود دارند که دارای فهم دینی و بصیرتند.

نکته‌ای کلیدی درباره یمانی

به هر حال، کلیدی‌ترین نکته راجع به یمانی اصلاً این را نمی‌رساند که او نایب خاص و نماینده حضرت باشد، بلکه نهایتش این است که به حق - یعنی طریقه اهل بیت علیهم‌السلام و ولایت ائمه علیهم‌السلام و حضرت مهدی علیه‌السلام - فرامی‌خواند نه این که به دنبال یک برنامه اصلاحی برای جامعه به ریاست و رهبری خودش باشد.

نکته دیگر این است که خروجش در سال ظهور همراه با بقیه نشانه‌های ظهور است؛ مثل ندای آسمانی، چیره شدن سپاه سفیانی بر منطقه شام و فرورفتن سپاه سفیانی در بیابانی بین مکه و مدینه. همچنین خروج او از یمن به سمت کوفه و این که هرکس در مسیر حرکت وی است - با توجه به تحقق نشانه‌های ظهور - باید از تضعیف و درگیری با او خودداری نماید؛ همه و همه به جهت وضوح سیره یمانی در فراخوان به امام علیه‌السلام و برائت از دشمنان حضرت است. اما نسبت به یاری کردن او، اگر چه که روش او منطبق بر روش و سیره اهل بیت علیهم‌السلام و دعوت به حق و صواب است، اما روایات دیگری هم داریم که به شیعیان فرمان می‌دهد به سوی مکه حرکت کنند تا مهبای بیعت با حضرت شوند و به سپاه ایشان بپیوندند.

این نکات در مورد یمانی بود که حرکتش مورد تأیید است ولی

خراسانی که شعار و برنامه و هسته اصلی سپاه او مورد تأیید نبوده؛ هرچند برای برخی از همزمانش و نیز خود وی که در حرکت ستم ستیزش، امر را به حضرت تسلیم می‌کند، تحسین آمده اما این نکته نباید فراموش شود که این مدح به معنای نیابت از حضرت و نمایندگی از ناحیه مقدسه نیست.

نفس زکیه و شعیب بن صالح

اما نسبت به نفس زکیه دو تعبیر آمده است:

اول: شخصیتی که پشت کوفه کشته می‌شود، که روایتش کمترین سهم را دارد.

دوم: شخصیتی که بین رکن و مقام کشته می‌شود و حتی در بعضی از ادعیه،^۱ وصفِ نفس زکیه بر خود حضرت مهدی علیه السلام اطلاق شده است.

[۱] در همین زمینه روایتی را شیخ مفید رحمته الله نقل کرده: کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه به همراه هفتاد نفر از صالحین، و بریدن سر مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام،^۲ که در این حدیث هر دو تعبیر بالا آمده است. البته دومی روایات بیشتری را به خود اختصاص داده که در بعضی از آن‌ها آمده که کشته شدن وی بین رکن و مقام از نشانه‌های حتمی ظهور است و اسم او محمد پسر حسن است و از نسل امام حسین علیه السلام است و از بهترین یاران حضرت مهدی علیه السلام است اما این

۱. ابن طاووس، مهج الدعوات/ ۵۸؛ مجلسی، بحار الأنوار/ ۹۸/ ۳۷۱

۲. مفید، الارشاد/ ۲/ ۳۷۱؛ مجلسی، بحار الأنوار/ ۵۲/ ۲۲۰

خروج او و ظهور حضرت برای گرفتن بیعت پانزده شب فاصله است. [۲] عمر بن حنظله در حدیثی صحیح گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: پیش از قیام قائم پنج نشانه صورت خواهد گرفت: صیحه آسمانی، خروج سفیانی، فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداء، کشته شدن نفس زکیه و خروج یمانی. عرض کردم: فدایت شوم، اگر فردی از خاندان شما پیش از دیده شدن این نشانه‌ها خروج کند، ما هم با او همراهی کنیم؟ فرمود: نه. چون فردا رسید این آیه را برای آن حضرت تلاوت کردم ﴿اگر بخواهیم برایشان نشانه‌ای از آسمان نازل کنیم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد﴾^۱ و به حضرت عرض کردم: آیا این همان صیحه آسمانی است؟ فرمود: بدان که اگر آن می‌بود، گردن دشمنان خدا در برابر آن خضوع می‌یافت.

قتل نفس زکیه، از نشانه‌های حتمی ظهور

از قرینه صیحه آسمانی معلوم می‌شود که کشته شدن نفس زکیه (یعنی همان که بین رکن و مقام کشته می‌شود) از علامات حتمی ظهور است و نیز هشدار اکید و تذکر جدی می‌دهد که قبل از پیدایش علامات حتمی ظهور از مدعیان دروغینی که زیر نام مردان عصر ظهور استتار می‌کنند، فریب نخورید.

[۳] نعمانی به سند خود از ابو بصیر نقل می‌کند که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، خروج قائم چه زمانی

۱. قوله تعالى ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ الشعراء/ ۴

خواهد بود؟ فرمود: ای اباحمد، ما اهل بیت هرگز وقتی را معین نمی‌کنیم؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده: کسانی که وقت تعیین می‌کنند، دروغ می‌گویند. ای اباحمد، همانا پیشاپیش این امر پنج نشانه است: ندای آسمانی که در ماه رمضان شنیده می‌شود، خروج سفیانی و خروج یمانی و خروج خراسانی و کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتن زمین در بیداء (بیابانی بین مکه و مدینه).^۱

[۴] شیخ صدوق به سند خویش از محمد بن مسلم نقل می‌کند که گفت: از حضرت باقر ﷺ شنیدم که فرمود: خداوند قائم را با رعب نصرت داده و با نصرت مؤید داشته، زمین برای او درنور دیده شود ... عرض کردم: یابن رسول الله، قائم شما کی خواهد آمد؟ فرمود: هنگامی که ... سفیانی از شام و یمانی از یمن خروج کند و فرورفتگی در بیداء پدید آید و جوانی از نسل پیامبر در بین رکن و مقام به نام محمد بن حسن کشته شود و صدایی از آسمان بلند شود که حق در پیروی قائم آل محمد و شیعیان اوست و در آن وقت قائم ما قیام خواهد کرد.^۲

[۵] همچنین شیخ صدوق به سندش از صالح مولی بنی العذرء^۳ نقل می‌کند که گفت: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: بین قیام قائم آل محمد و کشته شدن نفس زکیه، فقط پانزده شب فاصله خواهد بود.^۴

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۹۰ (باب ۱۶، حدیث ۶)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۱۱۹

۲. صدوق، کمال الدین/ ۳۳۱ (باب ۳۲، حدیث ۱۶)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۱۹۱

۳. به قرینه نقل شعیب از ابن صالح، بعید نیست که وی همان صالح بن میثم التمار باشد. البته باید آن شعیب، شعیب حداد باشد نه شعیب حذاء. [مترجم]

۴. صدوق، کمال الدین/ ۶۴۹ (باب ۵۷، حدیث ۲)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۰۳

شیخ طوسی در کتاب الغیبه و مفید در الارشاد نیز همین روایت را نقل کرده‌اند.

[۶] در روایتی دیگر شیخ طوسی به سندش از عمار بن یاسر نقل می‌کند که گفت: دولت خاندان پیامبر شما در آخرالزمان خواهد بود. ظهور آن دولت علاماتی دارد، موقعی که آخرالزمان را درک کردید در جای خود نشسته و از هرگونه اقدامی خودداری کنید تا این‌که نشانه‌های دولت اهل بیت علیهم‌السلام فرا رسد... سپس سفیانی - بعد از تسلطش بر شام - به کوفه رود و یاران آل محمد را به قتل رساند و مردی از ناموران آن‌ها را می‌کشد، در آن موقع مهدی قیام می‌کند و فرمانده لشکر او مردی به نام شعیب بن صالح است. وقتی اهل شام دیدند مردم شام با پسر ابوسفیان بیعت کردند، همه با او به مکه می‌روند و در آن موقع نفس زکیه کشته می‌شود. برادر او نیز در مکه است ولی قابل دسترسی نیست. آنگاه صدایی از آسمان شنیده می‌شود که می‌گوید: ای مردم، امیر شما فلانی است و او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنانکه پر از ظلم و ستم شده است.^۱

از این روایت به دست می‌آید که نفس زکیه همراه برادرش کشته می‌شود و شعیب بن صالح هم از فرماندهان سپاه حضرت می‌باشد و نشانه‌اش هم این است که با خود حضرت در لشکرش ظاهر می‌شود.

[۷] در روایتی دیگر عیاشی از جابر و او از حضرت باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که ایشان در حدیثی در رابطه با ظهور فرمود: سپس او و سیف

و سیزده نفری که بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، از مکه خارج می‌شوند، در حالی که منشور پیامبر و سلاح و پرچم پیامبر همراهش است. وزیر مهدی نیز همراه وی است. در آن وقت منادی از آسمان او را به نام صدا می‌زند و مردم را به ظهورش اطلاع می‌دهد به طوری که تمامی مردم روی زمین آن را می‌شنوند. نام او نام پیامبر است، اگر این برای شما مشکل باشد، نامه پیامبر و پرچم و سلاح او و این که او (مهدی) مردی پاک دل از نسل حسین است، باعث اشتباه و اشکال نخواهد بود، اگر این هم مشکل شود آن ندای آسمانی که او را به اسم و ظهورش صدا می‌زند اشتباه نخواهد شد. مبادا به معدودی از نسل پیامبر - که مدعی مهدویت می‌شوند - اعتنا کنی؛ زیرا دولت آل محمد و علی یک بار است ولی دیگران دولت‌ها دارند. پس بر جایست بنشین و اصلاً از آن‌ها پیروی نکن تا آن که مردی از نسل حسین را ببینی که عهدنامه پیامبر و پرچم و سلاح ایشان با اوست؛ زیرا عهدنامه پیامبر به علی بن حسین رسید و بعد از او نزد محمد بن علی (خود حضرت) است و بعد از آن خدا هر آنچه بخواهد می‌کند. پس همیشه با این‌ها باش و از آنان که برای تو ذکر کردم جداً پرهیز مگر هنگامی که مردی از نسل پیامبر قیام کند که سیصد و سیزده نفر و پرچم پیامبر با اوست و آهنگ مدینه نماید ... تا آخر حدیث.^۱

مفاد روایت

این روایت دو نکته دارد:

اول: کشته شدن نفس زکیه در مسجد الحرام یکی از نشانه‌های حتمی ظهور است.

دوم: این حدیث نسبت به درافتادن به دام مدعیان دروغین پرچمداری ظهور و اصلاح جامعه، هشدار جدی می‌دهد و ندای آسمانی را نشانه جداگر حق از باطل دانسته است.

[۸] در روایت مرفوعه‌ای، سید علی بن عبدالحمید از ابو بصیر و او از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت در ضمن حدیثی طولانی فرمود: قائم به یاران خود می‌گوید: ای مردم، اهل مکه مرا نمی‌خواهند ولی من برای هدایت فرستاده شدم تا آنچه شایسته است که شخصی مثل من به آن‌ها بگوید، گفته و با آن‌ها اتمام حجت کرده باشم. آنگاه مردی از یاران خود را می‌طلبد و به او می‌گوید: نزد اهل مکه برو و بگو ای اهل مکه، من فرستاده فلانی هستم، هو که به شما می‌گوید: ما خانواده رحمت و معدن رسالت و خلافت می‌باشیم، ما ذریه محمد و سلاله پیغمبرانیم. از هنگام رحلت پیغمبر تا کنون به ما ستم شده و مقهور گشته‌ایم و حقمان غصب شده است. اکنون ما به شما چشم‌یاری داریم، پس ما را یاری کنید.

وقتی آن جوان این سخنان را می‌گوید، مردم به سمتش هجوم می‌آورند و در بین رکن و مقام او را می‌کشند و او همان نفس زکیه است. چون خبر کشته شدن او به امام علیه السلام می‌رسد، به یارانش می‌فرماید: من به شما خبر ندادم که اهل مکه ما را نمی‌خواهند؟ پس اهل مکه هم او را به مکه دعوت نمی‌کنند و او هم با سیصد و سیزده

مرد از جانب کوه ذی طوی وارد می شود...^۱

این روایت نیز حاوی این مطلب است که نفس زکیه یا همان محمد بن حسن، نماینده خاص حضرت است که برای رساندن پیام حضرت به اهل مکه مأموریت دارد، ولی این مأموریت بعد از ظهور اول است که پس از صیحه آسمانی در رجب یا رمضان (به حسب اختلاف روایات در این مورد) اتفاق می افتد. اما ظهور اصلی زمانی است که حضرت پشت مبارکشان را به رکن کعبه زنند تا برای شروع حکومت جهانی شان بیعت بگیرند.

[۹] شیخ طوسی روایتی نقل کرده از حذلم بن بشیر که گفت: به امام سجاد (علیه السلام) عرض کردم: آمدن مهدی و نشانه ها و علایم آن را برای من بیان فرما. فرمود: پیش از ظهور او، مردی به نام عوف سلمی از جزیره خروج می کند، سکونت و محل استقرار او تکریت بوده و در مسجد دمشق کشته می شود. آنگاه شعیب بن صالح از سمرقند خروج می کند و سپس سفیانی ملعون از بیابان یابس می آید.^۲

از این روایت نیز استفاده می شود که مطرح شدن نام شعیب بن صالح شهر سمرقند است.^۳ اما نسبت به عوف سلمی، امکان دارد که او از پیروان اهل بیت نباشد؛ چرا که او از اهالی تکریت است و عرصه نهضتش نیز شهرهایی است که از موالیان اهل بیت (علیهم السلام) نیستند.

نعمانی در حدیث معتبری از ابو نصر بزنطی و او از حضرت

۱. مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۳۰۷

۲. طوسی، الغیبه/ ۴۴۴، حدیث ۴۳۷؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۱۳

۳. البته این سمرقند منطقه ای در واسط عراق است. [مترجم]

رضا علیه السلام نقل می کند: پیش از این امر باید سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح ظاهر شوند، پس چگونه این شخص چنین ادعایی دارد؟ (یعنی ادعای مهدویت می کند).^۱

در این روایت حضرت اشاره به کسی دارند که در زمان ایشان ادعای مهدویت کرده است و همچنین این روایت مؤید روایت پیشین است که شعیب بن صالح کمی پیش از حضرتش خروج می کند.

[۱۱] در روایتی دیگر از مفضل بن عمر نقل شده که حضرت صادق علیه السلام پس از ذکر احوالات حسنی؛ آن جوان خوش روی دیلمی که ذخیره های خدا از طالقان به گردش حلقه می زنند، می فرماید: مثل این که هم اکنون آن ها را می نگرم که بر اسب های چابک سوار و اسلحه به دست گرفته و از اشتیاق جنگ فریاد شادی سر می دهند. فرمانده ایشان مردی از بنی تمیم است که به او شعیب بن صالح می گویند ... بعد از آن پرچم ها را دنبال می کند تا آنکه وارد کوفه شود و آن موقع اکثر اهل زمین را از آنان صاف می کند و کوفه را پناهگاه خود قرار می دهد.^۲

ظاهراً شعیب بن صالح، زمانی که میدان فعالیتش به شمال ایران می رسد، به لشکر حسنی می پیوندد و خودش یکی از فرماندهان سپاه وی می گردد، ولی زمان زیادی با حسنی نمی ماند، بلکه بعد از وقوع صیحه آسمانی و بقیه علامات حتمی، به سمت مکه رفته و به لشکر حضرت می پیوندد.

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۵۳ (باب ۱۴، حدیث ۱۲)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۳۳

۲. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات/ ۱۷۷؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۳/ ۳۵

در هر حال، این روایت واضح می‌کند که نَسَبِ شعیب، از بنی تمیم است و شاید از اهالی دیلم باشد؛ چرا که شروع حرکتش همانند حسنی از آنجاست و شاید هم از سمرقند باشد که اول از آنجا شروع کرده و به سمت دیلم آمده است. این احتمال هم وجود دارد که شعیب بن صالحی که در سپاه حضرت وجود دارد، غیر از شعیبی باشد که اهل سمرقند و یکی از فرماندهان لشکر حسنی است.

[۱۲] صدوق از امام حسین علیه السلام نقل کرده که فرمود: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و دیدم ابی بن کعب نزد آن حضرت است، پیامبر به من فرمود: مرحبا به تو ای ابا عبدالله، ای زینت آسمان‌ها و زمین ... آنگاه حضرت در باب حضرت مهدی و خروج ایشان سخن گفتند، تا آنجا که فرمود: وقتی که خروج می‌کند جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او و شعیب بن صالح جلودار اوست.^۱

راوندی در ذیل حدیث گفته: اما در مورد شعیب بن صالح، صدوق در کتاب النبوة مطلبی را از سهیل بن سعید نقل می‌کند که در جریان دستور هشام بن عبدالملک - مبنی بر احداث چاهی در رصافه - بعد از کندن مقداری، با جمعه مردی مواجه شدیم که لباس سفیدی در برداشت و بر لباسش نوشته بود: من شعیب بن صالح فرستاده شعیب نبی به سوی قومش هستم که آن‌ها مرا مورد ضرب و شتم قرار دادند و به من زیان رساندند و مرا در این چاه افکندند.^۲

۱. راوندی، الخرائج والجرائع ۲/ ۵۵۱، حدیث ۱۱

۲. راوندی، الخرائج والجرائع ۲/ ۵۵۲

راوندی قبل از این روایت، شعری چهار بیتی در مورد حضرت مهدی علیه السلام را از عبدالله بن یقطر (هم شیر امام حسین علیه السلام) نقل کرده است که دو بیتش این گونه است:

فرزندان لیث در حالی که نیزه و شمشیرها را در دست می گردانند به یاری فرزند پیغمبر برخاستند.

ایشان را با رخسارهای غبارآلود باز می شناسی در حالی که از جایگاهی در دور دست، شعیب بن صالح فرمانده ایشان بود.^۱

این روایت بر فرض هم که صحیح باشد، نه قرینه ای دارد که مرادش همان شعیب بن صالح، فرمانده لشکر حضرت مهدی علیه السلام است و نه آن شعیب بن صالح سمرقندی، فرمانده لشکر حسنی است. شاید او شعیب بن صالح نبی باشد که بنا به گزارش بعضی روایات، همانند حضرت خضر علیه السلام و حضرت الیاس علیه السلام در عصر ظهور، در کنار حضرت مهدی علیه السلام خروج می کند همان طور که عیسی بن مریم علیه السلام هم نازل می شود و پشت سر حضرت نماز می خواند.

نتیجه گیری

در هر حال، روایاتی که در مورد شعیب بن صالح وارد شده، اصلاً دلالت بر این ندارد که وی نماینده خاص و سخنگوی رسمی حضرت مهدی علیه السلام باشد، علاوه بر این که زمان خروج او در همان سال ظهور مقارن با علامات حتمی می باشد.

اما نفس زکیه، اگر چه او نماینده خاص حضرت است، ولی آنچه از

روایات برمی آید این است که نهایتاً این نمایندگی پانزده روز قبل از بیعت گرفتن حضرت کنار رکن است.

سابقاً این بحث نیز مطرح شد که بعضی از روایات، هشدار تند و منع جدی به شیعیان می دهد که مبادا فریب شیادان مدعی ظهور و مدعیان دروغین تطبیق نام مردان عصر ظهور را بخورند. جالب اینجاست که این ادعاها در زمان ائمه گذشته نیز وجود داشته است مانند نفس زکیه که بر رهبر حرکت مسلحانه سادات حسنی، محمد بن عبدالله اطلاق شد، همان گونه که نام یمانی را بر خود می گذاشتند؛ همان طور که در روایت شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام^۱ به این نمونه اشاره شد.

۱. طوسی، الامالی / ۶۶۱ (مجلس ۱۹، حدیث ۱۳۷۵)

قواعد کلیدی عصر ظهور

از مجموع روایات چند نکته و قاعده مهم برای بصیرت افزایی در راستای ظهور استفاده می‌شود:

قاعده اول

آنچه که هر شک و شبهه‌ای را در مورد مدعیان عصر ظهور از بین می‌برد؛ اول ندای آسمانی است به اسم حضرت مهدی علیه السلام، مبنی بر این که او ظهور کرده، و دوم قیام سفیانی و تسلطش بر منطقه شامات است.

قاعده دوم

روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، یمانی و حسنی و شعیب بن صالح را با عنوان نایب خاص و سخنگوی رسمی حضرت معرفی نمی‌کند، فقط نسبت به صاحب نفس زکیه است که از روایات، نمایندگی و سخنگویی برای حضرت به دست می‌آید و آن هم که بعد از صبحه و سفیانی و در خلال پانزده شب است.

این دو قاعده در بالاترین درجه از اهمیت قرار دارد، ضمن این که چند قاعده دیگر نیز روایات به آن‌ها اشاره دارند که عبارتند از:

قاعده سوم

بر اساس روایات افراد و گروه‌هایی هستند که نام یا وصف حضرت مهدی (عج) یا مردان عصر ظهور را به دروغ، بر خود می‌نهند.

[۱] صدوق به سند معتبر از مفضل بن عمر نقل کرده که می‌گوید: از حضرت صادق (عج) شنیدم که فرمود: از زدنِ مُهر تأیید بر هر چیزی، به دشت پرهیزید. به خدا قسم، امام شما سالیانی از روزگار شما غایب باشد و شما آزمایش می‌شوید، تا جایی که گفته می‌شود او مرده یا کشته شده است، و اگر هست به کدام بیابان رفته؟ بدون شک چشمان مؤمنان بر او بگرید و کار شما به جایی برسد که مانند کشتی در امواج دریا به این طرف و آن طرف درافتید و تنها کسی در آن ورطه نجات یابد که خدای تعالی از او میثاق گرفته باشد و ایمان را در لوح دل او نوشته و او را به روحی از جانب خود مؤید کرده باشد. دوازده پرچم مشتبّه برافراشته شود که هیچ یک از دیگری باز شناخته نشود. مفضل گوید: در این موقع گریه‌ام گرفت. آنگاه حضرت فرمود: ای اباعبدالله،^۱ برای چه گریه می‌کنی؟ عرض کردم: چطور گریه نکنم با این که شما می‌فرمایید: دوازده پرچم مشتبّه برافراشته می‌شود که هیچ یک از دیگری باز شناخته نمی‌شود، پس ما چه کنیم؟ امام به پرتو آفتاب که به داخل ایوان تابیده بود نگریست و فرمود: ای اباعبدالله، آیا این آفتاب را

۱. کنیه مفضل بن عمر جعفری است.

می‌بینی؟ عرض کردم: آری. فرمود: به خدا قسم امر ما از این آفتاب روشن‌تر است.^۱

این روایت که طوسی^۲ و نعمانی^۳ به دو سند دیگر در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند، گویای این است که پیش از ظهور، حرکت‌هایی با شعار اصلاح و به نام یا وصف مهدویت پا می‌گیرند و درست به همین خاطر کار بر مردم مشتبه می‌شود. ولی حضرت برای ظهور حضرت مهدی ضابطه‌ای دادند و آن این‌که به خاطر تقارن این واقعه با بعضی از معجزات الهی مثل صیحه آسمانی و فرو رفتن لشکر سفیانی در بیابان هیچگاه فضای تشخیص آن تیره و تاریک نمی‌گردد.

همچنین روایت هشدار می‌دهد که در عصر غیبت، آزمایشات بسیار سختی برای پیروان اهل بیت علیهم‌السلام روی می‌دهد که هیچ کس نجات نخواهد یافت، مگر کسی که خدا قلب او را استقامت بخشد.

[۲] شیخ طوسی به سند معتبر از ابو خدیجه و او از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده که حضرت فرمود: قائم خروج نمی‌کند تا این‌که دوازده نفر از بنی‌هاشم پیش از او خروج کنند و همگی آن‌ها مردم را به امامت خویش دعوت نمایند.^۴

این روایت را مفید نیز در الارشاد نقل کرده است.^۵

۱. صدوق، کمال الدین/ ۳۴۷ (باب ۳۳، حدیث ۳۵)؛ مجلسی، بحارالأنوار ۵۲/ ۲۸۱

۲. طوسی، الغیبه/ ۳۳۸، حدیث ۲۸۵

۳. نعمانی، الغیبه/ ۱۵۲، (باب ۱۰، حدیث ۱۰)

۴. طوسی، الغیبه/ ۴۲۸؛ مجلسی، بحارالأنوار ۵۲/ ۲۰۹

۵. مفید، الارشاد ۲/ ۳۷۲

هیچ بعید نیست که این حرکت‌ها را اصلاح طلبان منسوب به بنی‌هاشم رهبری کنند؛ متتها هدف اصلی آن‌ها تسلط و سیطره بر حکومت باشد، همان‌طور که سابقاً هم این عمل از سوی عباسیان - شاخه‌ای از بنی‌هاشم - سرزده بود، و شعارشان هم رضایت اهل بیت پیامبر - به معنای مقاومت در برابر ظلم به اهل بیت و پیروانشان - بود، ولی به محض این‌که به قدرت رسیدند، هدفشان تبدیل به حکومت و حفظ آن شد و هیچ چیز دیگر را مهم‌تر از آن نمی‌دانستند و عجیب این‌که منصور دوانیقی - معروف به کشتار علویان و فشار به اهل بیت برای جلوگیری از ضعف حکومتش - شعارش یاری مهدی اهل بیت و نشر علایم ظهور بود.

[۳] شیخ طوسی و مفید و کلینی به طرق مختلف از اسماعیل بن صباح نقل کرده‌اند که او گفت از استادم شنیدم که او از سیف بن عمیره نقل کرد که او گفت: من نزد منصور دوانیقی بودم که بدون مقدمه به من گفت: ای سیف بن عمیره، به ناچار یک منادی آسمانی که مردی است از فرزندان ابوطالب ندا می‌کند. بدو گفتم: آیا این را کسی روایت می‌کند؟ گفت: قسم به آن‌که جانم در دست قدرت اوست، این را به گوش خودم از او (امام باقر علیه السلام) شنیدم که می‌گفت: به ناچار باید منادی آسمانی به نام مردی ندا کند. گفتم: یا امیرالمؤمنین، به راستی که من تاکنون نظیر این حدیث را نشنیده‌ام. گفت: ای سیف، وقتی که ندا بلند شود، ما نخستین کسی باشیم که آن را بپذیریم؛ زیرا او یکی از عموزادگان ماست، گفتم: کدام عموزاده شما؟ گفت: مردی از فرزندان

فاطمه، سپس گفت: ای سیف، اگر من این حدیث را از ابو جعفر محمد بن علی نشنیده بودم و به جای او تمام مردم زمین آن را برایم باز می‌گفتند، من نمی‌پذیرفتم ولی او محمد بن علی است (و تو می‌دانی او کیست).^۱

این حدیث بیانگر این است که منصور با تمام خودسری و ستمگر بودنش در حکومت، باز هم دم از مقدمه چینی ظهور می‌زد.

[۴] کلینی به سند معتبر از حسین بن ابی العلاء نقل کرده که از امام صادق شنیدم که می‌فرمود: جعفر ابیض در نزد من است. عرض کردم: در آن چیست؟ فرمود: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه که معتقد نیستم در آن چیزی از قرآن باشد و آنچه مردم راجع به آن به ما نیاز دارند در آن است و ما به کسی احتیاج نداریم و آن قدر جامع است که در آن حکم مجازات به یک تازیانه و نصف تازیانه و ربع تازیانه و غرامت خراش هم درج شده است و جعفر احمر نیز نزد من است.

عرض کردم: در جعفر احمر چیست؟ فرمود: سلاح است و آن تنها برای خون باز می‌شود و صاحب شمشیر آن را برای کشتن باز می‌کند. ابن ابی یعفور به ایشان عرض کرد: خدا خیرت دهد، آیا بنی حسن آن را می‌شناسند؟ فرمود: آری. به خدا می‌شناسند چنانکه شب و روز را می‌شناسند و تشخیص می‌دهند، که این شب است و این روز، ولی

۱. طوسی، الغیبه/ ۴۳۳، حدیث ۴۲۳؛ مفید، الارشاد/ ۲/ ۳۷۰؛ کلینی، الکافی/ ۸/ ۲۵۵؛ مجلسی، بحار الأنوار/ ۵۲/ ۲۸۸

حسد و دنیا طلبی آن‌ها را بر ترمذ و انکار و اِی دارد و اگر حق را از راه حق جستجو می‌کردند برای آن‌ها بهتر بود.^۱

ظاهراً منظور سائل از جمله (آیا بنی حسن او را می‌شناسند؟) این است که حضرت مهدی علیه السلام فرمانده نهضت مسلح معهود است و بنی حسن نیز ایشان را می‌شناسند، با این حال پس چرا تظاهر به شعار مهدویت می‌کردند؟ همان طور که بعضی در خیزش‌های انقلابی‌شان ضد حکومت عباسی چنین ادعایی را کردند، و بعضی مدعی این بودند که همان نفس زکیه می‌باشد، در حالی که این قضیه مرتبط با ظهور موعود دادگستر است و بنی حسن در بین بنی‌هاشم نسبت‌شان به اهل بیت علیهم السلام نزدیکتر از عباسیان بود و این مطالب را بهتر میدانستند. ولی در عین حال به فرموده حضرت: «آن‌ها یعنی بنی حسن حق را مطالبه کردند» که همان مقاومت بر علیه بنی‌عباس باشد منتها به دنبال اصلاح از راه غیر صواب بودند؛ یعنی راهی غیر از راه و روشی که اهل بیت برایشان ترسیم کرده بودند و نقش حضرت مهدی را بازی کردند.

[۵] شیخ مفید نقل کرده که: خروج شصت نفر که به دروغ ادعای پیغمبری می‌کنند و دوازده نفر از نسل ابوطالب که همه برای خودشان ادعای امامت دارند.^۲

[۶] نعمانی هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که: قائم قیام نمی‌کند تا این‌که دوازده مرد قیام کنند و همگی بر این گفته متفق شوند که ایشان را

۱. کلینی، الکافی ۱/ ۲۴۰، حدیث ۳

۲. مفید، الارشاد ۲/ ۳۶۸؛ مجلسی، بحارالانوار ۵۲/ ۲۲۰

دیده‌اند و او تکذیب‌شان می‌نماید.^۱

یعنی حضرت بعد از قیام‌شان آن‌ها را تکذیب می‌کند، و منظور از تعبیر به (دوازده مرد قیام می‌کنند) این است که آن‌ها دست به تحرکات اصلاح طلبانه با شعار و پوشش مهدویت و ارتباط با حضرت می‌زنند. البته علامه مجلسی روایتی از نعمانی نقل کرده به این لفظ (آن‌ها را تکذیب می‌کنند) یعنی آن دوازده نفری که قیام می‌کنند به این ادعا که در برنامه‌های جنبششان مرتبط با حضرت هستند، به وسیله مردم تکذیب می‌شوند.

[۷] بر اساس گزارش نعمانی ابو خالد کابلی از حضرت باقر علیه السلام نسبت به اوصاف حضرت مهدی علیه السلام سؤال می‌کند. حضرت می‌فرماید: چه می‌خواهی ای ابا خالد؟ عرض کردم: می‌خواهم نام او را به من بگویی تا او را به نامش بشناسم. فرمود: به خدا قسم ای ابا خالد، پرسش سختی پرسیدی. از امری پرسیدی که هرگز آن را به هیچ کس نگفته‌ام و اگر گفتنی بود به تو می‌گفتم. تو چیزی را از من پرسیدی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند، حرص ورزند که او را تکه‌تکه کنند.^۲

۱. مجلسی، بحارالانوار ۵۲/ ۲۴۴

۲. نعمانی، الغیبه/ ۲۸۹ (باب ۱۶، حدیث ۳)

جمله «بر تکه تکه کردن او حرص خواهند ورزید...» نکوهش بسیار سنگینی برای آنان است؛ چرا که آن حضرت می‌دانست که مردم چشم به راه دولت قائم علیه السلام نبوده، بلکه بیشتر آنان نسبت به شخص آن حضرت نیز کینه می‌ورزند تا چه رسد به دولت و قدرت آن حضرت، تا آن‌جا که در میان فرزندان حضرت فاطمه علیه السلام گروهی هستند که اگر آن حضرت را دقیقاً بشناسند و ببینند، بدون شک در صدد قتلش

قاعده چهارم

در روایات آمده که زمان ظهور غیبت مستور است که نباید برایش زمان تعیین کنیم و هر کس وقت تعیین کرد تکذیبش کنیم. حتی در بعضی از روایات داریم که در علامات حتمی هم بداء راه دارد؛ یعنی حتی اگر واقع شود باز هم موجب تعیین وقت برای ظهور نیست، به خلاف اصل ظهور که هیچ گونه بدایی در آن راه ندارد؛ زیرا جزء میعاد است.

این از جمله اموری است که مشیت مدعیان دروغین مهدویت را باز کرده و نیرنگ متقلبان این میدان را خنثی می‌سازد؛ چرا که تعیین زمان مشخص، باعث می‌شود تا دروغ مدعی آشکار شود؛ زیرا که او نمی‌تواند در زمان تعیین شده از عهده اجرای پیشگویی‌هایی که در روایات شده برآید.

[۱] نعمانی به سندی معتبر از محمد بن مسلم و او از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: ای محمد، هر کس وقت معینی را از ما برایت خبر داد، از این که او را تکذیب کنی هراس نداشته باش، که ما برای هیچ کس - در مورد ظهور قائم - زمانی را تعیین نمی‌کنیم.^۱

[۲] عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل کرد که: خداوند جز این

برآیند، و بدین جهت امام علیه السلام فرمود: سوألی مشقت‌انگیز از من پرسیدی؛ یعنی پرسشی که مرا در زحمت و رنج افکند، و چنین می‌نماید که کابلی از ویژگی‌های دیگر آن حضرت غیر از آنچه که قبلاً از طریق پدران آن حضرت (امام باقر علیه السلام) با آنها آشنا شده، از زمان به دنیا آمدن و ظهور و خروج و قیام قائم علیه السلام سؤال کرده بود.

نمی‌خواهد که زمانی را که برخی معین می‌کنند خراب سازد.^۱

[۳] ابو بکر حضر می‌گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام فرمود: ما زمان این امر را تعیین نمی‌کنیم.^۲

[۴] نعمانی از ابو بصیر نقل می‌کند که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، خروج قائم کی خواهد بود؟ فرمود: ای ابو محمد، ما خاندان هرگز وقتی را معین نمی‌کنیم؛ زیرا پیامبر فرموده است: کسانی که وقت تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند.

ای ابو محمد، همانا پیشاپیش این واقعه پنج نشانه است: نخستین آن‌ها ندایی است در ماه رمضان و خروج سفیانی و خروج یحیی و کشته شدن نفس زکیه و فرورفتن زمین در بیابان ... و قائم ما خروج نمی‌کند، تا آنکه در دل آسمان در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان او به نام خوانده شود.

عرض کردم: به چه چیز خوانده می‌شود؟ فرمود: به نام خودش و به نام پدرش ندا برمی‌آید که همانا فلان فرزند فلان قائم آل محمد است، به سخن او گوش فرا دهید و از او فرمان برداری کنید. پس هیچ جاننداری نمی‌ماند مگر این که صیحه را می‌شنود؛ خفته را بیدار می‌کند و هراسان به صحن خانه‌اش می‌دود و دختر پرده نشین از پشت پرده‌اش خارج می‌شود و قائم چون آن صدا را - که صدای جبرئیل است - بشنود، خروج کند.^۳

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۸۹ (باب ۱۶، حدیث ۴)

۲. نعمانی، الغیبه/ ۲۸۹ (باب ۱۶، حدیث ۵)

۳. نعمانی، الغیبه/ ۲۸۹ (باب ۱۶، حدیث ۶)

این روایت و روایات مستفیضه دیگری تصریح می‌کند به این‌که وقت تعیین نکردن از امور ثابت و مهم در مذهب اهل بیت علیهم‌السلام است و این‌که تنها راه مشخص کردن ظهور، علامات حتمی ظهور است که شاخص‌ترین آن‌ها صیحه آسمانی است.

[۵] نعمانی روایتی را از کلینی و او از عبدالرحمن بن کثیر نقل می‌کند که گفت: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که مهزم بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم، بفرمایید بدانم این امری که ما منتظرش هستیم کی خواهد بود؟ فرمود: ای مهزم، آنان که وقت تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند، آنان که شتاب‌زده‌اند هلاک می‌شوند و آنان که تسلیم شده‌اند نجات خواهند یافت.^۱

[۶] همو روایت دیگری را از فضیل بن یسار نقل می‌کند که: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم، آیا این امر وقت معینی دارد؟ فرمود: کسانی که وقت معین می‌کنند دروغ می‌گویند. کسانی که وقت تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند. همانا موسی علیه‌السلام هنگامی که بنا به دعوت پروردگارش بیرون رفت، به قومش سی روز وعده داد و چون خداوند بر آن سی روز، ده روز افزود، قومش گفتند: موسی خلاف وعده کرد، پس کردند آنچه کردند. پس هرگاه ما حدیثی را برای شما بازگو کردیم و طبق آنچه برای شما گفته‌ایم، پیش آمد، شما بگویید: خداوند راست فرموده و هرگاه حدیثی را برای شما بازگو کردیم و خلاف آنچه گفته‌ایم، پیش آمد، باز شما بگویید: خداوند راست فرموده است که دو بار پاداش داده

خواهید شد.^۱ ذیل حدیث، ظهور در این دارد که در علامات حتمی هم همانند وقت ظهور، بداء راه دارد.

[۷] نظیر این روایت را نعمانی به طریقی دیگر از داود بن ابوالقاسم نقل کرده که گوید: در محضر امام جواد علیه السلام بودیم که سخن از سفیانی و حتمی بودنش به میان آمد. من به آن حضرت عرض کردم: آیا خدا را در حتمیات بدایی هست؟ فرمود: آری. عرض کردیم: پس با این حساب ما می‌ترسیم در مورد حضرت قائم نیز بدایی برای خدا پیش بیاید، فرمود: همانا قائم از وعده‌ها است و خداوند بر خلاف وعده‌اش رفتار نمی‌کند.^۲

قاعده پنجم

وجوب ثبات قدم و استقامت در امتحان‌های مختلف در عصر غیبت.

[۱] نعمانی به سندش از ابو بصیر گزارش داده که گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم، حتماً از یکدیگر باز شناخته می‌شوید و به خدا قسم حتماً آزموده می‌شوید، به خدا قسم حتماً غربال می‌شوید؛ همان گونه که زؤان از گندم غربال می‌شود.^۳

«زؤان» بذری است شبیه گندم کوچکتر از آن که در بین گندم می‌روید.

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۹۴ (باب ۱۶، حدیث ۱۳)

۲. نعمانی، الغیبه/ ۳۰۲ (باب ۱۸، حدیث ۱۰)؛ مجلسی، بحارالانوار ۵۲/ ۲۵۰

۳. نعمانی، الغیبه/ ۲۰۵ (باب ۱۲، حدیث ۱۰)

[۲] در روایتی دیگر عبدالله بن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که: وای بر سرکشان عرب از شری که در پیش است. عرض کردم: فدایت گردم، از عرب چه تعداد با قائم همراهند؟ فرمود: تعداد اندکی. پس عرض کردم: به خدا قسم، افراد بسیاری از عرب این امر را بازگو می‌کنند. فرمود: ناگزیر مردم باید مورد آزمایش و امتحان قرار گیرند و غربال شوند که در این صورت افراد فراوانی از غربال خارج می‌گردند.^۱

[۳] همچنین در روایتی دیگر، زمانی که به حضرتش عرض شد: شیعیان شما زیاد هستند، فرمود: هرگاه آن عده وصف شده که سیصد و ده نفر و اندی هستند، شمارشان کامل شود، آنگاه همان‌طور که می‌خواهید، خواهد شد، ولی شیعه ما کسی است که صدایش از حد گوش خودش نمی‌گذرد و نیز کینه و ناراحتی درونش از حد پیکر او تجاوز نمی‌کند و آشکارا مدح ما را نمی‌گوید و با دشمنان ما نمی‌ستیزد و با عیب‌جویان ما همنشینی نمی‌کند و با بدگویان ما هم سخن نمی‌شود و دشمنان ما را دوست نمی‌دارد و با دوستان ما دشمنی نمی‌ورزد.

عرض کردم: پس چه کنم با این شیعه گوناگون که همگی ادعای تشیع دارند؟ فرمود: در میان آنان طبقه بندی و آزمایش خواهد شد و جا به جا خواهند شد. برهه‌ای می‌رسد که بسیارشان از بین می‌روند و شمشیر در میان‌شان قرار گیرد و اختلاف پراکنده‌شان کند. شیعه ما کسی است که همچون سگان پارس نکند و بسان کلاغ طمع نورزد و

اگر از گرسنگی هم بمیرد، گدایی نکند.^۱

این روایت به طور قطعی لزوم استقامت بر ولایت اهل بیت علیهم السلام را بیان می‌کند، و خبر می‌دهد از روی برگرداندن بسیاری از شیعیان به خاطر این که مخالفین زمام امورشان را در دست گرفته‌اند و با پیروان اهل بیت علیهم السلام به وسیله مطالب فریبنده و عناوین مبهم و ظریف که حق و نیرنگش تشخیص داده نمی‌شود، به دشمنی می‌پردازند.

قاعده ششم

هشدار نسبت به لغزش در مقابل مدعیان مهدویت و نهایندگی از ناحیه مقدسه

[۱] در این زمینه روایت عیاشی از جابر جعفی را پیش از این ذکر کردیم که از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: بر زمین بنشین و دست و پا حرکت مده تا آن که علایمی را که در یک سال روی می‌دهد و من برای ذکر می‌کنم ببینی. سپس حضرت علایم حتمی را همراه با تفصیل هر یک ذکر کرد و فرمود: مبادا به معدودی از نسل پیامبر (که مدعی مهدویت می‌شوند) اعتنا کنی و اصلاً از این مدعیان پیروی مکن تا آن که مردی از اولاد امام حسین علیه السلام را ببینی که عهدنامه پیغمبر و پرچم و سلاح ایشان با اوست.^۲

[۲] نعمانی هم به سندش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که: قائم قیام نمی‌کند تا این که چشم دنیا از حقه بیرون آید و در آسمان

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۰۳ (باب ۱۲، حدیث ۴)

۲. عیاشی، التفسیر ۱/ ۶۴، حدیث ۱۱۷؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۲۲

سرخی مخصوصی پدیدار شود و آن ناشی از اشک‌های حاملان عرش است که بر اهل زمین می‌ریزد. جماعتی که بهره‌ای از دین ندارند در میان مردم پیدا شوند و برای فرزندم دعوت کنند، درحالی‌که از فرزندم بیزارند. آنان جماعتی پست هستند که بهره‌ای از دین ندارند، چیره بر اشرارند و فتنه‌انگیز ستمگران و نابودگر شاهان.^۱

[۳] همو در جایی دیگر به سندش از جابر و او از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که: ای جابر، بر زمین بنشین و خانه‌نشین باش و دست و پا حرکت مده (فعالیتی مکن) تا علاماتی را که برایت ذکر می‌کنم، بینی البته اگر به آن‌ها بررسی...^۲ و در آخر حضرت علامات حتمی را ذکر کردند.

[۴] در حدیث دیگری نعمانی از ابو خالد کابلی و او از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که: گویی قومی را می‌بینم که در مشرق خروج کرده‌اند و خواستار حق هستند، ولی به ایشان داده نمی‌شود، باز مطالبه حق می‌کنند و به آنان داده نمی‌شود. پس چون چنین بینند شمشیرهای خویش را بر دوش خود گذارند، آنگاه آنچه که می‌خواستند به آنان داده شود، ولی آنان نپذیرند تا آنکه قیام کنند و دولت را به غیر از صاحب شما به کسی نخواهند داد. کشته‌های ایشان شهدایند، آگاه باشید که اگر من آن زمان را درک می‌کردم جان خود را برای صاحب این امر نگه می‌داشتم.^۳

۱. نعمانی، الغیبه/ ۱۴۰ (باب ۱۰، حدیث ۵)؛ بحارالأنوار ۵۲/ ۲۲۶

۲. نعمانی، الغیبه/ ۲۷۹ (باب ۱۴، حدیث ۶۷)؛ بحارالأنوار ۵۲/ ۲۳۷

۳. نعمانی، الغیبه/ ۲۷۳ (باب ۱۴، حدیث ۵۰)؛ بحارالأنوار ۵۲/ ۲۴۳

ظاهراً این روایت، منطبق بر خراسانی می‌شود؛ چرا که اوست که از خراسان یا دیلم (به حسب اختلاف روایات) آشکار می‌شود پرچم و رهبری لشکرش را در کوفه به حضرت تقدیم می‌کند - همان‌طور که از بعضی روایات برمی‌آید - و در سپاه خراسانی است که بنا بر بعضی روایات تعدادی از یاران حضرت وجود دارند و اوست که در مسیرش تا کوفه از هر جایی که می‌گذرد آن‌جا را از ظلم پاک می‌کند. اما با همه این‌ها باز هم حضرت به حفظ نفس برای یاری خود حضرت مهدی علیه السلام توصیه فرمود و معنای توصیه این است که از همکاری و گرویدن به سپاه خراسانی پرهیز شود.

سابقاً گفتیم که بنا به گزارش برخی روایات در میان سپاه حسنی کسانی هستند که روش زیدیه را - بدون نام - دارند و هم اینان از تسلیم و سر نهادن در محضر حضرت مهدی علیه السلام سر باز می‌زنند. این به خاطر رویکرد کلی این بخش از سپاه حسنی است که امامت را منصبی می‌داند مستحق هر کسی که متصدی اصلاح امور شود. شاهدش این است که بر اساس روایتی نهضت یمانی چون به سوی حضرت مهدی علیه السلام دعوت می‌کند، مورد تأییدترین نهضت است، به این بیان که یمانی امامتی را قبول دارد که به وسیله نص آن هم در مورد دوازده نفر ثابت شده باشد، برخلاف اعتقاد حسنی که امامت را به تصدی برای اصلاح امور می‌داند و به خاطر همین رویکرد تفکّر زیدیه در لشکر او رسوب دارد.

[۵] نعمانی به اسنادش از یونس بن یعقوب نقل می‌کند که حضرت

صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که سفیانی خروج کند لشکری به سوی ما و لشکری به سوی شما گسیل می‌دارد، و چون چنین شود به هر شکلی شده نزد ما آید؛ چه آسان و چه سخت.^۱

مفاد این روایت نیز مثل روایت قبلی این است که شیعیان خودشان را از تمام نهضت‌ها و قیام‌ها حفظ کنند و جان خود را برای یاری حضرت مهدی علیه السلام نگهدارند.

[۶] نعمانی روایتی را همانند دو روایت دیگر و این بار از خلاد صائغ و او از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که: سفیانی از نشانه‌های حتمی ظهور است و جز در ماه رجب خروج نمی‌کند. مردی به آن حضرت عرض کرد: یا ابا عبدالله، هنگامی که او خروج می‌کند حال و وضع ما چگونه خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که چنین شود، شما به سوی ما روآورید.^۲

[۷] در روایتی دیگر از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که: ای برید، پرهیز از پیوستن به جمعیت اصهب. گفتم: اصهب کیست؟ فرمود: همان ابقع است. گفتم: ابقع کیست؟ فرمود: همان که پیس است. از سفیانی پرهیز کن و از دو نفر آواره از اولاد فلان که به مکه می‌آیند و اموال را در آن تقسیم می‌کنند و خود را شبیه به قائم می‌نمایند نیز پرهیز. همچنین از آل پیامبر که بیگانه از سیره این خاندان هستند دوری گزین.^۳

۱. نعمانی، الغیبه/ ۳۰۶ (باب ۱۸، حدیث ۱۷)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۵۳

۲. نعمانی، الغیبه/ ۳۰۲ (باب ۱۸، حدیث ۷)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۴۹

۳. مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۶۹

علامه مجلسی در ذیل این حدیث گفته: به نظر من منظور حضرت از شذاذ، زیدیه است؛ چون عقیده آن‌ها نادرست است، و از آنجایی که از اولاد حضرت زهرا علیها السلام هستند، تعبیر «مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ» آمده است.

در هر حال آنچه که از روایات به دست می‌آید این است که تحولاتی که توسط سفیانی و اصهب در شام صورت می‌گیرد، حامل شعاری اصلاح طلبانه و فریبنده است؛ و همچنین نهضت‌های دیگری که در منطقه صورت می‌گیرد و شعارشان هم این مطلب است که در حرکات اصلاحی‌شان متصل به حضرت مهدی علیه السلام هستند.

[۸] باز علامه مجلسی از سدیر نقل می‌کند که: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای سدیر، ملازم خانه‌ات شو و چون پلاسی از پلاس‌های خانه‌ات باش و تا شب و روز آرامش دارند تو نیز آرام و قرار گیر و چون به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده گرچه با پای پیاده بی‌درنگ به سوی ما کوچ کن.^۱

[۹] نظیر این روایت حضرمی از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که در ذیل حدیث این گونه آمده: پس زمانی که سفیانی بر مناطق پنج‌گانه شام تسلط پیدا کرد، به سوی صاحب‌تان کوچ کنید.^۲

[۱۰] کلینی به سندش از فضل کاتب نقل می‌کند خدمت امام صادق علیه السلام بودم که نامه‌ای از ابو مسلم خراسانی رسید. حضرت به نامه رسان فرمود: نامه همراه تو جواب ندارد، برو. ما به نجوای با هم

پرداختیم، فرمود: ای فضل، چه سخنی را با هم نجوا می کنید؟ همانا خدا برای شتاب بندگان شتاب نمی کند و به راستی که از جای برآوردن کوهی آسان تر است از ساقط کردن حکومتی که هنوز عمرش به پایان نرسیده است.

سپس فرمود: همانا فلانی پسر فلانی (تا به هفتمین فرزند فلان رسید). من عرض کردم: فدایت شوم، پس چه نشانه ای میان ما و شماست؟ امام علیه السلام فرمود: ای فضل، از جای خود حرکت مکن تا سفیانی خروج کند و هنگامی که سفیانی خروج کند به سوی ما روآید، (و این سخن را سه مرتبه تکرار کردند) و این از نشانه های حتمی ظهور است.^۱

روایت به حوادث قیام ابو مسلم خراسانی اشاره دارد؛ زیرا بعد از آنی که نماینده اش را به سوی حضرت صادق علیه السلام و بنی حسن فرستاد و آن ها او را اجابت نکردند، با بنی عباس بر علیه بنی امیه توافق کرد.

[۱۱] نعمانی به سندش از ابو الجارود نقل می کند خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: به من توصیه ای بفرما. فرمود: تو را به پرهیزکاری سفارش می کنم و نیز به این که خانه نشین باشی، در اجتماع این مردم شرکت و فعالیت نکنی و مبادا با افرادی از خاندان ما که خروج می کنند، همگام باشی؛ چراکه آنان چیزی به دست ندارند و به چیزی هم نائل نمی شوند. بدان که بنی امیه را حکومتی است که مردم توان بازستاندنش را ندارند و برای اهل حق دولتی است که چون

فرارسد خداوند زمامش را به دست هرکس از خاندان ما که بخواهد می‌سپارد، پس هرکس از شما که به آن دولت رسد، با ما در مقام بلند بهشتی خواهد بود و اگر پیش از آن دولت وفات یافته باشد خداوند برایش نیکی خواسته است.

بدان که هیچ گروهی برای برطرف ساختن ستم و عزت بخشیدن به دینی قیام نمی‌کند مگر این که مرگ و گرفتاری دامگیرشان شود تا این که جمعیتی قیام کنند که با رسول الله ﷺ در بدر بوده‌اند که کشتگان‌شان به خاک سپرده نشوند و به خاک افتادگان‌شان از زمین برداشته نشوند و زخمی‌هایشان درمان نگردند. عرض کردم: آنان کیانند؟ فرمود: فرشتگان.^۱

[۱۲] در روایتی دیگر نعمانی از جابر و او از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده که: خروج قائم خاندان مانند خروج رسول الله ﷺ است و مثل آن کس که از ما خاندان قبل از قیام قائم خروج کند بسان جوجه‌ای است که پرواز کند و از آشیانه خود بیرون افتد و بازیچه کودکان شود.^۲

حرف آخر

از مجموع توصیه‌هایی که حضرات به آن‌ها امر کرده‌اند چند نکته روشن می‌شود:

اول: هشدار صریح به این که مبادا فریب حرکت‌های فریبنده را بخورید، همان‌هایی که فریبکارانه شعاری مشابه شعار حضرت مهدی

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۰۰ (باب ۱۱، حلیث ۲)

۲. نعمانی، الغیبه/ ۲۰۶ (باب ۱۱، حلیث ۱۴)

سر می دهند.

دوم: هیچ کدام از افراد برجسته سال ظهور نیابت خاصه از حضرت ندارند.

سوم: علامت حتمی ای که بسیار بر آن تأکید شده و باعث اتمام غیبت و شروع ظهور اصلی و علنی شدن حضرت می شود صیحه آسمانی یا همان ندای جبرئیل از آسمان است که در روایات زمان های مختلفی برای آن اشاره شده و علامت دیگری که حتمی است خروج سفیانی از شام و تسلطش بر آن منطقه می باشد که بعد از آن دو لشکر ارسال می کند، یکی به کوفه و دیگری به مدینه برای مقابله با حضرت که قبل از رسیدن، در بیابانی اطراف مدینه به داخل زمین فرو می روند.

و اگر قرار است زمانی برای ظهور تعیین شود باید به علامات حتمی اش باشد و اگر به غیر از علامات، به نوعی دیگر برای ظهور وقت تعیین شود، این کار فقط و فقط یک نیرنگ و خُدعه است برای فریب ساده لوحان تا برای رسیدن به اهداف شوم فریبکاران استفاده شود.

در پایان آنچه که در دوره طولانی غیبت بر هر پیرو اهل بیت لازم است این است که در اعتقاد به امامت ائمه علیهم السلام و به خصوص حضرت مهدی علیه السلام - که حی و حاضر و ناظر به تمام افعال بشر است - ثبات قدم داشته باشند و ولایت ایشان را بپذیرند و با دوستان ایشان اظهار دوستی و با دشمنان ایشان اظهار دشمنی کنند و متمسک به شریعت آل الله باشند و در مقابل شعارهای فریبنده ای که موجب دست کشیدن از تولی و تبری و انحراف از احکام فقه آل الله می شود، نلغزند.

نیرنگی دیگر

ترجمہ
علیرضا قاسمی

رجعت و مقام مهدویت

در فرهنگ اعتقادی شیعه هریک از ائمه علیهم السلام مهدی منتظری است که غیبتی دارد، و وظیفه مردم انتظار ظهور او و دعا برای تعجیل فرج اوست. تفاوتی که میان حضرت ولی عصر علیه السلام و سایر معصومین علیهم السلام به لحاظ نحوه غیبت وجود دارد، این است که آن حضرت در زمان حیاتش از دیدگان غایب می‌باشد، اما غیبت سایر معصومین علیهم السلام به سبب شهادت و رخت برپستن از دنیا محقق شده است و ظهورشان بازگشت از برزخ خواهد بود.

علت نامأنوس بودن این مطلب در اذهان عمومی، عدم انس با ادعیه و زیاراتی است که این مسأله در آنها به صراحت و یا اشاره عنوان شده است و متأسفانه اکثر پیروان اهل بیت علیهم السلام کمتر به سراغ این گنجینه‌های معارف می‌روند و در نتیجه از آموزه‌های مهم اعتقادی که درباره رجعت و مهدویت معصومین علیهم السلام در قالب ادعیه و زیارات ارائه شده، بی‌نصیب می‌مانند.

ادعیه و زیارات ظهور هر امام

در زیارت هر یک از ائمه علیهم السلام، بخشی از متن زیارت، حاوی دعا برای تعجیل ظهور آن امام است. مطلب مشترکی که از ادعیه و زیارات مذکور به دست می‌آید این است که به تمامی ائمه علیهم السلام وعده بازگشت داده شده و هر یک از ایشان مهدی منتظری است که دولت الاهی را در زمین برپا می‌سازد. همچنان که در زیارت امام حسین علیه السلام و برخی دیگر از ائمه علیهم السلام عبارت **تنتصر به لدینک** (به وسیله او دینت را در برابر دشمنان یاری کنی) آمده است.

همچنین دعای **اللهم کن لولیک ...** که دعا برای برپایی دولت حق است - مختص به امام عصر علیه السلام نبوده و برای همه ائمه علیهم السلام می‌تواند خوانده شود. حتی در زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و نیز زیارت شهدای کربلا چنین آمده است: «خداوند آنچه را که به شما وعده داده عملی خواهد کرد»^۱ که اشاره به مقامات ایشان و کیفر دشمنانشان در رجعت دارد. در ذیل به مواردی از این دست در زیارات اشاره می‌کنیم.

[۱] در زیارت از راه دور پیامبر و ائمه علیه و علیهم السلام چنین وارد شده است: من معتقد به برتری شما و معترف به بازگشت شمایم، هیچ گونه قدرتی را از خداوند نفی نکرده و جز به آنچه خداوند خواسته است، اعتقاد ندارم.^۲

۱. قوله علیه السلام: إن الله منجز لكم ما وعدكم.

۲. قوله علیه السلام: إني لمن القائلين بفضلكم مقر برجعتكم لا أنكر لله قدرة ولا أزعم إلا ما شاء الله [طوسی، مصباح المتعجد/ ۲۸۹، حدیث ۱۱]

[۲] در کامل الزیارات از حضرت صادق علیه السلام گزارش شده که هرگاه کنار قبر امام حسین علیه السلام - و کنار قبر هر امامی - که رفتی، چنین بگو: پروردگارا، این زیارت را آخرین دیدار من از قبر فرزند پیامبرت قرار مده و او را در جایگاهی ستوده (مقامی شایسته) قرار بده تا به وسیله او دینت را در برابر مخالفان یاری کنی و دشمنانت را هلاک گردانی، چرا که توبه او چنین وعده دادی و تو پروردگاری هستی که خلف وعده در کار تو نیست.^۱

از این فراز کاملاً روشن است که انتقام از دشمنان و برپا داشتن دین توسط هر یک از امامان علیهم السلام - و نه تنها امام عصر علیه السلام - محقق خواهد شد.

[۳] در قسمت پایانی یکی از زیارت‌های سید الشهداء علیه السلام چنین آمده: پروردگارا، بر سرور و مولایم درودی بفرست که با آن، نامش را بلند گردانی و امر او را چیره گردانی و در یاری او شتاب نمایی.^۲

یاری امام حسین علیه السلام توسط خداوند مفهومی ندارد جز اینکه آن حضرت ظهوری دارد که همان رجعت اوست و در آن زمان به امداد الهی بر دشمنانش پیروز می‌گردد. جالب توجه است که همین تعبیر (نصرت و یاری از جانب خدا) درباره امام عصر علیه السلام نیز در ادعیه وارد شده است.

۱. قوله عليه السلام: اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارة قبر ابن نبيك وابعثه مقاما محمودا تنتصر به لدينك و تقتل به عدوك فإنك وعدته ذلك و أنت الرب الذي لا تخلف السمعاد [ابن قولويه، کامل الزیارات / ۵۷۲ (باب ۱۰۴: باب زیارة لجميع الأئمة عليهم السلام، حدیث ۲)]

۲. قوله عليه السلام: اللهم فصل على سيدي و مولاي صلاة ترفع بها ذكره و تظهر بها أمره و تعجل بها نصره [سید بن طاووس، مصباح الزائر / ۲۴۵]

[۴] در زیارت امام حسین (علیه السلام) که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده چنین آمده: من برای یاری شما مهیایم تا آن گاه که خداوند شما را برای احیای دینش زنده گرداند و برانگیزد. گواهی می‌دهم که شما حجت خدايید و تنها به واسطه شما امید به رحمت الاهی می‌توان داشت. پس با شمایم، با شما، نه با دشمن شما. من به بازگشت شما ایمان دارم و هیچ گونه قدرت خداوندی را انکار نمی‌کنم و خواستِ او را دروغ نمی‌شمارم ... خداوندا، درود فرست بر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بندهات و برادر پیامبرت (صلی الله علیه و آله) ... خداوندا، توسط او کلمات را کامل نما و به وسیله او وعده‌هایت را عملی کن و به واسطه او دشمنانت را نابود گردان.^۱

شایان توجه است که این فراز از دعا با ضمیر جمع (اشاره به تمامی ائمه (علیهم السلام)) وارد شده است و به وضوح دلالت بر این دارد که وعده‌های الاهی درباره هر یک از معصومین (علیهم السلام) در زمان رجعتشان محقق خواهد شد و دولت و سلطنت خواهند یافت و دین خدا را بر پا خواهند داشت.

[۵] شیخ طوسی دعای ذیل را به عنوان ضمیمه قنوت نماز و ترنم نقل کرده است: ... خداوندا، از آن رو که حضرت مهدی (علیه السلام) عهده‌دار برپاساختن امر توست، در مراحل مختلف محاسبه در روز قیامت، جایگاه او را والا گردان، و پیامبرت را و هر کس را که پیرو آئین اوست به دیدار

۱. قوله عليه السلام: و نصرني لكم معلقة حتى يحییکم الله لدينه و یعنکم، و أشهد أنکم الحجة و بکم ترجی الرحمة، فمعکم معکم لا مع عدوکم. إني بیایکم من المؤمنین، لا أنکر الله قدرة و لا أكذب منه بمشیئة... اللهم صل علی امیرالمؤمنین عبدک و أخی رسولک... اللهم أتمم به کلماتک و أنجز به وعدک و أهلك به عدوک [ابن قولویه، کامل الزیارات / ۴۳۵ و ۴۳۶ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین بن علی علیه السلام، زیارت هفدهم، حدیث ۲۳)]

حضرتش خشنود ساز ... و تیرهای فتنه را که کینه‌ورزان به سوی او و شرکای او در کارش و یاوران او در اطاعت پروردگارش روانه می‌سازند، از او دور ساز.^۱

در این دعا دو نکته درخور توجه است:

الف) عبارت «پیامبرت را به دیدار او خشنود ساز» حاکی از این معناست که پیامبر اکرم ﷺ همواره پیگیر جزئیات اوضاع بشریت و تحولات و حوادث مربوط به ایشان در طول تاریخ بوده و هست و در این میان به تدبیر امور ایشان نیز می‌پردازد.

ب) در کنار امام عصر علیه السلام دو گروه ذکر شده‌اند: یاوران و شریکان. به نظر می‌رسد مقصود از «یاوران»، شیعیان باشند، اما بدیهی است که تعبیر «شرکای او در کارش» مصداقی جز ائمه علیهم السلام ندارد؛ و شرکت در کار آن حضرت به معنای اجرای عملیاتی مشابه کار آن حضرت است که همان برپاساختن دین خدا می‌باشد. پس همه ائمه علیهم السلام چنین منصبی را دارا هستند.

[۶] در یکی از قسمت‌های دعای حریق چنین آمده است: خداوندا، بر محمد و خاندان او درود فرست و توفیق یاری ایشان و زندگانی در دوران متعلق به ایشان را به من ارزانی دار.^۲

۱. قوله عليه السلام: اللهم و شرف بما استقل به من القيام بأمرك لدى مواقف الحساب مقامه و سر نبيك محمدا صلى الله عليه و آله برؤيته و من تبعه على دعوته... و رد عنه من سهام المكائد ما يوجه أهل الشئان إليه و إلى شركائه في أمره و معاونيه على طاعة ربه [طوسی، مصباح التهجد / ۱۶۱، حدیث ۴۶]

۲. قوله عليه السلام: اللهم صل على محمد و آل محمد و ارزقني نصرهم و أشهدني أيلهم [طوسی، مصباح التهجد / ۲۲۷، حدیث ۷۳]

از این دعا استفاده می‌شود که هر یک از معصومین علیهم‌السلام در دنیا، همانند آخرت، سلطنتی خواهند داشت و با اهل باطل نبرد خواهند نمود و مؤمنان عهده‌دار یاری آن بزرگواران خواهند بود.

[۷] در کامل الزیارات ضمن یکی از زیارات امام حسین علیه‌السلام پس از ذکر نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام چنین آمده است: دل من در برابر شما تسلیم و کار من دنباله‌رو شماست و خود، مهبای یاری شمایم تا آن‌گاه که خداوند شما را برای دین خود زنده گرداند و برانگیزد، با شمایم با شما، نه با دشمنان شما. من به بازگشت شما ایمان دارم و قدرت خدا را انکار نکرده و نمی‌پندارم که خواست او محقق نمی‌شود.^۱

این قسمت به وضوح بیانگر این مطلب است که خداوند اهل بیت علیهم‌السلام را به دنیا بازگردانده و دین خود را به وسیله ایشان رفعت و اعتلا می‌بخشد.

[۸] در زیارت وداع سیدالشهدا علیه‌السلام چنین آمده است: خداوندا، این زیارت را آخرین دیدار من از مرقد حضرتش قرار مده. پروردگارا، از تو می‌خواهم که ما را به سبب مهر او سود بخشی. بارالها، او را در جایگاهی ستوده قرار بده تا به وسیله او دین خود را یاری کرده و دشمنان را نابود گردانی و توسط او هر کس را که با خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سر جنگ دارد به هلاکت رسانی، چرا که تو به او چنین وعده

۱. قوله عليه السلام: فقلبي لكم مسلم و أمري لكم متبع و نصرتي لكم معلية حتى يحبيكم الله لدينه و يبعثكم، فمعكم معكم لا مع عنوكم، إني من المؤمنين برجعتم، لا أنكر لله قدرة و لا أزعج أن ما شاء الله لا يكون [ابن قولويه، كامل الزيارات / ۴۱۸ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین بن علی علیه السلام، زیارت سیزدهم)]

دادی و خلف وعده از تو سر نمی‌زند.^۱

این دعا به چند مسأله اشاره دارد: برانگیخته شدن و بازگشت امام حسین (علیه السلام)، یاری دین و برپایی دولت حق به وسیله آن حضرت، نابودی دشمنان خداوند توسط آن حضرت.

شایان توجه است که به این سه موضوع در تعداد زیادی از زیارت‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و حداقل یک زیارت از زیارات هر یک از سایر ائمه (علیهم السلام) اشاره شده است. این حاکی از اهمیتی است که اهل بیت (علیهم السلام) برای اعتقاد به رجعت قائل بوده‌اند و بیانگر این است که زیارت اهل بیت (علیهم السلام) به معنای انتظار بازگشت ایشان و پایبندی به دوستی و یاری و اطاعت ایشان است، و باید توأم با این اعتقاد باشد که آن حضرات همواره حاکمان مطلق الاهی در عالم‌اند و روزی به دنیا باز خواهند گشت و کار جهان و جهانیان را سامان خواهند داد.

[۹] به عنوان نمونه بخشی از زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ذکر می‌کنیم: ... من به بازگشت ایمان دارم و منتظر امر توام و ظهور دولت را چشم انتظارم. به سخن تو پایبندم و فرمانت را اجرا می‌کنم. از تو امان می‌طلبم و کار خود را به تو واگذارده و در مورد آن، به تدبیر تو دل قوی دارم. زائر تو و پناهنده به آرامگاه توام، همان‌که در آن از چشم

۱. قوله عليه السلام: اللهم لا تجعله آخر العهد منا و منه. اللهم إني أسألك أن تنفعنا بحبه. اللهم ابعثه مقاما محمودا تنصر به دينك و تقتل به عدوك و تبير به من نصب حربا لآل محمد، فإنك وعدت ذلك و أنت لا تخلف الميعاد [كليني، الكافي ٤ / ٥٧٥ (كتاب الحج، أبواب الزيارات، باب زيارة قبر أبي عبدالله الحسين عليه السلام، حديث ١)]

جهانیان ناپدید شدی و از آن پدیدار می‌شوی تا دین مورد رضایتِ خدا را برقرار سازی و پس از آنکه روزگاری در فضای ترس و خفقان به سر بردی، در امنیت و آرامش روزگار بگذرانی و خدا را چنانکه باید و شاید، بی شائبه شرک پرستش کنی و در روی زمین تنها دین خدا حاکم باشد و زمین به نور پروردگارش درخشان گردد و پرونده‌ها نهاده شود و پیامبران و شهدا آورده شوند و بر اساس حق قضاوت شده و به هیچ کس ستم نشود و سپاس خداوندی را که پروردگار آفریدگان است.^۱

از این دعا چند نکته برداشت می‌شود:

اول: مکان قبور معصومین علیهم‌السلام جایگاه‌هایی است که دری از عالم آخرت بر روی انسان‌ها می‌گشاید و نهادهایی اخروی در اماکن دنیوی است. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿در خانه‌هایی که خداوند رخصت داده است که قدر و منزلت آن‌ها رفعت یابد؛ چرا که رخصت داده است که نام خدا در آنها برده شود﴾.^۲

مفسران عامه و خاصه ذیل آیه مذکور این روایت را ذکر کرده‌اند که خانه علی و فاطمه علیهم‌السلام از بهترین و برترین آن خانه‌هاست.^۳

۱. قوله عليه السلام: مؤمن برجعتك، منتظر لأمرك، متروك لدولتك، أخذ بقولك، عامل بأمرك، مستجير بك، مفوض أمري إليك، متوكل فيه عليك، زائر لك لأخذ بابك الذي فيه غبت ومنه تظهر، حتى تمكن دينة الذي ارتضى، وتبدل بعد الخوف أمنا، وتبعد المولى حقا، ولا تشرك به شيئا، ويصير الدين كله لله، وأشرق الأرض بنور ربها، ووضع الكتاب وجيء بالنبيين والشهداء، وقضي بينهم بالحق وهم لا يظلمون، والحمد لله رب العالمين [ابن المشهدى، المزار الكبير / ۳۰۸]

۲. قوله تعالى ﴿في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه﴾ النور / ۳۶

۳. الحسكاني، شواهد التنزيل ۶ / ۵۳۳؛ سيوطي، الدر المنثور ۵ / ۵۰

دوم: قبور مقدّسشان همچنانکه جایگاه غیبتشان بوده، مشرقِ آفتابِ ظهور مجدّد ایشان نیز هست و در نتیجه باید در آن مکان‌های مقدس، به ایشان پناه آورده و چشم انتظار رجعتشان بود.

سوم: آیه ﴿و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می‌شود، و نامه‌های اعمال را پیش می‌نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می‌سازند، و میان آنها به حق داوری می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد!﴾^۱ مربوط به رجعت است و محاسبه اعمال و بازخوانی پرونده‌ها و آوردن پیامبران و شهدا و قضاوت به حق، در رجعت واقع خواهد شد. چهارم: حکمفرمایی آرامش و آبادانی بر تمام نقاط زمین، با حاکمیت دین خدا محقق شده و این اتفاقی است که در رجعت خواهد افتاد.

[۱۰] در زیارتِ از راه دورِ چهارده معصوم علیهم‌السلام چنین آمده است: سلام بر تو ای پیامبر فرستاده شده و ای جانشین برگزیده و ای بانوی بزرگوار و بانوی نورانی و ای دو نواده برگزیده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ای فرزندان پیامبر علیهم‌السلام، ای پرچم‌های برافراشته حق و امانتداران برگزیده و خزانه دارانِ خدا. من از همه چیز دل کنده و به درگاه شما و پدران و فرزندان موعودِ شما آمده‌ام تا برکتی راستین یابم.

دلم در برابر فرمان شما فرمانبردار است و در یاری شما مهیا و پا در رکابم تا آن‌گاه که خداوند دینش را استوار سازد پس با شمایم با شما،

۱. قوله تعالى ﴿و أشرق الأرض بنور ربها و وضع الكتاب و جيء بالنبيين و الشهداء و قضی بينهم بالحق و هم لا یظلمون﴾ الزمر / ۶۹

نه با دشمن شما. من معتقد به برتری شما و معترف به رجعت شمایم و هیچ‌گونه قدرت خدا را انکار نکرده و چیزی جز آنچه خدا خواسته است نمی‌پندارم. منزّه است خداوندی که دارنده ملک و ملکوت است.^۱

از این زیارت نیز استفاده می‌شود که باید چشم به راه رجعت تمامی معصومین علیهم‌السلام - از جمله پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت زهرا علیها‌السلام - و حکمفرمایی ایشان در روی زمین باشیم.

[۱۱] یکی از بخش‌های زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام این است: دل من در برابر شما تسلیم و کار من من دنباله‌رو شماست و خود مهبای یاری شمایم تا آن‌گاه که خداوند بر اساس دین خود داوری کند. گواهی می‌دهم که شما حجّت خدايید و تنها به واسطه شما امید به رحمت الاهی می‌توان داشت، پس با شمایم با شما، نه با دشمنان شما. من به بازگشت شما ایمان دارم و هیچ‌گونه قدرت خداوندی را انکار نمی‌کنم و خواست او را دروغ نمی‌شمارم.^۲

۱. قوله عليه السلام: السلام عليك أيها النبي المرسل والوصي المرتضى والسيدة الكبرى والسيدة الزهراء والسبطان المنتجبان والأولاد والأعلام والأمناء المنتجبون المستخزونون، جئت انقطاعاً إليكم وإلى آبائكم ولدكم الخلف على بركة حق. فقلبي لكم مسلم ونصرتي لكم معلقة حتى يحكم الله بدينه، فمعكم معكم لا مع عدوكم، إني لمن القائلين بفضلكم، مفر برجعتكم، لا أنكر لله قدرة، ولا أزعم إلا ما شاء الله، سبحانه الله ذي الملك والملكوت. [طوسی، مصباح المتعبد / ۲۸۹، حديث ۱۱]

۲. قوله عليه السلام: فقلبي لكم مسلم وأمری لكم متبع ونصرتي لكم معلقة حتى يحكم الله بدينه ويعتكم وأشهد أنكم الحجة وبكم ترجى الرحمة فمعكم معكم لا مع عدوكم إني بإيابكم من المؤمنين ولا أنكر لله قدرة ولا أكذب منه بمشيئة [ابن قولويه، کامل الزیارات / ۴۳۵ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت هفتم، حديث ۲۳)]

سپس بر پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و حضرت زهرا ﷺ و امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ و یکایک ائمه ﷺ سلام و درود فرستاده می شود.

در همین زیارت درباره امیرالمؤمنین ﷺ چنین آمده است: خداوندا، به واسطه او کلمات را محقق ساز و وعدهات را عملی کن و توسط او دشمنانت را نابود گردان و نام ما را در زمره پیروان و دوستانش ثبت فرما. پروردگارا، ما را از پیروان و یارانش قرار ده.^۱

همچنین در این زیارت پس از سلام و درود بر یکایک ائمه ﷺ به نام، چنین آمده است: خداوندا، به واسطه ایشان کلمات را محقق ساز و وعدهات را عملی کن و توسط ایشان دشمنانت را از جن و انس نابود گردان ... پروردگارا، ما را از پیروانشان قرار ده و از کسانی که ایشان را در اطاعت تو و پیامبرت یاری می کنند.^۲

همه این ادعیه و زیارات به صراحت بیانگر این مطلب است که هر یک از ائمه ﷺ موعودی است که جهان در انتظار اوست و اعمال وعده های خداوند و انتقام از دشمنان حق و برپاسازی دین و اجرای حدود و احکام الهی در زمین توسط او تحقق خواهد یافت.

۱. قوله عليه السلام: اللهم أتمم به كلمتك و ألجز به وعدك و أهلك به عدوك و اكتبنا في أوليائه و أحبائه اللهم اجعلنا له شيعة و أنصارا و أعوانا [ابن قولويه، كمل الزيارات / ۴۳۶ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت هفدهم، حدیث ۲۳)]

۲. قوله عليه السلام: اللهم أتمم هم كلمتك و ألجز هم وعدك و أهلك هم عدوك و علوهم من الجن و الإنس أجمعين... اللهم اجعلنا لهم شيعة و أنصارا و أعوانا على طاعتك و طاعة رسولك [ابن قولويه، كمل الزيارات / ۴۳۷ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت هفدهم، حدیث ۲۳)]

در ادعیه و زیارات، هر چه از این دست درباره امام عصر علیه السلام آمده، بعینه درباره امامان دیگر نیز وارد شده است.

[۱۲] در دعای روز میلاد امام حسین علیه السلام چنین آمده: خداوندا، تو را سوگند می‌دهم به آنکه در چنین روزی متولد شده است ... آنکه در زمان رجعت یاری خاص تو امدادش می‌کند، آنکه به پاداش شهادتش، امامان از نسل او و شفا در تربت اوست و پیروزی او در زمان رجعت با او و جانشینان از عترت اوست پس از قائم علیه السلام و پس از دوران غیبتش، تا آنکه انتقام خون‌های به ناحق ریخته شده را بستانند و خدای جبار را خشنود سازند و بهترین یاوران حق باشند ... اینک ما پناهنده به قبر او هستیم پس از شهادتش و کنار تربتش جای گرفته‌ایم و چشم انتظار بازگشت اویم.^۱

فقره مذکور بیانگر این معناست که به سیدالشهدا علیه السلام وعده یاری و پیروزی در رجعت داده شده و جانشینان برحق از خاندان اویند و بازگشت ایشان پس از امام عصر علیه السلام و غیبتش خواهد بود و ایشان انتقام خون‌های ناحق را می‌گیرند و با پاکسازی زمین از پلیدی وجود تبهاران خداوند را خشنود می‌سازند.

[۱۳] در زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام چنین می‌خوانیم:

۱. قوله عليه السلام: اللهم إني أسألك بحق المولود في هذا اليوم... المملود بالنصرة يوم الكرة، المعوض من قتله أن الأئمة من نسله، و الشفاء في تربته، و الفوز معه في أوبته، و الأوصياء من عترته بعد قائمهم و غيبته حتى يلكوا الأوتار و يشاروا الشار و يرضوا الجبار و يكونوا خير أنصار... فنحن عائلون بقبره من بعله نشهد تربته و ننتظر أوبته [طوسی، مصباح المتهجد، اعمال ماه شعبان]

گواهی می‌دهم که تو مظلومانه کشته شدی و خداوند وعده‌ای را که به شما داده عملی خواهد کرد. ای فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام، من نزد تو آمدم در حالی که دلم فرمانبردار شماست و خود، پیرو شما و آماده یاری شمایم تا آن‌گاه که خداوند داوری کند و او بهترین داوران است. با شمایم با شما، نه با دشمن شما، من به شما و رجعت شما ایمان دارم و از هر آنکه با شما ستیز کرد و شما را کشت، بیزارم.^۱

این بخش از زیارت، به روشنی بیان می‌کند که به همه آن بزرگواران، و نه تنها ائمه علیهم السلام، وعده بازگشت و فتح و ظفر داده شده است.

[۱۴] در زیارت جناب مسلم بن عقیل مشابه همین مضمون آمده.^۲

[۱۵] در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده: من به حقانیت شما اقرار دارم و به ریسمان ولایت شما چنگ زده چشم به راه دولت شما و منتظر بازگشت شمایم.^۳

[۱۶] در زیارت رجبیه معصومین علیهم السلام که در کنار مرقد همه آن بزرگواران خوانده می‌شود، چنین آمده: ... تا بازگشتی دیگر به محضر شما و رستگاری در زمان رجعت شما و محشور شدن در جمع همراهان شما.^۴

۱. قوله عليه السلام: أشهد أنك قتلت مظلوماً وأن الله منجز لكم ما وعدكم. جئتكم يابن أمير المؤمنين، وقلبي مسلم لكم و أنا لكم تابع و نصرتي لكم معلقة حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين. فمعكم معكم لا مع عدوكم، إني بكم و بليابكم من المؤمنين و بمن خالفكم و قتلکم من الكافرين [ابن قولويه، کامل الزیارات، باب ۸۵]

۲. ابن المشهدی، المزار الكبير / ۱۷۸۹؛ سید بن طاووس، مصباح الزائر / ۵۱

۳. قوله عليه السلام: إني مقر بكم، معتصم بحبلکم، متوقع لدولتکم، منتظر لرجعتکم [ابن المشهدی، المزار الكبير / ۲۵۰]

۴. قوله عليه السلام: حتى العود إلى حضرتکم و الفوز في کرتکم و الحشر في زمرتکم.

[۱۷] در دعای سجده شکر که امام کاظم علیه السلام به عبدالله بن جندب آموخته‌اند چنین آمده: خداوندا، تو و فرشتگانت و پیامبران و فرستادگان و همه آفریدگانت را گواه می‌گیرم که (بر این عقیده‌ام که) تو پروردگار منی و اسلام دین من است و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر من و علی علیه السلام و ... (تا امام عصر علیه السلام) امامان من‌اند. به ایشان مهر می‌ورزم و از دشمنانشان بیزار می‌جویم.

خداوندا، تو را سوگند می‌دهم به خون مظلوم [این سوگند سه بار تکرار شود] خداوندا، تو را سوگند می‌دهم به پیمانی که بر خود واجب ساختی که اولیایت را بر دشمنانت و دشمنانشان چیره گردانی...^۱ می‌بینیم که در این دعایی که به عنوان دعای روزمره توصیه شده است و در سجده شکر بعد از تمامی نمازهای واجب و مستحب خوانده می‌شود، دعا برای تعجیل فتح و پیروزی برای هر یک از معصومین علیهم السلام و انتقام خون سیدالشهدا علیهم السلام وارد شده است و بدیهی است که این دو امر جز با ظهور امام عصر علیه السلام و رجعت محقق نخواهد شد. پس هرگاه که مؤمنان برای تعجیل ظهور امام عصر علیه السلام دعا می‌کنند، باید برای تعجیل در امر رجعت نیز دعا نمایند.

[۱۸] در یکی از زیارت‌های امام حسین علیه السلام چنین آمده: دل من در

۱. قوله عليه السلام: اللهم إني أشهدك وأشهد ملائكتك وأنبياءك ورسلك وجميع خلقك أنك الله ربّي والإسلام ديني ومحمد نبيي وعليّ و... أمتي هم أولي ومن عدوهم أئبرأ اللهم إني أشهدك دم المظلوم - ثلاثاً - اللهم إني أشهدك بليوالتك على نفسك لأوليائك لتظفرنهم بعدوك وعدوهم [كليني، الكافي ۳/ ۳۲۵] (كتاب الصلاة، باب السجود والتسبيح، حديث (۱۷))

برابر شما تسلیم و کارِ من دنبالهِ روِ شماست و خود، مهبای یاری شمایم تا آن گاه که خداوند شما را برای دین خود زنده گرداند و برانگیزد. گواهی می‌دهم که شما حجت خدايید و تنها به واسطه شما امید به رحمت الاهی می‌توان داشت. با شمایم با شما، نه با دشمنان شما. من به بازگشت شما ایمان دارم و قدرت خدا را انکار نکرده و خواست او را دروغ نمی‌شمارم.^۱

پس از سلام بر تک تک امامان می‌خوانی: ... خداوندا، به واسطه ایشان کلمات را محقق ساز و آنچه را که وعده دادی به وسیله ایشان عملی کن و توسط ایشان دشمنان خودت و دشمنان ایشان را چه از جن و چه از انس، نابود گردان. خداوندا، ما را پیرو و یار و مددکار آن بزرگواران در راستای اطاعت خود و پیامبرت قرار ده ...^۲

و در بخش دیگر همان زیارت است: خداوندا، مرا از کسانی قرار بده که یاری‌اش می‌کند و به این وسیله دین تو را در دنیا و آخرت مدد می‌رساند.^۳

۱. قوله عليه السلام: فقلبي لكم مسلم، و أمري لكم متبع، و نصرتي لكم معة حتى يحبيكم الله لدينه و يعينكم، و أشهد أنكم الحجة و بكم ترجى الرحمة، فمعكم معكم لا مع عدوكم، إني بليابكم من المؤمنين، و لا أنكر لله قدرة و لا أكذب منه بمشيئة إلهي قولويه، كامل الزيارات / ۴۳۵ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت ۱۷)

۲. قوله عليه السلام: ... اللهم تحم بيم كلماتك و أنجز بيم وعدك و أهلك بيم عدوك و عدوهم من الجن و الإنس أجمعين. اللهم اجعلنا لهم شيعه و أعوانا و أنصارا على طاعتك و طاعة رسولك [ابن قولويه، كامل الزيارات / ۴۳۷ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت ۱۷)]

۳. قوله عليه السلام: اللهم اجعلني ممن ينصره و ينتصر به لدينك في الدنيا و الآخرة... [ابن قولويه، كامل الزيارات / ۴۴۵ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت ۱۷)]

و در عبارت دیگری از همان زیارت است: خداوندا، مرا از کسانی قرار ده که در همراهی حسین بن علی علیه السلام استوارند، و مرا در زمره کسانی قرار بده که با او شهید می‌شوند.^۱

از بخش‌های مذکور این زیارت به خوبی استفاده می‌شود که به یکایک ائمه علیهم السلام وعده یاری و فتح و ظفر داده شده و مؤمنان موظف‌اند در هر حالی که هستند مہیای یاری ایشان باشند و این مہیا بردن تا زمان رجعت هر امامی ادامه خواهد داشت و در آن زمان باید به یاری او بشتابند.

[۱۹] ابوالصبح کنانی می‌گوید: روزی امام باقر علیه السلام نگاهش به امام صادق علیه السلام افتاد و فرمود: او را می‌بینی؟ او از کسانی است که خداوند درباره‌شان فرموده ﴿ما می‌خواهیم کسانی را که در زمین به استضعاف کشیده شده بودند نعمتی گرانسنگ عطا کنیم، آنان را پیشوایانی قرار دهیم که از ایشان پیروی شود و ایشان را وارثان زمین قرار دهیم﴾^{۲، ۳}.

[۲۰] عبدالله بن سنان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کردم: ﴿خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای

۱. قوله عليه السلام: اللهم اجعلني ممن له مع الحسين بن علي قدم ثابت و أثبتني في من يستشهد معه [ابن قولويه، كامل الزيارات / ۴۴۸ (باب ۷۹: باب زیارات الحسين عليه السلام، زیارت ۱۷)]

۲. قوله تعالى ﴿و نريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين﴾ القصص / ۵

۳. کلینی، الکافی ۱ / ۳۰۶ (کتاب الحجة، باب الإشارة والنص على أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، حلیث ۱)

شایسته کرده‌اند وعده داده است که آنان را در زمین به خلافت رساند چنان که پیشینیان آن‌ها را به خلافت رساند^۱. فرمود: اینان همان امامان معصوم هستند.^۲

[۲۱] رجعت در زیارت عاشورا: در زیارت شریفه عاشورا در دو مورد به مسأله رجعت و انتقام از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در زمان رجعت اشاره شده است:

- (۱) از خدا می‌خواهم که مرا توفیق دهد تا همراه امامی یاری شده (توسط خدا) که از اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، انتقام خون تو را بگیرم.^۳
- (۲) از خدا می‌خواهم که مرا توفیق دهد تا همراه امامی هدایت یافته و هدایتگر که (بر مخالفان) چیره بوده و به حق گویاست، انتقام خون شما را بگیرم.^۴

فلسفه انتقام چیست؟

باید توجه داشت که انتقام در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام به معنای تخلیه روانی و اعمال غضب نفسانی نبوده، بلکه به معنای پاکسازی زمین از تمامی عناصر پلید شرک و نفاق می‌باشد، و بدیهی است این معنا عین حق و محض عدالت است و با مقامات والا و روح بزرگ و بخشاینده اهل بیت علیهم‌السلام هیچ منافاتی ندارد.

۱. قوله تعالى ﴿وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم﴾ النور / ۵۵

۲. کلینی، الکافی ۱ / ۱۹۳ (کتاب الحجة، باب أن الأئمة خلفاء الله في أرضه، حدیث ۳)

۳. قوله عليه السلام: أن يرزقني طلب ثارك مع إمام منصور من أهل بيت محمد صلى الله عليه وآله.

۴. قوله عليه السلام: وأن يرزقني طلب ثارك مع إمام مهدي هدى ظاهر ناطق بالحق منكم.

انتقام در رکاب کدام امام؟

تعبیر «إمام مَنْصُورٍ» و «إمام مَهْدِيٍّ» از نظر مفهومی اختصاص به امام عصر علیه السلام نداشته و بر هریک از ائمه علیهم السلام قابل تطبیق است. تعبیر «منصور» درباره یکایک ائمه علیهم السلام به این لحاظ است که هر یک از ایشان به یاری خدا به نوبه خود بر زمین و زمینیان تسلط یافته و دولتی مستقل و مقتدر تشکیل می‌دهد. درباره واژه «مهدی» نیز پیش از این توضیح داده شد که طبق روایات، بر همه ائمه علیهم السلام اطلاق می‌شود. فلذا مراد از این دو فقره زیارت عاشورا، می‌تواند دعا برای انتقام از دشمنان در رکاب همه ائمه علیهم السلام باشد.

عبارت «ثَارِكُمْ» نیز معنایی عام داشته و علاوه بر شهادت امام حسین علیه السلام شامل تمام ستم‌هایی که در حق اهل بیت علیهم السلام شده و هر حقی که از ایشان پایمال شده است.

انتظار رجعت و کسب آمادگی، از اهداف زیارت

از توجه بیش از حدی که در متون زیارات معصومین علیهم السلام به مسأله رجعت نشان داده شده است، استفاده می‌شود که یکی از اهداف زیارتشان، توفیق همراهی با ایشان در رجعت است. حتی در یکی از زیارات سیدالشهدا علیه السلام، به این موضوع تصریح شده است: آرزو دارم با نزدیک شدن به شما نجات یابم و امیدوارم در دولت شما بازگردم.^۱ همچنین از اموری که در متون زیارات ائمه علیهم السلام به عنوان هدف از

۱. قوله عليه السلام: أؤمل في قربكم النجاة وأرجو في إتيانكم الكرة [ابن قولويه، كامل الزيارات / ۴۴۹ (باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت ۱۷، حدیث ۲۳)]

زیارت به آن اشاره شده است، موضوع آمادگی برای یاری آن حضرات در رجعت است. در فقره دیگری از زیارت مزبور چنین آمده است: دل من در برابر شما تسلیم و عقیده من دنبال‌رو شماست، و خود مهبای یاری شمایم تا آن‌گاه که خداوند بر اساس دین خود داوری کند و شما را برانگیزد، و گواهی می‌دهم که شما حجت خداید و تنها به واسطه شما امید به رحمت الاهی می‌توان داشت، پس با شمایم با شما، نه با دشمنان شما. من به بازگشت شما ایمان دارم^۱ و هیچ‌گونه قدرت خداوندی را انکار نمی‌کنم و خواست او را تکذیب نمی‌کنم.^۲

در بخشی دیگر از زیارت چنین آمده است: من آماده یاری شمایم تا آن‌گاه که خداوند دینش را به وسیله شما زنده کند، و شما را در دوران دولتش بازگرداند و شما را برای تحقق عدالتش آشکار گرداند و شما را در زمینش قدرت و استیلا بخشد؛ دل من در برابر شما تسلیم و عقیده من دنبال‌رو شماست.^۳

این مضمون در بسیاری از زیارات معصومین علیهم‌السلام وارد شده است، و پیامش این است که شیعیان نه تنها برای یاری امام عصر علیه‌السلام بلکه باید

۱. در زیارت دیگر چنین آمده: إني من المؤمنين برجتكم [این قولویه، کامل الزیارات / ۴۱۸ (باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت ۱۳، حدیث ۱۷)]

۲. قوله عليه السلام: فقلبي لكم مسلم، و رأيي لكم متبع و نصرتي لكم معة حتى يحكم الله بدينه، و يبعثكم. و أشهد أنكم الحجة، و بكم ترجى الرحمة، فمعكم معكم لا مع عدوكم. إني بكم من المؤمنين و لا أنكر لله قدرة و لا أكذب منه بمشيئة. [این قولویه، کامل الزیارات / ۴۳۵ (باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت ۱۷، حدیث ۲۳)]

۳. قوله عليه السلام: و نصرتي لكم معة حتى يحمي الله تعالى دينه بكم و يردكم في أيامه و يظهركم لعدله و يمکنکم في أرضه و قلبي لكم مسلم و رأيي لكم تبع [طوسی، مصباح المتعجد / ۲۸۹، حدیث ۱۱]

برای یاری همه ائمه علیهم السلام در رجعت، نهایت آمادگی را دارا باشند و به تناسب عظمت جریان حکومت اهل بیت علیهم السلام کسب قوا کرده و چشم انتظار آن دولت کریمه باشند.

[۲۲] در کافی از امامان علیهم السلام نقل شده است که در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان در حال سجده و ایستاده و نشسته و در هر حالتی و هر زمانی و هر قدر که میسر باشد بعد از حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیامبر و آلش، این دعا خوانده شود: خداوندا، ولیّات «فلان بن فلان» را در این زمان و دیگر زمان‌ها سرپرست و نگهبان و هدایتگر و یار و مددکار و دیده‌بان و دیده‌ور باش تا آن‌گاه که او را در زمین به میل و رغبت سکنا دهی و روزگاری دراز در زمین از مزایای ویژه برخوردارش سازی.^۱

در کافی و مصباح المتعجد و فلاح السائل و البلد الأمين، همین لفظ «فلان بن فلان» آمده که به قرینه دعای بلندی که مجلسی در بحار الأنوار^۲ برای روز جمعه آورده، مربوط به هر امامی است؛ اما سید بن طاووس در اقبال و فلاح السائل به جای «فلان بن فلان» آورده: «القائم بأمرک الحجة محمد بن الحسن المهدی علیه و علی آبائه أفضل الصلاة و السلام»^۳ که این مایه اشتباه شده و عموماً خیال کرده‌اند که مختص به آن حضرت است.

۱. قوله علیه السلام: اللهم کن لولیک فلان بن فلان... [کلینی، الکافی ۴ / ۱۶۲ (کتاب

الصیام، باب الدعاء فی العشر الآخر من شهر رمضان، حدیث ۴)]

۲. مجلسی، بحار الأنوار ۸۹ / ۳۴۰ (کتاب الصلاة، أبواب فضل يوم الجمعة، باب ۴: أعمال يوم الجمعة، حدیث ۷)

۳. سید بن طاووس، فلاح السائل ۶ / ۴۶؛ الإقبال ۸۵

آیا امامان بعد از حضرت ولی عصر علیه السلام از نسل اویند؟

سید بن طاووس در اقبال الاعمال این دعا را چنین نقل کرده است:

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْقَائِمُ بِأَمْرِكَ الْحُجَّةُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ وَ
عَلَى آبَائِهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلَيًّا وَحَافِظًا
وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَمُؤَيِّدًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا
طَوْلًا وَعَرَضًا وَتَجْعَلَهُ وَذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأُئِمَّةِ الْوَارِثِينَ^۱

با توجه به اینکه ابتدای دعا مربوط به امام عصر علیه السلام است و باید
ضمیر «ذُرِّيَّتَهُ» به آن حضرت برگردد، چنین برداشت می‌شود که به
گواهی این دعا، امامان بعد از امام عصر علیه السلام از آن حضرتند. اما حقیقت
آن است که در نقل این دعا، از جانب راوی اشتباهی صورت گرفته
است که موجب این تلقی نادرست می‌شود.

شاهد این مدعا چند مطلب است:

۱) علامه مجلسی این دعا را با همین عبارات در ادعیه روز جمعه به
عنوان دعا برای محمد و آل محمد علیه و علیهم السلام نقل کرده است،
و با این حساب، ضمیر «ذُرِّيَّتَهُ» به پیامبر صلی الله علیه و آله برمی‌گردد.

متن دعایی که ایشان نقل کرده چنین است:

اللَّهُمَّ احْفَظْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَاتَّبَاعَهُمْ وَأَوْلِيَاءَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
مِنْ أَمَلٍ الْجَحْدِ وَالْإِنْكَارِ، وَافْضِلْهُمْ حَسَدَ كُلِّ حَاسِدٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ وَسَلْطَنَهُمْ
عَلَى كُلِّ نَاجِسٍ خَتَّارٍ حَتَّى يَقْضُوا مِنْ عَذَابِكَ وَعَذَابِهِمُ الْاَوْطَارَ، وَاجْعَلْ
عَذَابَهُمْ مَعَ الْأَذَلِّينَ وَالْأَسْرَارِ، وَكَبِّهِمْ رَبُّ عَلَى وَجْهِهِمْ فِي النَّارِ، إِنَّكَ
الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ فِي خَلْقِكَ وَلَيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا
حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ مِنْهَا طَوْلًا وَتَجْعَلَهُ وَذُرِّيَّتَهُ فِيهَا

الأُكْمَةُ الْوَارِثِينَ.^۱

نکته: از آنجا که مراد از ولیّ خدا در این دعا پیامبر ﷺ است، تعبیر به «وَلَيْكَ فِي خَلْقِكَ» شده است نه «وَلَيْكَ فِي أَرْضِكَ»، چرا که ولیّ بالفعل خدا در زمین، در هر عصری، امام همان عصر است، اما ولیّ مطلق خدا در میان تمام مخلوقات پیامبر اکرم ﷺ می باشد. به ویژه که اصولاً این دعا فقط درباره امام عصر عجل الله نیست بلکه برای هر امام - همان هنگام که ولیّ بالفعل است - وارد شده است. از این رو در هر امامی می توان این دعا را به نام همان امام خواند.

به همین جهت است که در برخی روایات، دعای فرج بدون ذکر نام مشخص و با تعبیر «اللهم کن لولیک فلان بن فلان» آمده است. تعبیر فلان در عربی، مانند نقطه چین در فرهنگ نگارش فارسی است که می توان به جای آن هر کلمه ای را - با حفظ محدوده تعیین شده - قرار داد. شہاری از محدثین عظیم الشان نیز به این نکته اشاره کرده اند که دعای فرج مختص امام عصر عجل الله نمی باشد و مربوط به همه ائمه علیهم السلام است.

(۲) روایات متواتر داریم که پیامبر ﷺ در اواخر رجعت بزرگترین دولت الاهی را تشکیل می دهند و در آن دولت، امامان علیهم السلام وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و هریک از امامان دوازده گانه از قاتلان خود انتقام گرفته و تشکیل حکومت می دهد. این انبوه روایات، گویای این است که ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران رجعت، زمین را در اختیار می گیرند و آن

۱. مجلسی، بحار الأنوار ۸۹ / ۳۴۰ (کتاب الصلاة، أبواب فضل يوم الجمعة، باب ۴: أعمال يوم الجمعة، حدیث ۷)

را به ارث می‌برند.

۳) شماری از فقهای برجسته و محدثان کارگشته به این نکته اشاره کرده‌اند که گاهی متن یک روایت به شکل‌های مختلف نقل می‌شود، به این صورت که راویانی که روایت را از راویِ نخست شنیده‌اند، آن را به چند صورت نقل می‌کنند، و یا اینکه خود راویِ اصلی در چند موردی که آن روایت را ذکر کرده، نقل‌های متفاوت داشته است.

علت این اختلاف نقل‌ها چند چیز است:

اول: کامل یا خلاصه گویی

گاهی یک راوی، متن روایت را با تلخیص نقل کرده و بار دیگر خود او و یا راوی دیگر، همان روایت را به صورت کامل نقل می‌کند. بدیهی است در تلخیص صحیح و متقن، نیروی حافظه و نیز دقت نظر همه جانبه راوی نقش به سزایی دارد. و گرنه ممکن است روایت را به گونه‌ای تلخیص کند که در انتقال معنای اولیه خلل ایجاد شود.

نقل روایت با تلخیص، برای افرادی که از علم درایه آگاهی چندانی ندارند، مشکل ساز می‌شود؛ زیرا در بعضی موارد گمان می‌کنند چند روایت است نه یک روایت که به دو یا چند صورت نقل شده است. گاهی به محض برخورد با یکی از نقل‌های روایت، همان را اولین و آخرین مستند بحث شمرده و بر اساس آن نتیجه نهایی را می‌گیرند. غافل از اینکه نقل‌های مختلف، چه بسا هر کدام بیانگر زاویه‌ای از زوایای متن اصلی (صادر از معصوم علیه السلام) است، و بدون مطالعه نقل‌های دیگر، زوایای متن اصلی به طور کامل قابل فهم نخواهد بود،

و تمرکز بر روی یک نقل، پژوهشگر را از حقیقت دور خواهد کرد، به ویژه اگر موضوع تحقیق، مبحثی از مباحث اعتقادی باشد؛ چرا که در مباحث اعتقادی نمی‌توان بر اساس روایتی که از جهت قوت دلالت و دقت متن، به حدّ قطع و یقین نرسیده، نتیجه‌گیری کرد.^۱

۱. به عنوان نمونه کلینی به سند خود از سکونی از حضرت صادق علیه السلام گزارش می‌دهد که: قال أمير المؤمنين عليه السلام: اغتتموا الدعاء عند أربع: عند قراءة القرآن وعند الأذان وعند نزول الغيث وعند التقاء الصفيين للشهادة. [الكافي ۲ / ۴۷۷، حدیث ۳] در حالی که صدوق به سند خود از سکونی از حضرت صادق علیه السلام گزارش می‌دهد که: عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: اغتتموا الدعاء عند خمسة مواطن:.... وعند دعوة المظلوم، فإنها ليس لها حجاب دون العرش. [الأمالي / ۹۷، حدیث ۷]

یا کلینی به صورت مرفوعه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: إذا أقشعر جلدك ودمعت عينك فدونك دونك فقد قصد قصصك. [الكافي ۲ / ۴۷۸، حدیث ۸] ولی صدوق چنین آورده: إذا أقشعر جلدك ودمعت عينك ووجل قلبك فدونك دونك فقد قصد قصصك. [الخصال / ۸۱، حدیث ۶]

و نیز صدوق به سند خود از عمر بن یزید آورده: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: من قدم أربعين رجلا من إخوانه قبل أن يدعوا لنفسه استجيب له فيهم وفي نفسه. [الأمالي / ۳۱۰، حدیث ۸] و خودش از طریقی دیگر نقل کرده: عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من قدم أربعين رجلا من إخوانه فدعا لهم ثم دعا لنفسه استجيب له فيهم وفي نفسه. [الخصال / ۵۳۷، حدیث ۳]

همچنین کلینی به سند خود از کاهلی گزارش می‌دهد: كتبت إلى أبي الحسن موسى عليه السلام في دعاء: الحمد لله منتهى علمه ولكن قال: منتهى رضاه. [الكافي ۱ / ۱۰۷، حدیث ۳] ولی صدوق به سند خود از ابو علی قصاب گزارش می‌دهد: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فقلت: الحمد لله منتهى علمه، فقال: لا تقل ذلك، فإنه ليس لعلمه منتهى. [التوحيد / ۱۳۴]

طوسی نیز از قاسم بن ولید از امام صادق علیه السلام گزارش نموده: إن لله أدب عجبنا صلى الله عليه وآله فأحسن تأنيبه. فقال: ﴿خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین﴾ قال: فلما كان ذلك أنزل الله عليه: ﴿وانك لعلى خلق عظيم﴾ فلما كان ذلك فوض إليه دينه فقال: ﴿وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا...﴾

دوم: سطح دانش راوی

بدیهی است که هرچه راوی از نظر علمی در رتبه بالاتری باشد، دقت بیشتری در نحوه تلخیص روایت به خرج داده و در این کار موفق‌تر خواهد بود. در نتیجه روایت ملخص را به گونه‌ای نقل می‌کند که در عین اختصار، نکات مدّ نظر گوینده (معصوم) را منتقل کند. اما اگر بهره کافی از فضل و دانش نداشته باشد، در فرآیند تلخیص، روایت را دچار نقص و ابهام می‌سازد.

سوم: قوت و ضعف حافظه

تأثیر نیروی حافظه بر موفقیت یا عدم موفقیت تلخیص روایت واضح است و نیازمند بیان نیست.

[التهذیب ۹ / ۳۹۷] ولی کلینی همین را از ابو اسحاق نحوی چنین گزارش داده: دخلت علی أبي عبدالله عليه السلام فسمعتہ يقول: إن الله عز وجل أدب نبيه علی محبته فقال: ﴿وإنك لعلی خلق عظیم﴾ ثم فوض إليه فقال عز وجل: ﴿وما آتاكم الرسول...﴾ [الكافي ۱ / ۲۶۵] و هو از طریق اسحاق بن عمار از حضرت صادق عليه السلام نقل نموده که: إن الله تبارك وتعالى أدب نبيه فلما انتهى به إلى ما أراد قال له: ﴿إنك لعلی خلق عظیم﴾ ففوض إليه دينه ﴿وما آتاكم الرسول فخذوه...﴾ [الكافي ۱ / ۲۶۷] و صفار چنین گزارش نموده که: قال أبو بصير: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قوله إن الله فوض الأمر إلى محمد صلى الله عليه وآله فقال: ﴿ما آتاكم الرسول فخذوه...﴾ قال: إن الله خلق محمدا طاهرا ثم أدبه حتى قومه علی ما أراد ثم فوض إليه الأمر فقال: ﴿ما آتاكم الرسول فخذوه...﴾ [بصائر الدرجات ۴۰۳]

صدوق از امیرمؤمنان عليه السلام نقل می‌کند: إن أمرنا صعب مستصعب، لا يعرفه ولا يقر به إلا ثلاثة: ملك مقرب أو نبي مرسل أو عبد مؤمن محبب امتحن الله قلبه للايمان. [معاني الأخبار ۴۰۷] ولی صفار می‌گوید: عن الباقر عليه السلام: إن أمرنا صعب مستصعب علی الکافر، لا يقر بأمرونا إلا نبي مرسل أو ملك مقرب أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان. [بصائر الدرجات ۴۷]

چهارم: نسخه برداری از کتب پیشین

نه تنها مؤلفین قرون متأخر مانند علامه مجلسی، شیخ حر عاملی، سید هاشم بحرانی، بلکه مؤلفین متقدم مانند شیخ طوسی و شیخ صدوق نیز احادیث را از کتب پیشین نسخه برداری می کرده‌اند و طبیعی است که متن روایت در طی مرحله نسخه برداری تا حدی دستخوش تغییر می‌شود.

علل و اسباب دیگری نیز برای اختلاف در متن حدیث وجود دارد که در کتب دانش درایه و حدیث بیان شده است.^۱ یک محقق باید در

۱. یکی از رایج‌ترین اسباب این اختلافات، نقل به معناست، یعنی نقل محتوا و مضمون یک روایت بدون جمود و نکیه‌ای خاص بر واژه‌ها و صورت‌های دستوری به کار رفته توسط گوینده است. مباحث نقل به معنا در سطح نظری از سوی شیخ طوسی در سده پنجم هجری بررسی شده بود. محقق حلی (در معارج الأصول / ۱۵۳) نقل به معنا را با رعایت این شرط تجویز می‌کند که لفظ جدید، هم محتوای معنای اصل را برساند.

صاحب معالم (در معالم الأصول / ۲۱۲) برای نقل به معنا سه شرط می‌آورد: گزارشگر به جایگاه الفاظ در عربیت آشنا باشد، الفاظ جدید از حیث رساندن معنا از لفظ اصلی کمتر نباشند و از حیث وضوح و خفا با هم برابر باشند. یکی از مستندات ایشان نقل به معنای رخ داده در قصص قرآنی است. صاحب معالم در کتاب دیگر خود (منتقى الجمان ۱ / ۶۴) برخی از موارد اختلاف احادیث را ناشی از نقل به معنا می‌داند و (در همان کتاب ۳ / ۹۱) ترجیح نقل به معنا بر نقل به لفظ را یک آسیب و آفت می‌شمارد.

محمد تقی مجلسی (در روضة المتقين ۱ / ۲۸) نیز نگرانی خود را چنین ابراز می‌کند که چه بسا راوی در نقل به معنا - ندانسته - به گرداب کذب درگلتد، گرچه اگر آشنای به اسالیب سخن باشد، این کار برایش رواست. فاضل تونی (در الوافیة / ۳۲۳) در مبحث ترجیح میان اخبار، حدیث روایت به لفظ معصوم را بر حدیث مروی به صورت نقل به معنا ترجیح می‌دهد.

علامه مجلسی نیز گرچه یکی از ساز و کارهای صلق را - که راوی باید بیش از

مسیر پژوهش به این مسأله مهم توجه کافی داشته باشد و از تتبع در متون مختلف احادیث غفلت نورزد تا بتواند برداشتی متقن و فنی از روایات ارائه دهد.

یکی از علل مهم این که برخی از فقهای متقدم به خبر واحد عمل نکرده و وجود قرائن صحت را شرط اعتبار روایت دانسته‌اند، همین مسأله تغییر و تحول در متن حدیث است. البته باید توجه داشت این دقتی است که در ناحیه متن حدیث و برداشت از آن، اعمال می‌شود، نه اینکه خبر واحد را در ناحیه صدور بی اعتبار سازد.

گزارش حدیث پیاموزد - همین نقل به معنا دانسته (در مرآة العقول ۸ / ۱۸۲) اما در مواردی آفات آن را هم شمرده است. مثلاً بر این باور است که عمار ساباطی بارها با بدفهمی از متن حدیث، آن را به صورت نادرستی نقل به معنا کرده است. (مرآة العقول ۱۵ / ۲۳۴) گرچه سید بحر العلوم (در الفوائد ۳ / ۱۷۰) بر این باور است که خلل در نقل به معنای اخبار عمار ساباطی، منجر به تغییر معنا نمی‌شود و نمی‌توان با این پناه، حدیث عمار را از حجیت ساقط نمود.

در کتب فقه استدلالی، مطالعه در احادیث متعارض و کوشش برای تشخیص حدیث منقول به معنا از منقول به لفظ و ارزیابی اینکه راوی تا چه حد درک درستی از معنا داشته، بسیار رایج است. (مصباح الفقیه همدانی ۲ / ۴۳۴؛ منیة الطالب خوانساری ۳ / ۳۶۴؛ النجعة شوشتری ۸ / ۴۱۰) در منابع اصولی معاصر برای جواز نقل به معنا به بنای عقلا، عدم ردع شارع بلکه امضای وی تمسک شده و درباره جواز آن، ادعای اجماع امامیه تکرار شده است.

دوازده مهدی در رجعت

پیش از این بیان شد که تعبیر «مهدی» درباره هریک از معصومین علیهم السلام به لحاظ تشکیل دولت حق، صحیح بوده و در روایات نیز به کار رفته است. این واژه دو بار معنایی اساسی دارد:

(۱) اشاره به اصل رجعت.

(۲) تشکیل حکومت الاهی توسط ائمه علیهم السلام در رجعت.

معصومین علیهم السلام بر این دو بار معنایی تکیه کرده و این واژه را به عنوان کنایه‌ای از رجعت به کار برده‌اند.

از جمله عللی که سبب شده تا تعبیر رمزی «مهدی» جایگزین تعبیر صریح «رجعت» شود، این است که:

«رجعت» از یک نگاه به معنای برچیده شدن بساط بیدادگران و غاصبان بوده و تصریح به آن، به لحاظ سیاسی بسیار مخاطره آمیز محسوب می‌شده و از این رو مصلحت در تعبیر رمزی بوده است.

این تعبیر رمزی اشاره به همان مقامی دارد که به هریک از ائمه علیهم السلام از سوی خداوند متعال وعده داده شده است. آنان از سوی خداوند

بزرگ هدایت شده‌اند تا در سایه بی‌عیب‌ترین و مقتدرترین دولت‌ها، کامل‌ترین هدایتگری را نسبت به عالم هستی داشته باشند و این مقام و جایگاه تنها و تنها از آنِ اینان است و فقط به همینان وعده داده شده است.

فتنه رهنان دین

با روشن شدن قضیه رجعت و بازگشت مقتدرانه تک تک ائمه علیهم‌السلام، مشقت رهنانی باز می‌شود که در دوران غیبت کبری برای گمراهی مردم و ربودن گوهر نفیس اعتقاد به ائمه حق علیهم‌السلام نقشه‌ها می‌ریزند و نیرنگ‌های کثیف به کار می‌برند تا شاید با سیاه‌کاری و تزویر، خود را در جایگاهی نشان دهند که ویژه اهل بیت عصمت علیهم‌السلام است. آنان می‌خواهند خود را شریک در آن مقامات نشان دهند و ردای ولایت الاهی را بر قامت ناموزون خود بپوشانند. کار فریب آنان به جایی رسیده که با سحر و استخدام جن‌چنین وانمود کنند که آنان همان «مهدی» هستند که زمین در انتظار قسط و عدل آنان است و وای بر عقول ناتوان و قلوب بیماری که در دام آنان می‌افتند و چون بصیرتی در دین و دانشی متین ندارند، بهترین ابزار دردستان فریبکاران می‌شوند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب رحلتش به من فرمود: ای ابوالحسن، کاغذ و قلمی برایم بیاور. آن‌گاه او شروع به گفتن کرد و من می‌نوشتم تا سخنش به اینجا رسید:

ای علی، پس از من دوازده امام خواهد بود و پس از اتمام دوره آن امامان، دوازده مهدی خواهند آمد. تو نخستین از آن دوازده امام هستی

که خداوند تو را در آسمان به این القاب مفتخر ساخته است: علی مرتضی، امیرالمؤمنین، فاروق اعظم، مأمون، مهدی، و این القاب هیچ کس جز تو را روا نیست.

ای علی، تو وصی من، در میان اهل بیتم - چه زنده و چه مرده - و همسرانم هستی. هر یک از همسرانم را که تو بر همسری من باقی داری، روز قیامت مرا ملاقات خواهد کرد، و هر کدام را طلاقش دهی و انتسابش را به من الغا کنی، من از او بیزارم و در روز قیامت مرا نخواهد دید و من نیز با او روبرو نخواهم شد.

تو پس از من جانشین من بر امتم خواهی بود. پس آن گاه که مرگت فرا رسد، این وصیت را به فرزند نیک و پربخشش من حسن بسپار. او هنگامی که مرگش فرا رسد، باید آن را به فرزند پاک و شهیدم حسین بسپارد، و او به فرزندش سرور عابدان و سجده گران علی، و او به فرزندش محمد باقر و او به فرزندش جعفر صادق و او به فرزندش موسی و او به فرزندش علی و او به فرزند با تقوایش محمد و او به فرزند پاک سرشتش علی و او به فرزند درخور ستایش خود حسن و او به فرزندش محمد همان بازمانده از آل محمد واگذار کند.

اینان که شمردم، دوازده امام اند. آنگاه پس از ایشان، دوازده «مهدی» خواهند بود. پس به هنگام مرگ، این وصیت نامه را به فرزندش - که اولین مهدی است^۱ - بدهد، همو که دارای سه نام است: یکی همانند نام من «احمد» و نام دیگر مانند نام پدرم «عبدالله» و سومین

۱. در گزارش شیخ طوسی به جای «أول المهديين»، «أول المقربين» آمده است.

نامش «مهدی» است و اوست که نخستین مؤمن است.^۱

یک اشتباه در فهم روایت

ممکن است چنین پنداشته شود که مقصود از فقره اخیر روایت مزبور این است که امام عصر علیه السلام وصیتنامه را به فرزندش می‌دهد، و آن کسی که دارای سه نام احمد و عبدالله و مهدی است، فرزند امام عصر علیه السلام می‌باشد.

برداشت صحیح از روایت

حقیقت آن است که مراد از کسی که باید وصیتنامه را به فرزندش بدهد، امام عسکری علیه السلام و مراد از فرزندش، امام عصر علیه السلام است، و امام عصر علیه السلام است که سه نام دارد. تعبیر «أول المهديين» (نخستین مهدی) تأیید همین مدعاست؛ زیرا واژه «مهدی» در روایات بر امامان دوازده‌گانه اطلاق شده است، و این نام‌گذاری همان‌طور که قبلاً بیان شد، به مقام ویژه برپاسازی دولت حق و حکومت الهی توسط ایشان اشاره دارد.

زیلاً شواهدی برای اثبات برداشت مذکور از روایت ذکر می‌شود:

شاهد یکم: سه نام مزبور متعلق به امام عصر علیه السلام

در روایات عامه و خاصه همین سه نام (احمد و عبدالله و مهدی) در کنار هم برای امام عصر علیه السلام ذکر شده است، و طبعاً روایت فوق که به

۱. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۱۷۳ (أحادیث فی الرجعة من غیر طریق سعد، حدیث ۱۱)؛ طوسی، الغیبة / ۱۰۷ و ۱۰۸

لحاظ عبارت (در ارجاع ضمیر) قدری دچار ابهام است باید حمل بر این دسته از روایات شود:

(۱) حذیفه گزارش می‌دهد که پیامبر ﷺ فرمود: بنا مهدی در میان رکن و مقام بیعت خواهد شد. نام او احمد و عبدالله و مهدی است و این هر سه نام اوست.^۱

(۲) امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه‌ای بر فراز منبر کوفه، ضمن بشارت مقدم امام عصر ﷺ و بیان مشخصات ظاهری ایشان و خصوصیات قیام و لشکر و فتح و پیروزی آن حضرت، می‌فرماید:
او دو نام دارد: یک نام سَری و یک نام آشکار. نام سری اش احمد، و نام آشکارش محمد است.^۲

شاهد دوم: تمام ائمه علیهم‌السلام مهدی هستند

واژه «مهدی» در فرهنگ اهل بیت ﷺ بارها و بارها بر هر یک از دوازده امام ﷺ در زمان عهده‌داری منصب حکومت الهی تطبیق شده، و غیر ایشان را شامل نمی‌شود. بدیهی است این مقام تنها با رجعت و بازگشت ایشان به دنیا امکان‌پذیر خواهد بود.

پس هر امامی طبق وعده الهی یک دوره امامت متعارف دارد که همراه با فراز و نشیب‌های روزگار و تسلط ستمکاران بر دنیا می‌باشد؛ و یک دوره امامت همراه با اقتدار مطلق و حاکمیت بر تمام دنیا، که در آیه ﴿ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و

۱. طوسی، الغیبة / ۳۰۵ (فصل فی ذکر طرف من صفاته و منازل و سیرته)

۲. صلوق، کمال الدین و تمام النعمة / ۶۵۳ (باب ۵۷، حلیث ۱۷)

وارثان روی زمین قرار دهیم^۱ همین دو وعده «امامت» و «سلطنت» خاطر نشان شده است.

با توجه به قیدی که در تعریف مهدی ذکر کردیم، گرچه دوازده مهدی همان دوازده امام اند اما تا زمانی که آشکارا متصدی منصب حکومت نشوند، دوره مهدویتشان فرا نرسیده است. امام عصر علیه السلام نیز از این قانون مستثنا نبوده و تا پیش از ظهور دوران امامت را می گذراند، و تعبیر «مهدی» در مورد ایشان به لحاظ بعد از ظهور است.

با توجه به مطالب فوق، این دو فقره «دوازده مهدی پس از دوازده امام» و «نخستین مهدی بودن امام عصر علیه السلام» به سادگی قابل تحلیل است. یعنی پس از آنکه دوره امامت دوازده امام علیهم السلام (و از جمله خود امام عصر علیه السلام) به پایان برسد، دوران مهدویت ایشان یکی پس از دیگری آغاز خواهد شد و بدیهی است چون امام عصر علیه السلام نخستین امامی است که آشکارا حکومت الهی را بر پا می سازد، اولین مهدی خواهد بود. بنابراین امام عصر علیه السلام تنها امامی است که میان دوران امامت و مهدویتش فاصله زمانی نیست.

تکرار جمله «به هنگام مرگ، این وصیت نامه را به فرزندش بدهد» در مورد امام عسکری علیه السلام در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله، اشاره به همین ویژگی اتصال زمانی مهدویت و امامت امام عصر علیه السلام دارد.

تعبیر «نخستین مؤمن» در مورد امام عصر علیه السلام، به لحاظ زمان است نه

۱. قوله تعالى ﴿و نريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين﴾ القصص / ۵

رتبه ایمان؛ زیرا نخستین مؤمنی که بر دنیا مسلط می‌شود آن حضرت است و مؤمنان دیگر - که سایر معصومین علیهم‌السلام باشند - پس از او عهده‌دار این منصب خواهند شد؛ همان مؤمنانی که خداوند درباره‌شان چنین می‌فرماید: ﴿خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که آنان را در زمین جانشین امت‌های شایسته گذشته کند، چنان که شایستگان امت‌های پیشین را در زمین جانشین دیگران قرار داد؛ و نیز نوید داده است که آیین آنان را که بر پایه فطرت استوار است و خدا آن را برایشان پسندیده است، پا برجا سازد. همچنین وعده داده است که آنان را پس از این که پیوسته بی‌مناک بودند ایمنی بخشد، آنان مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من قرار نمی‌دهند﴾.^۱

ادله مهدویت هر یک از ائمه علیهم‌السلام

تا کنون مدعای ما این بود که دوازده مهدی همان دوازده امام‌اند و نه دوازده نفر غیر از ایشان؛ و اما ادله اثبات این مدعا:

اول: مهدی، یکی از یازده امام پیشین

در ذیل روایاتی را ذکر می‌کنیم بیانگر این معنا که تقدیر ابتدایی خداوند چنین بوده است که امر فرج و سلطه دولت حق توسط یکی از امامان پیشین محقق شود، یعنی یکی از ایشان «مهدی» باشد، اما به دلیل

۱. قوله تعالى ﴿وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبذلنهم من بعد خوفهم أمنا﴾ النور / ۵۵

کم کاری و کوتاهی شیعیان این مهم به تأخیر افتاده است.^۱

[۱] امام صادق (ع) ضمن توصیه‌ای بلند مبنی بر ضرورت تقیه و پوشیده داشتن اسرار اهل بیت (ع) به مؤمن طاق می‌فرماید: شتاب نکنید، به خدا سوگند امر فرج سه بار در شرف تحقق بود و شما آن را فاش ساختید و خداوند به تأخیرش انداخت.^۲

[۲] امام باقر (ع) می‌فرماید: خداوند تقدیر امر فرج را در سال هفتادم هجری رقم زده بود، اما وقتی امام حسین (ع) شهید شد خداوند بر زمینیان خشم گرفت و آن را صد و چهل سال به تأخیر انداخت. باز ما در مورد آن با شما سخن گفتیم و شما راز ما را فاش کردید و پرده از اسرار ما برافکندید، آنگاه خداوند مجدداً فرج را به تأخیر انداخت و این بار زمانی برایش معین ننمود.^۳

[۳] امام صادق (ع) فرمود: به اصحاب پیامبر (ص) وعده فرج در سال هفتادم داده شده بود، وقتی امام حسین (ع) شهید شد خداوند بر زمینیان خشمناک شد و عذاب ایشان را مضاعف ساخت (کنایه از

۱. باید توجه داشت که این تقدیر، حتمی نبوده بلکه مشروط به عملکرد صحیح مردم بوده است، و این سنت همیشه جاری خداست که تا انسان‌ها در کار خود تغییری پدید نیاورند، خداوند تحولی در وضعیتشان ایجاد نخواهد نمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾ [الرعد / ۱۱] و مسأله محو و اثبات تقدیرات، جزو القبای اعتقادات شیعه است: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ [الرعد / ۳۹] و این موضوع هیچ منافاتی با علم خداوند به واقعیت‌ها ندارد و همچنین با روایاتی که «مهدی آل محمد علیهم السلام امام دوازدهم است» در تعارض نمی‌باشد.

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول / ۳۱۰

۳. طوسی، الغیبة / ۲۸۷ (فصل فیما ذکر فی بیان مقدار عمره)؛ نعمانی، الغیبة / ۳۰۴ (باب ۱۶: ما جاء فی المنع و التوقیت و التسمیة لصاحب الأمر، حدیث ۱۰)

تأخیر امر فرج)، باز فرج نزدیک شد و شما آن را فاش کردید و خداوند مجدداً آن را به تأخیر انداخت.^۱

[۴] ابوبصیر می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا زمان فرج نمی رسد تا ما از این پریشانی نجات یابیم؟ فرمود: چرا، اما شما آن را فاش کردید و خداوند به تأخیرش انداخت.^۲

[۵] امام صادق (ع) فرمود: قرار بود امر فرج در سال صد و چهل اتفاق بیفتد اما شما بی پرده از آن سخن گفتید و این راز را فاش کردید و خداوند آن را به تأخیر انداخت.^۳

[۶] امام صادق (ع) می فرماید: امر فرج دو بار به تأخیر انداخته شده است.^۴

[۷] امام صادق (ع) فرمود: قرار بود امر فرج به دست من محقق شود، و خداوند آن را به تأخیر انداخت و این مهم را به دست هر یک از فرزندان و اعقاب من که روا ببیند خواهد سپرد.^۵

روایات فوق اشاره به این دارد که مقام مهدویت را خداوند برای سال هفتاد هجری تقدیر کرده بود. یعنی آغاز این دولت الهی به دست

۱. حسن بن سلیمان حلّی، مختصر بصائر الدرجات / ۳۳۶ (باب فی کتمان الحديث و اذاعته، حدیث ۱۶)

۲. نعمانی، الغیبة / ۲۹۹ (باب ۱۶: ما جاء فی المنع و التوقیت و التسمیة لصاحب الامر، حدیث ۱)؛ طوسی، الغیبة / ۲۸۷ (فصل فیما ذکر فی بیان مقدار عمره)

۳. نعمانی، الغیبة / ۳۰۳ (باب ۱۶: ما جاء فی المنع و التوقیت و التسمیة لصاحب الامر، حدیث ۸)

۴. نعمانی، الغیبة / ۳۰۳ (باب ۱۶: ما جاء فی المنع و التوقیت و التسمیة لصاحب الامر، حدیث ۹)

۵. طوسی، الغیبة / ۲۸۸ (فصل فیما ذکر فی بیان مقدار عمره)

سیدالشهداء (علیه السلام) باشد ولی از آنجایی که مردم در وظیفه همراهی خود کوتاهی نمودند و امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، خداوند بر زمینیان خشم گرفت و از باب ﴿خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند﴾^۱ امر فرج و دولت الاهی را به تأخیر انداخت؛ چرا که این تقدیر، جبری نیست بلکه ﴿خداوند سر نوشت هیچ قوم (و ملّتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند﴾^۲ خداوند مقدر کرده بود که دولت الاهی مهدوی در عهد امام حسین یا امام صادق (علیه السلام) پا بگیرد اما کم کاری و بی مسئولیتی شیعیان، کار را به عهد امام کاظم (علیه السلام) عقب انداخت. آن موقع هم با افشای اسرار، این امر تا مدت نامعلومی عقب افتاد.

بر اساس این روایات، تعبیر «مهدی» در مورد غیر دوازده امام (علیه السلام) به کار نمی‌رود، پس مقصود از دوازده مهدی غیر از ایشان نیست. اگر جز این بود، معنا نداشت طبق تقدیر ابتدایی الاهی، اجرای امر فرج به دست امامان پیشین باشد (یعنی یکی از ایشان مهدی باشد).

مؤید دیگر این مطلب، روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که می‌فرماید: خداوند هر یک از ما اهل بیت را که بخواهد، مهدی قرار می‌دهد.^۳

دوم: تعبیر «مهدی» درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام)

[۱] ابو عبدالله جدلی می‌گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) به من فرمود: چیزی

۱. قوله تعالى ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾ الرعد / ۳۹

۲. قوله تعالى ﴿إِنَّ لِلَّهِ لَا يَغْيِرُ مَا يَقُومُ حَتَّىٰ يَغْيِرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ﴾ الرعد / ۱۱

۳. کلینی، الکافی ۱ / ۴۵۰ (أبواب التاريخ، باب مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته،

حدیث ۳۴)

بگویم؟ - سه بار این جمله را تکرار فرمود - پیش از آنکه کسی بیاید؟
عرض کردم: آری.

فرمود: من بنده خدایم، من همان جنبنده زمین هستم ... آیا
می‌خواهی «مهدی» را با مشخصاتش به تو بشناسانم؟ عرض کردم:
بله. آن حضرت با دست بر سینه خود زد و فرمود: من مهدی هستم.^۱
[۲] باز همو گوید: امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: می‌خواهم هفت
مطلب را به تو بگویم، مگر آنکه در میانه سخن، کسی بر ما وارد شود.
عرض کردم: بفرمایید فدایتان گردم.

فرمود: مهدی را با مشخصاتش می‌شناسی؟ عرض کردم: شما بفرمایید!^۲
[۳] سلیم شامی گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من و جانشینانم -
که از فرزندان منند - همگی مهدی و محدّث^۳ هستیم. عرض کردم:
جانشینان شما کیانند؟ فرمود: حسن و حسین، سپس فرزندان علی بن
الحسین (و این در حالی بود که علی بن الحسین شیرخواره بود) و پس از

۱. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۵۶۹ (تتمه ما تقدم من أحادیث
الرجعة، حدیث ۲۸)

۲. پیش از این اشاره کردم که بر حسب روایاتی که مفادشان رجعت‌های متعدد
امیر مؤمنان علیه السلام است و مقتدرانه‌ترین حکومت رجعت را متعلق به
امیر المؤمنین علیه السلام می‌داند. آن حضرت «بزرگترین مهدی» خواهد بود.
اینک با نگاهی به روایت فوق نیز می‌توان اشارهای را به همین مطلب دریافت، زیرا متن
روایت چنین است: «ألا أخبرك بعین المهدي و أنفه؟» «آیا می‌خواهی چشم و بینی
مهدی را نشانت دهم؟» و این تعبیر نوعی تشبیه مجموعه «مهلّیان دوازده‌گانه» به بدن
انسان است که عضو برتر یعنی چشم آن امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد.

۳. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۵۶۹ (تتمه ما تقدم من أحادیث
الرجعة، حدیث ۲۹)

۴. یعنی ملائکه با آنان سخن می‌گویند.

او هشت تن دیگر به ترتیب اوصیای منند. اینان همان کسانی هستند که خداوند به حقّ ایشان سوگند یاد کرده است، آنجا که می‌فرماید ﴿سوگند به آن پدر و زاده‌اش﴾^۱ که مقصود از پدر، پیامبر ﷺ بوده و مراد از زاده‌اش، همان جانشینانی هستند که معرفی کردم.^۲

نکته: اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) که پسر عموی پیامبر است، در این حدیث، همسان با امامان دیگر، از فرزندان پیامبر ﷺ حساب شده؛ یا از باب تغلیب است یا از باب انشقاق نور آن حضرت از نور رسول خدا ﷺ. به هر حال، بر همه دوازده امام، مهدی اطلاق شده است.

[۴] سلمان می‌گوید: در زمانِ ناخوشیِ پیامبر ﷺ که منجر به شهادتش شد، در خدمتش نشسته بودم که فاطمه (علیها السلام) بر ایشان وارد شد ... پیامبر ﷺ به او فرمود: فرزندانِ شوهرت تا روز قیامت جانشینان منند و همگی هادی و مهدی [= هدایتگر و هدایت شده] هستند و نخستین جانشینم پس از من علی است و پس از او حسن و سپس حسین و^۳

[۵] امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: خداوند پس از برگزیدن من اهل بیت مرا - که برترین امت منند - یکی پس از دیگری به عنوان یازده امام پس از برادرم علی برگزید هر یک از ایشان از دنیا برود، دیگری مقام امامت را عهده‌دار خواهد شد. اهل بیت من

۱. قوله تعالى ﴿ووالد وما ولد﴾ البلد / ۳

۲. صفار، بصائر الدرجات ۲ / ۶۷۶ (الجزء الثامن، باب ۱: في الفرق بين الأنبياء والرسل والأئمة، حديث ۱۶)

۳. طوسی، الأمالی / ۶۰۶ (مجلس ۲۸، حدیث ۲)

همانند ستارگان آسمان‌اند که هر ستاره‌ای غروب کند، ستاره دیگر درخشیدن خواهد گرفت. ایشان امامانِ هدایتگر و هدایت [= هادی و مهدی] شده‌اند.^۱

پیامبر اکرم ﷺ از این گروه با دو وصف «امام» و «مهدی» یاد می‌کند و این، برابر با همان تعبیر «دوازده امام و دوازده مهدی» می‌باشد. مقام مهدویت برای اینان، نقش دوم آنها در عالم خلقت و هدایت است و در این نقش دوم به آن ترتیب زمانی اول ظاهر نخواهند شد. وعده الاهی در سوره قصص و نور لازمه‌اش این است که آنان که وارثان زمین‌اند (در رجعت)، همان کسانی‌اند که پیش از آن در زمین ضعیف شده‌اند.

سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا دو تعبیر متفاوت از یک گروه خاص در یک جمله به صورت «دوازده امام و آنگاه دوازده مهدی» نامأنوس نبوده و برخلاف فرهنگ گفتاری روایات نیست؟

پاسخ این است که از قضا همین نحوه تعبیر در یکی دیگر از روایات رجعت وجود دارد. جابر جعفی می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، مردی از ما اهل بیت پس از مرگش [زنده شده و] سیصد و نه سال زمام حکومت را به دست خواهد گرفت.

به ایشان عرض کردم: این اتفاق کی رخ خواهد داد؟ فرمود: پس از [دوران] قائم. عرض کردم: حضرت قائم چه مدت در زمین [فرمانروا] خواهد بود؟ فرمود: نوزده سال. سپس «منتصر» زنده می‌شود و

۱. نعمانی، الغيبة / ۸۵ و ۸۶ (باب ۴: ما روی فی أن الأئمة اثنا عشر اماما، حدیث ۱۲)

خونخواهی خون حسین و اصحابش می‌کند. می‌کشد و اسیر می‌کند تا «سفاح» خروج نماید.^۱

به نظر بدوی چنین می‌نماید که «منتصر» غیر از آن مردی از اهل بیت علیهم‌السلام است که سیصد و نه سال پس از قائم علیه‌السلام فرمانروای زمین خواهد بود؛ چون با دو تعبیر جداگانه و با حرف فاصله «ثم» آمده است. اما به قرینه روایات متعدد که نخستین نفر که پس از قائم علیه‌السلام به یقین، امام حسین علیه‌السلام است و همچنین به گواهی احادیث فراوان، «منتصر» کسی جز امام حسین علیه‌السلام نمی‌باشد^۲، با اینکه تعبیر در این حدیث به گونه‌ای است که گمان می‌شود آن «منتصر» غیر از امام حسین علیه‌السلام است چون تعبیرش این است که «منتصر» برای خونخواهی خون حسین خروج می‌کند.

[۶] امام صادق علیه‌السلام فرمود: دوازده مهدی از ما اهل بیت خواهد آمد که از این دوازده نفر شش نفر از گذشتگان اند و شش نفر از آیندگان، و خداوند در مورد آخرین مهدی هر گونه که بخواهد حکم می‌فرماید.^۳

سوم: امام حسین علیه‌السلام پس از امام عصر علیه‌السلام

دیگر از شواهدی که دلالت می‌کند بر اینکه دوازده مهدی همان

۱. طوسی، الغیبة / ۳۰۹ - ۳۱۰

۲. برای نمونه: شیخ مفید از جابر گزارش می‌دهد که امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: هیچ می‌دانی منتصر و سفاح کیانند؟ منتصر، حسین بن علی علیه السلام است و سفاح، علی بن ابی طالب علیه السلام. [الإختصاص / ۲۵۸]

۳. صلوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲ / ۶۹، حدیث ۳۷

دوازده امام‌اند، روایاتی است که می‌گوید: جانشین و نیز عهده‌دار امور امام عصر علیه السلام سیدالشهدا علیه السلام خواهد بود. بدیهی است اگر مراد از «دوازده مهدی پس از دوازده امام» دوازده نفر دیگر بودند، پس از رحلت امام عصر علیه السلام دوران آن دوازده مهدی آغاز می‌شد و معنا نداشت امام حسین علیه السلام جانشین آن حضرت باشد.

در ذیل به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

[۱] امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام همراه با یاران شهیدش می‌آید در حالی که هفتاد پیامبر همراه اویند - همچنان که همین تعداد با موسی بن عمران برانگیخته شدند - آنگاه قائم انگشتی خود را (که نشان خاص اوست) به امام حسین علیه السلام می‌دهد^۱ (و از دنیا می‌رود) و امام حسین علیه السلام است که عهده‌دار تجهیز و کفن و دفن او خواهد بود.^۲

[۲] امام صادق علیه السلام در حدیثی ضمن تشریح نحوه رجعت امام حسین علیه السلام و یارانش می‌فرماید: حسین علیه السلام در میان هفتاد نفر از یارانش رجعت می‌کند. جارچیان - در محضر حضرت قائم - به مردم می‌گویند که این شخص، حسین علیه السلام است که بازگشته، نه یک شیطان دروغگو تا مؤمنان تردید نکنند. وقتی معرفت در قلوب مؤمنان جا گرفت که او حسین علیه السلام است، زمان وفات قائم فرا می‌رسد و این امام حسین علیه السلام است که عهده‌دار تجهیز و کفن و دفن او خواهد شد و وظیفه تجهیز

۱. کنایه از سپردن ودایع امامت و مهلولیت.

۲. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۱۹۷ (باب أحادیث فی الرجعة من غیر طریق سعد، حدیث ۴۳)

وصی را کسی جز وصی بر عهده نمی گیرد.^۱

در پایان گزارش عیاشی از این حدیث چنین آمده است: آنگاه امام حسین (علیه السلام) بر اهل زمین حکمرانی خواهد نمود تا آنکه از فرط کھولت سن ابروان مبارکش بر چشمانش بیفتد.^۲

[۳] روایت جابر جعفری (که پیشتر نیز ذکر شد) از امام باقر (علیه السلام) که فرمود:

به خدا سوگند، مردی از ما اهل بیت پس از مرگش [زنده شده و] سیصد و نه سال زمام حکومت را به دست خواهد گرفت. به ایشان عرض کردم: این اتفاق کی رخ خواهد داد؟ فرمود: پس از [دوران] قائم. عرض کردم: حضرت قائم (علیه السلام) چه مدت در زمین [فرمانروا] خواهد بود؟ فرمود: نوزده سال و ...^۳

شیخ مفید هم شبیه همین مضمون را گزارش کرده است.^۴

[۴] از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: نخستین کسی که در رجعت باز می گردد کیست؟ فرمود: حسین بن علی (علیه السلام) است که پس از قائم باز می گردد.^۵

۱. کلینی، الکافی ۸ / ۲۰۶، حدیث ۲۵۰

۲. عیاشی، التفسیر ۲ / ۲۸۱، حدیث ۲۰ (سوره اسراء، ذیل آیه ۶)

۳. عیاشی، التفسیر ۲ / ۳۲۶، حدیث ۲۴؛ طوسی، الغیبة / ۳۱۰ (آخرین حدیث کتاب الغیبة)؛ حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۱۹۷ - ۱۹۸ (رسالة الرجعة و الرد علی اهل البدعة، أحادیث فی الرجعة من غیر طریق سعد، حدیث ۴۵)

۴. مفید، الإختصاص / ۲۵۷ - ۲۵۸

۵. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۱۹۶ (أحادیث فی الرجعة من غیر طریق سعد، حدیث ۴۲)

[۵] معلى بن خنيس و زيد شحام مى گویند: امام صادق عليه السلام فرمود: نخستين كسى كه در رجعت باز مى گردد امام حسين عليه السلام است و آنگاه به مدت چهل سال در زمين مى ماند تا آنكه از فرط كهولت، ابروانش روى چشمانش پايين بيايد.^۱

[۶] امام باقر عليه السلام فرمود: نخستين كسى كه به دنيا رجعت مى كند، امام حسين عليه السلام است و آنقدر حكومت مى كند كه از فرط كهولت، ابروانش بر چشمانش مى ريزد.^۲

[۷] امام صادق عليه السلام فرمود: نخستين كسى كه به دنيا باز مى گردد حسين بن على عليه السلام است. آنقدر فرمانروايى كند كه از زيادى عمرش ابروانش روى چشمانش بريزد.^۳

[۸] بر اساس فرمايش حضرت باقر عليه السلام امام حسين عليه السلام پيش از شهادتش ضمن ترسيم مقاطع مختلف رجعت و ويژگى هاى آن، به اصحابش فرمود: من نخستين كسى هستم كه از دل زمين بيرون مى آيد و اين اتفاق در آن برهه از زمان خواهد افتاد كه اميرالمؤمنين عليه السلام به دنيا بازگشته و قائم عليه السلام قيام كرده است.^۴

۱. حسن بن سليمان حلى، مختصر بصائر الدرجات / ۱۱۹ (باب في الكرات و حالاتها و ما جاء فيها، حديث ۴)

۲. حسن بن سليمان حلى، مختصر بصائر الدرجات / ۱۴۶ - ۱۴۷ (باب في الكرات و حالاتها و ما جاء فيها، حديث ۳۹)

۳. حسن بن سليمان حلى، مختصر بصائر الدرجات / ۱۴۹ (باب في الكرات و حالاتها و ما جاء فيها، حديث ۴۴)

۴. حسن بن سليمان حلى، مختصر بصائر الدرجات / ۲۰۰ - ۲۰۱ (أحاديث في الرجعة من غير طريق سعد، حديث ۴۹)

چهارم: تواتر روایات رجعت دوازده امام علیهم السلام

بازگشت ائمه علیهم السلام در زمان رجعت، از مسلمات عقاید شیعه بوده و هست. صدها روایت در این باب وارد شده است که دوازده امام علیهم السلام پس از وفات امام عصر علیه السلام به دنیا باز می گردند، و اینکه نخستین رجعت کننده در زمان حضرت حجت علیه السلام، امام حسین علیه السلام خواهد بود و پس از سیدالشهداء علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد آمد.

شیخ حر عاملی در الایقاظ، بیش از ششصد روایت در این باره نقل کرده است. علامه مجلسی و شاگردش در کتاب عوالم العلوم نیز بر این شمار افزوده اند، گذشته از روایاتی که عامه نقل کرده اند که از حیث معنایی مترادف با رجعت است هر چند نامی به صراحت از رجعت در آن نیامده است.

مجموع آنچه گفتیم، به بیش از هزار روایت می رسد و بدیهی است یک روایت دو پهلوی - که در نگاه نخست بیان می دارد که دوازده مهدی غیر از دوازده امام اند - نمی تواند با این روایات متواتر - و بلکه فوق متواتر - تعارض کند.

پنجم: بی فرزندی امام عصر علیه السلام

روایات متعددی از ائمه علیهم السلام آمده که امام حسین علیه السلام در اواخر زندگانی امام عصر علیه السلام به دنیا باز می گردد در حالی که از امام عصر علیه السلام فرزندی باقی نمانده است و این بدان جهت است که وارثی برای مقام وصایت و امامت نباشد تا مانع انتقال این مقام به امام حسین علیه السلام نگردد.

[۱] حسن بن علی خزاز گزارش می‌دهد: علی بن ابی حمزه به امام رضا علیه السلام عرض کرد: شما امام هستی؟ امام فرمود: بله. او گفت: من از جدت امام صادق علیه السلام شنیدم که هیچ امامی نیست مگر اینکه فرزندی از خود به جا می‌گذارد.

امام رضا علیه السلام فرمود: ای پیرمرد، آیا فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی زده‌ای؟! جدم چنین نفرمود که تو می‌گویی؛ بلکه فرمود: هر امامی فرزندی از خود به جا می‌گذارد به جز آن امامی که پس از او امام حسین علیه السلام به دنیا باز می‌گردد.^۱

طبری در دلائل الامامة همین روایت را ذکر نموده است.^۲ معنای این گونه روایات این است که امام عصر علیه السلام به هنگام رحلتش فرزندی ندارد که مانع انتقال وصیت الهی و نشانه‌های ویژه امامت به امام حسین علیه السلام باشد.

[۲] یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام که از اسماعیل سهل خواست نامش فاش نشود می‌گوید: علی بن ابی حمزه به امام رضا علیه السلام گفت: از اجداد شما چنین روایت شده است که امر تجهیز و کفن و دفن هر امامی با امام بعد از اوست (و ما ندیدیم که شما جنازه پدرت موسی بن جعفر علیه السلام را تجهیز کنی؟)

امام رضا علیه السلام فرمود: حسین بن علی علیه السلام امام بود یا نبود؟ گفت: آری امام بود. امام فرمود: تجهیز پیکرش را چه کسی عهده‌دار شد؟

۱. طوسی، الغیبة / ۲۲۴، حدیث ۱۸۸ الرد علی من قال انه مشتبہ.....

۲. طبری، دلائل الامامة / ۴۳۵، حدیث ۹

گفت: فرزندش علی بن الحسین علیه السلام .

امام فرمود: در آن هنگام علی بن الحسین علیه السلام کجا بود؟ گفت: در کوفه و در بند اسارت ابن زیاد، اما نهان از چشم دشمنان به کربلا آمد و بدن پدرش را دفن کرد. امام فرمود: اگر علی بن الحسین علیه السلام توانست از زیر زنجیر اسارت بی اطلاع دشمنان خود را به کربلا برساند، چرا من - که در حبس و بند نبودم - نتوانم به بغداد بیایم و بدن پدرم را تجهیز کنم؟

علی بن ابی حمزه به شاخه دیگری پرید و گفت: از نیاکان شما روایت شده است که امام نمی‌میرد تا آنکه فرزندش را ببیند. امام فرمود: این روایت ادامه ندارد؟ گفت: نه.

امام فرمود: چرا به خدا سوگند خودتان در ادامه این روایت نقل کرده‌اید: به جز قائم، و نمی‌دانید معنای آن چیست و برای چه گفته شده است. علی بن ابی حمزه نتوانست انکار کند و گفت: آری روایت همین گونه بود.

امام فرمود: وای بر تو، چگونه به خود جرأت دادی نیمی از یک روایت را از قلم بیندازی و با استناد به نیمه دیگرش بر من بشوری؟ سپس فرمود: ای پیرمرد، از خدا بترس و از کسانی مباش که مردمان را از دین خدا باز می‌دارند.^۱

مسعودی در اثبات الوصیه در ادامه حدیث فوق، این قطعه را نیز

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال / ۵۲۱ و ۵۲۲ (فی ابن السراج وابن المکارئ و علی بن ابی حمزه، حدیث ۸۸۳)

نقل کرده است که امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند به زودی مرا صاحب فرزند خواهد ساخت.^۱

ششم: اشاره برخی از روایات

از جمله روایاتی که از آن‌ها استفاده می‌شود که دوازده مهدی همان دوازده امام‌اند دو روایت ذیل است:

[۱] ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، از پدرت شنیدم که فرمود: پس از قائم علیه السلام دوازده مهدی خواهد آمد. معنای این سخن چیست؟

امام صادق علیه السلام فرمود: توجه داشته باش که پدرم فرمود دوازده مهدی و نه دوازده امام. آنان گروهی از شیعیان مایند که مردم را به دوستی ما و شناخت حق ما فرا می‌خوانند.^۲

تحلیل روایت: عبارت «دوازده مهدی و نه دوازده امام» معنایش این است که مبادا گمان کنی دوازده امام دیگر غیر از این دوازده امام خواهند بود. شبهه این است که گروهی از شیعیان را آن دوازده مهدی می‌شمارد.

پاسخ این شبهه بر اساس بیان مؤلف مختصر البصائر چنین است: به طور کلی گاهی ائمه علیهم السلام در موضوع رجعت پاسخی را به پرسش‌گر می‌داده‌اند که تمام پاسخ نبوده، و در عین حال، صحیح و قابل

۱. مسعودی، اثبات الوصیة / ۲۰۱

۲. صلوق، کمال الدین و تمام النعمة / ۳۵۸، حدیث ۵۶؛ حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۵۷۹ - ۵۸۰ (تتمة ما تقدم من أحادیث الرجعة، حدیث

تأویل و توجیه متناسب با منظومه کاملِ معارف ایشان بوده است. علت این سر بسته گویی این است که در موارد بسیاری مخاطبان ایشان از لحاظ معرفتی ضعیف بوده و تاب شنیدن برخی از حقایق معارفی را نداشته اند و چه بسا اگر ائمه علیهم السلام تمام مطلب را به ایشان می گفتند، کارشان به کفر و انکار امام می کشید.

گواه این تحلیل (که امام علیه السلام نمی خواسته بیان کند که دوازده مهدی همان دوازده امام اند) این است که معنای مهدی بودن ائمه علیهم السلام براندازی حکومت های ستمگرانه است و این موضوع به لحاظ شرایط سیاسی زمان حکومت بنی العباس به هیچ وجه قابل طرح نبوده است. همچنان که نقل شده است در موردی زراره به گونه های مختلف می خواهد پاسخ سؤالی را درباره رجعت از امام صادق علیه السلام بگیرد، و آن حضرت از دادن پاسخ سر باز می زند.

اما در توجیه قطعه مبهم روایت فوق می توان گفت: مقصود از «گروهی از شیعیان ما» یازده امام بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام هستند به این لحاظ که همگی پیروان اویند.^۱ بر این اساس، شیعه دانستن همه ائمه علیهم السلام از باب تغلیب است، همچنان که در برخی از روایات همه ائمه فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده اند.

۱. در روایات آمده است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. [طبرسی، الإحتجاج ۲ / ۲۳۷ (باب احتجاج الإمام الرضا علیه السلام) و امام صادق علیه السلام می فرماید: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام برای من محبوبتر از فرزندی اوست، زیرا ولایتش واجب است و فرزند او بودن، امتیاز است. [مجلسی، بحار الأنوار ۳۹ / ۲۹۹، حدیث ۱۰۵]

[۲] امام صادق علیه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمود: پس از دوران قائم، یازده مهدی^۱ از ما خاندان خواهد آمد که از نسل امام حسین علیه السلام هستند.^۲

باید توجه داشت که دوازده مهدی هر چند همگی از نسل امام حسین علیه السلام نیستند (بلکه فقط نه تن از ایشان از نسل آن حضرتند)، اما این توصیف از باب تغلیب برای تمامی شان ذکر شده است.

تغلیب در روایات را در قالب دو نمونه یادآور می‌شویم:
الف) در برخی روایات از همه دوازده امام به عنوان فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله یاد شده است، در حالی که این ویژگی در یازده امام هست و در یک امام (امیر المؤمنین علیه السلام) نیست.

ب) در زیارت جامعه کبیره روایاتی آمده که تمام معصومین علیهم السلام را مخاطب زیارت می‌داند. در برخی از این دست روایات، آمده است که نخستین مخاطب زیارت جامعه، پیامبر صلی الله علیه و آله است و دومین مخاطب امیر المؤمنین علیه السلام و سپس حضرت زهرا علیها السلام و سپس حسنین علیهما السلام و سپس نه امام از نسل امام حسین علیه السلام.^۳

۱. در گزارش مختصر بصائر الدرجات: دوازده مهدی آمده است.

۲. طوسی، الغیبة / ۳۰۹ (فصل فی ذکر طرف من صفاته و منازل و سیرته) ؛ حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۱۹۷ (احادیث فی الرجعة من غیر طریق سعد، حدیث ۴۴)

۳. مجلسی، بحار الأنوار / ۱۰۲ - ۱۶۱ (کتاب المزار، باب الزیارات الجامعة، الزیارة الرابعة، حدیث ۶)

چند نکته

اول: زمین خالی از حجت نمی ماند

بر اساس روایات متواتر زمین خالی از حجت نبوده و نخواهد بود. این مطلب به عبارات گوناگون در روایات بیان شده است:

۱. حجت خدا پیش از آفریدگان بوده و همراه آنها و پس از آنها می باشد.^۱

۲. اگر تنها دو نفر در عالم باقی بمانند، یکی از آن دو حجت بر دیگری خواهد بود.^۲

۳. مراد از این حجت الاهی، همان امامان دوازده گانه از نسل پیامبرند.^۳

این حدیث به شکل متواتر نزد فریقین گزارش شده که هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است.^۴ معنایش این

۱. کلینی، الکافی / ۱ (کتاب الحجة، باب ۱: الإضطرار إلى الحجة)

۲. کلینی، الکافی / ۱ (کتاب الحجة، باب ۱: الإضطرار إلى الحجة)

۳. کلینی، الکافی / ۱ (کتاب الحجة، باب ۱: الإضطرار إلى الحجة)

۴. کلینی، الکافی / ۱ / ۳۷۱ (کتاب الحجة، باب أنه من عرف إمامه...، حدیث ۵)

است که در هر زمانی باید امامی حی باشد تا امام «آن زمان» باشد. بدیهی است حجت‌های خداوند که جانشینان او در زمین‌اند، تنها دوازده امام می‌باشند، همچنان که تأویل این آیه نیز چنین است: ﴿شماره ماه‌های سال نزد خداوند دوازده ماه است. این تعداد را خداوند از همان روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید در جهان هستی مقرر کرد﴾.^۱

به مقتضای برخی روایات، معنای آیه این است که از ابتدای آفریدن آسمان و زمین، برپایی دین الهی مرهون آن دوازده وجود مقدس است. از سوی دیگر انحصار ائمه علیهم‌السلام در این تعداد از ضروریات مذهب است. از این رو امکان ندارد پس از وفات امام عصر علیه‌السلام زمین از وجود امامی از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تهی باشد، به همین جهت در اواخر عمر شریف امام عصر علیه‌السلام رجعت سایر ائمه علیهم‌السلام به ترتیب رخ خواهد داد.

دوم: مبدأ حرکت یمانی و سفیانی

محمد بن مسلم گفته: ... به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر، قائم چه زمانی ظهور خواهد کرد؟

فرمود: زمانی که مردان خود را به شکل زنان درآورند و زنان خود را شبیه مردان سازند ... و شورش سفیانی از سمت شام، و نهضت یمانی از یمن، و فرو رفتن بیابان، و کشته شدن جوانی از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - به نام محمد بن حسن ملقب به وجود پاک و مقدس - در میان رکن و مقام، و آنگاه که فریادی از جانب آسمان به گوش رسد که

۱. قوله تعالى ﴿إن عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السماوات والأرض﴾ التوبة / ۳۶

حق با او و پیروان اوست.

در آن هنگام قائم ع آشکار خواهد شد و بر دیوار کعبه تکیه خواهد زد و سیصد و سیزده مرد با او همراه خواهند شد.^۱

از این روایت به وضوح استفاده می‌شود که مبدأ جنبش یمانی، یمن بوده و نقطه آغاز شورش سفیانی سرزمین شام می‌باشد.

در حدیث دیگری امام باقر ع در توصیف حرکت یمانی و سفیانی می‌فرماید: پس از پیدایش سفیانی، منصور یمانی همراه با لشکریانش از یمن به سوی او روانه خواهد شد و در میان آن دو نبردی سخت درخواهد گرفت.^۲

سوم: راه بر مدعیان مہدویت بسته است

طبق استدلالاتی که گذشت دوازده مهدی همان دوازده امام‌اند، اما بر فرض محال اگر بپذیریم که دوازده نفر غیر از ائمه معصومین ع می‌باشند، به یقین دوران مهدویتشان پس از ظهور امام عصر ع و پس از اتمام دوره حکومت آن حضرت خواهد بود و نه پیش از ظهور ایشان. پس کسی به استناد روایات «دوازده مهدی» هرگز نمی‌تواند مدّعی این منصب شود.

چهارم: عدم اعتبار قرعه و استخاره و رؤیا در اعتقادات

متوسل شدن به قرعه و استخاره برای استنتاج حقایق اعتقادی،

۱. صلوق، کمال الدین و تمام النعمة / ۳۳۰ - ۳۳۱، حدیث ۱۶

۲. نعیم بن حماد، الفتن / ۷۸

کاری مضحک است که جز در میان پریشان خردان مورد اعتنا قرار نمی‌گیرد. از ضروریات فقه اسلامی است که قرعه تنها در مورد مسائل شرعی فرعی قابل اجراست، آن هم وقتی که از طریق سایر قواعد و ادله نتوان به جایی رسید؛ تا چه رسد به مسائل اعتقادی، آن هم مسائلی که جزو اصول اعتقادات است!

در چنین مواردی تمسک به قرعه مصداق بارز این آیه شریفه است ﴿گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد﴾^۱ بلکه مصداق «استقسام به ازلام»^۲ است که نوعی کھانت شیطانی محسوب می‌شود؛ زیرا قرعه زدن در غیر موارد مقرر در شریعت، گمراهی و اطاعت شیطان است و از آنجا که محتوای آن خبر دادن از نهانی‌ها از طریق نادرست است، مصداق کھانت می‌باشد ﴿شراب و قمار و بتها و ازلام [نوعی بخت‌آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید﴾^۳.

باید توجه داشت که آنچه در این آیه به عنوان «ازلام» از آن یاد شده است نوعی قرعه است که مشرکان می‌زده‌اند. به این صورت که پیش از شروع هر کاری مثل سفر که در مورد آن دو دل بودند، بر پیکره سه عدد تیر یکی از این سه جمله را می‌نوشتند: پروردگارم مرا فرمان می‌دهد، پروردگارم مرا باز می‌دارد، و بی‌سود و بی‌زیان، بس نیست. آنگاه یکی

۱. قوله تعالى ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ یونس / ۳۶

۲. قوله تعالى ﴿وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسْقُ﴾ المائدة / ۳

۳. قوله تعالى ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ﴾ المائدة / ۹۰

از سه تیر را بر می داشتند. اگر بر آن جمله اول نوشته شده بود، اقدام می کردند و اگر جمله دوم نوشته شده بود منصرف می شدند و اگر جمله سوم نوشته شده بود دوباره قرعه می زدند.

به جهت شیطانی بودن این کار، حضرت عبدالمطلب علیه السلام در زمان جاهلیت نیز اقدام به آن نمی نمود. حتی برخی از فقها مانند سید ابن طاووس با استناد به عموم آیه فوق، استخاره با قرعه را حرام می دانند و مرحوم مقدس اردبیلی نیز همین مطلب را محتمل شمرده است. خلاصه اینکه قرعه در غیر مورد مشر و عش، معصیت خدای متعال است و اطاعت از شیطان و گونه ای از کفایت است.

همچنین اعتبار قائل شدن برای خواب و رؤیا در اعتقادات پنداری بی خردانه است. گویی برای بعضی افراد این توهم پیش می آید که رؤیا کانالی برای ارتباط با غیب و کشف نهانی هاست و می توان از طریق آن به حقایق امور دست یافت. در واقع لازمه این خیال باطل این است که هر انسانی در نهاد خود بهره ای از روح نبوت داشته باشد؛ همان توهمی که خداوند در توصیف آن می فرماید ﴿بلکه هر یک از آنان از سر تکبر می خواهد نامه هایی گشوده از جانب خدا که شامل حقایق قرآن است به او داده شود﴾.^۱

این تفکر، بر محور خواب و خیال استوار است، نه بر محور تمسک به کتاب و عترت که همه مأمور به تبعیت آن اند و مایه ایمنی از گمراهی است.

۱. قوله تعالى ﴿بل یرید کل امرئ منهم أن یؤتی صحفا منشرة﴾ المذثر / ۵۲

فهرست

پایانه‌ای برای شروع	۵
لایمهای حجیت / ۹	
۱. شناخت طبقات حجیت	۱۱
معنای متشابه	۱۳
دو مثال برای تمسک به متشابه	۱۴
حس، ابزار یقین و ابزار گمان	۱۵
۲. چیدمان حجج	۱۷
عدم برخورد دلائل با یکدیگر	۱۷
ماجرای کتاب حسین بن روح	۱۸
حجیت فقها در دولت ظهور	۲۰
اعتماد بر فقهای صالح	۲۱
موقعیت فقهای شیعه	۲۲
لایمهای حجیت سفرا و فقها	۲۳
نقش بدیهیات عقلی در معرفت	۲۵
نقش فقهای صالح در عصر ظهور	۲۶
وجود شبکه‌های مختلف علم در عصر ظهور	۲۷
پشت پرده این فتنه‌ها	۲۹
۳. مراتب حجج، کلید بصیرت	۳۱
سلسله مراتب حجت‌ها	۳۲
دایره حجیت فتوای فقها	۳۷

معنای «دین جدید»	۳۹
توسل و سلسله مراتب حجیت	۴۱
بازگشت به بحث «دین جدید»	۴۷
۴. ترتیب حجیت ائمه علیهم‌السلام	۵۰
مراتب حجیت ائمه علیهم‌السلام	۵۲
اجتماع حجت‌ها در زمان رجعت	۵۴

مردان عصر ظهور / ۵۷

۱. انقطاع نیابت خاصه	۵۹
ادله انقطاع نیابت خاصه	۵۹
دلیل اول: توقیع مبارک	۵۹
سند توقیع	۶۰
دلالت توقیع شریف	۶۱
دلیل دوم: روایات دو غیبت	۶۴
دلالت این روایات	۶۴
دلیل سوم: روایات انتظار	۶۷
دلیل چهارم: ضرورت مذهب	۶۹
گزارشی از رویکرد بزرگان امامیه	۶۹
۲. نام‌آوران عصر ظهور	۷۳
یمانی و حسنی	۷۳
دلالت روایت «أهدی الرايات»	۷۴
روایات خروج خراسانی	۷۶
دلالت روایت	۷۸
نکات حدیث	۸۰
نکته‌ای کلیدی درباره یمانی	۸۲
نفس زکیه و شعیب بن صالح	۸۳
قتل نفس زکیه، از نشانه‌های حتمی ظهور	۸۴
مفاد روایت	۸۷

فهرست ۱۷۵

- نتیجه‌گیری ۹۲
۳. قواعد کلیدی عصر ظهور ۹۴
- قاعده اول ۹۴
- قاعده دوم ۹۴
- قاعده سوم ۹۵
- قاعده چهارم ۱۰۱
- قاعده پنجم ۱۰۴
- قاعده ششم ۱۰۶
- حرف آخر ۱۱۲

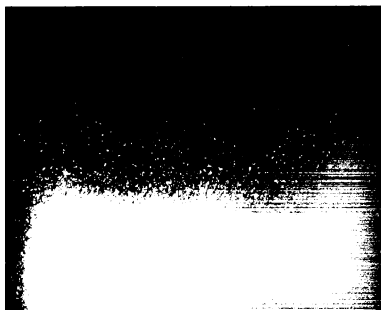
نیرنگی دیگر / ۱۱۵

۱. رجعت و مقام مهدویت ۱۱۷
- ادعیه و زیارات ظهور هر امام ۱۱۸
- فلسفه انتقام چیست؟ ۱۳۳
- انتقام در رکاب کدام امام؟ ۱۳۴
- انتظار رجعت و کسب آمادگی، از اهداف زیارت ۱۳۴
- آیا امامان بعد از ولی عصر از نسل اویند؟ ۱۳۷
۲. دوازده مهدی در رجعت ۱۴۴
- فتنه رهنان دین ۱۴۵
- یک اشتباه در فهم روایت ۱۴۷
- برداشت صحیح از روایت ۱۴۷
- شاهد یکم: سه نام مزبور متعلق به امام عصر علیه السلام ۱۴۷
- شاهد دوم: تمام ائمه علیهم السلام مهدی هستند ۱۴۸
- ادله مهدویت هر یک از ائمه علیهم السلام ۱۵۰
- اول: مهدی، یکی از یازده امام پیشین ۱۵۰
- دوم: تعبیر «مهدی» درباره امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۵۳
- سوم: امام حسین علیه السلام پس از امام عصر علیه السلام ۱۵۷
- چهارم: تواتر روایات رجعت دوازده امام علیهم السلام ۱۶۱

- پنجم: بی‌فرزندى امام عصر علیه السلام ۱۶۱
- ششم: اشاره برخى از روايات ۱۶۴
۳. چند نکته ۱۶۷
- اول: زمين خالى از حجت نمى‌ماند ۱۶۷
- دوم: مبدأ حرکت یمانی و سفیانی ۱۶۸
- سوم: راه بر مدعیان مهدویت بسته است ۱۶۹
- چهارم: عدم اعتبار قرعه و استخاره و رؤیا در اعتقادات ۱۶۹
- فهرست ۱۷۳



اللهمّ لك الحمد على جميع نعمك وجميل
صنعك وتعاليت عن مجانسة مخلوقك.
فصلّ على سيّد الكونين وإمام الثقلين
حجّتك الكبرى وكلمتك العليا حبيبك
محمّد وبارك على أهل بيته الذين
اصطفيتهم وطهرتهم فجعلتهم حججاً
على بريّتك وهداة لخلقك.



سرشناسه: سند، محمد، ۱۳۴۰ -

عنوان قراردادی: دعوی السفارة فی الفیبة الکبری، فارسی

عنوان قراردادی: الترجمة بین الظهور المعاد، فارسی

عنوان: مردان عصر ظهور

تکرار نام پدیدآور: مولف محمد سند؛ مترجمان مهدی سعادت، رضا آسوده، علیرضا قاسمی

مشخصات نشر: تهران - نشر صادق، ۱۳۹۷

مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص.

فهرست: معارف مهدویت؛ ۱

بها: ۱۵۰/۰۰۰ ریال ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۵۲۱۵-۷۷-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: بالای عنوان؛ پرونده ای ویژه برای مردان عصر ظهور

یادداشت: اثر حاضر شامل سه فصل می باشد، لایه های حجیت ترجمه مهدی سعادت، مردان

عصر ظهور ترجمه رضا آسوده، نیرنگی دیگر ترجمه علیرضا قاسمی

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: محمد بن الحسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - نیابت

موضوع: محمد بن الحسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - رویت

موضوع: مهدویت

موضوع: مهدویت - انتظار

موضوع: رجعت

موضوع: رجعت - احادیث

موضوع: آخر زمان

شناسه افزوده: قاسمی، علیرضا، ۱۳۶۹ -، مترجم

رده بندی کنگره: ۱۳۹۷، ۷۰۴۱ د ۹ س / ۴ / ۲۲۴ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره مدرک: ۴۹۵۵۷۲۹

معارف مهلویت

(۱)

پرونده‌ای ویژه برای

مردان عصر ظهور

حضرت آیت الله شیخ محمد محمد سند
دامت برکاته

نام کتاب: پرونده ای ویژه برای مردان عصر ظهور

مؤلف: آیت الله سند (مدبره)

مترجمان: مهدی سعادت - رضا آسوده - علیرضا قاسمی

انتشارات: صادق

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قطع: رقعی

تعداد صفحات: ۱۷۶ ص

شابک: ۹ - ۷۷ - ۵۲۱۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸

مرکز پخش:

تهران - خ ناصر خسرو کوچه حاج نایب - پاساژ مجیدی - نشر صادق

قم - خیابان معلم - مجتمع ناشران - طبقه زیرزمین - پلاک ب ۴۰

۰۹۱۲۴۱۰۲۰۹۶

۰۲۵ - ۳۷۸۴۲۵۷۴ - ۷۵

بهبانهای برای شروع

سخن از مهدویت و حوادث پیش و پسِ ظهور، تنها یک پرونده تاریخی نیست که بخواهیم قصه‌وار به آن پردازیم و تمامش کنیم؛ بلکه پرونده‌ای اعتقادی است که نقشه راه آینده ماست و چشم‌انداز کلیدی پیش روی ما.

«مردان عصر ظهور» بخش ویژه این پرونده استراتژیک است؛ همان مردانی که اینجا و آنجا برخی نام و شعارشان را به گرو می‌گیرند تا فتنه‌ای تاریک در مسیر بصیرت ما بسازند و ما را در نصرت امام منتظرمان خسته کنند. یمانی، خراسانی، نفس زکیه و دیگرانی از همین دست، مردانی‌اند که در هیجان ظهور نقش آفرینند. آیا اینان نمایندگان قانونی و رسمی موعود منتظرند و نشان «حجیت» بر سینه دارند یا فقط فرماندهانی نامدار از جبهه حق هستند که نشان «لیاقت» بر سینه دارند؟ و از اینجااست که پنجره‌ای به بحث «سفارت و نیابت خاصه در دوران غیبت کبری» باز می‌شود که به ضرورت تراث امامی و به اجماع عالمان شیعی، چنین چیزی منتفی است.

از آنجایی که بحث نیابت و سفارت، یکی از لایه‌های حجیت است و سطحی از سطوح منظومه حجج، بسیار مناسب بود که به عنوان پیش درآمد بحث «مردان ظهور» برگه‌ای از دفتر سلسله مراتب حجیت و

طبقه‌بندی حجج بگشاییم تا بصیرانه‌تر در این مسیر گام برداریم. ویکی از مدعیانی که امروزه نام «حجیت» را به گروگان گرفته است دجال بصره است. فتنه احمد حسن همبوشی، همان دجال بصری، حدود بیست سال پیش در عراق کلید خورد. وی از عشیره صیامر، منطقه زبیر استان بصره و فارغ التحصیل دانشکده مهندسی نجف بود. سپس با ادعای مأموریت برای اصلاح انحرافات حوزه علمیه نجف، از طرف حضرت امام عصر علیه السلام وارد حوزه نجف می‌شود و طلاب را به خود می‌خواند.

در ابتدا وی را جن زده و روان پریش می‌خواند ولی به تدریج شیوه دعوت را می‌آموزد و دیگر به سادگی، خود را لو نمی‌دهد.

ادعاهای مالیخولیایی احمد همبوشی، از یمانی بودن و سپس فرزند حضرت مهدی بودن گرفته تا امامت و عصمت و علم لدنی سبب شد تا علاوه بر سیل ردیه‌ها و جوابها، موجی از تمسخر و استهزا فضای طایفه امامیه را پر نماید. ویژگی نگران کننده این گروهک شیطانی - که نهادشان ستاره شش پر داودی است - فعالیت نظامی و روحیه داعشی مترسکان همبوشی است.

دعای این دجال حرفه‌ای را تنی چند از شیطانک‌های دست‌آموز سر و سامانی دادند و به صورت جزوات گوناگون رسانه‌ای کردند. کاظم العقیلی، عبدالرحیم ابو معاذ و حیدر المنشدای سر تیم‌های مختلف این گروهک بودند و تمام بار تبلیغی این فتنه را بر دوش کشیدند. مهم‌ترین دستاویز عوام فریبانه اینان دو روایت به شدت ضعیف از

«کتاب الغیبة» شیخ طوسی است که یکی وصیت نبوی است و دیگری گفتار علوی.

مجموعه یاوه‌های این دجال مدرن را بیدارگران اقالیم قبله پنبه زدند و بافته‌هایش را زیر چرخ‌های عظیم تحقیق و استدلال خرد نمودند و در این میان، استاد تیزبین ما، حضرت آیت الله سند، از سال‌ها پیش در لابلاي مکتوباتش همین فتنه و همسان‌هایش را نشانه رفته است و تیزاب برهان قاطع بر آنها دوانده و به حیثیت‌شان چوب حراج زده است.

در این نوشتار، سه بحث از مباحث کلیدی مهدویت را از مباحث ایشان انتخاب نمودیم و در کنار هم چیدیم تا فایده‌اش افزون گردد. این سه بحث عبارت است از «لایه‌های حجیت» و «مردان عصر ظهور» و «نیرنگی دیگر».

«لایه‌های حجیت» ترجمه فصل چهارم از جلد دوم کتاب دعوی السفارة فی الغیبة الکبری است به نام «حقیقة و مراتب الحجج».^۱ این کتاب به همت مرکز الدراسات التخصصية فی الإمام المهدي (عجل الله فرجه) نشر یافته است و این بخش را دوست گرانمایه و جوان پر مایه جناب آقای مهدی سعادت به تحریر کشیده است.

یادآور می‌شوم که مباحث جلد دوم کتاب دعوی السفارة که بحث «لایه‌های حجیت» تنها فصل چهارم آن کتاب است، در دست بازنویسی کامل است و فهم بیشتر و درک عمیق‌تر مباحث این فصل،

۱. دعوی السفارة فی الغیبة الکبری ۲/ ۳۳۳ - ۳۷۰ (چاپ اول: ۱۴۲۹ هجری، نجف اشرف)

رابطه تنگاتنگی با بخش‌های دیگر کتاب دارد. از خواننده محترم می‌خواهیم که در جمع‌بندی مباحث شتاب نرزد و این بخش را تمام حرف نینگارد. بخش‌های نیامده کتاب، نقش عمده‌ای در تکمیل پازل معرفتی این مباحث دارند.

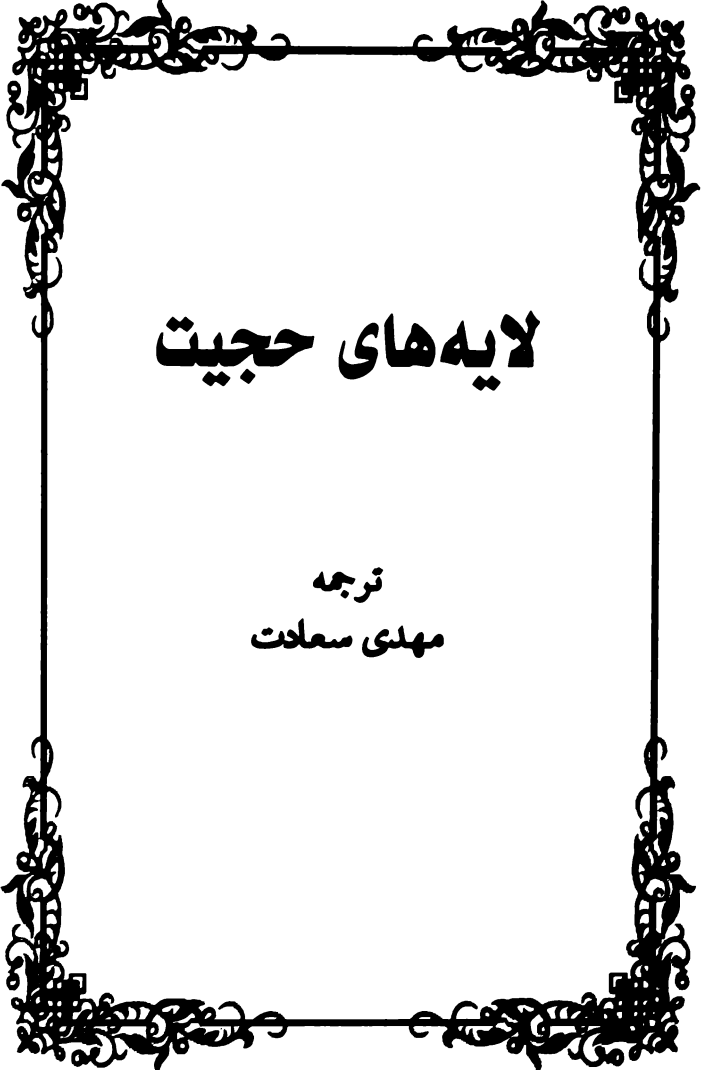
«مردان عصر ظهور» نیز نامی است که برای بازنویسی کامل کتاب **فقه علائم الظهور**^۱ انتخاب نمودیم. این کتاب نیز به پیگیری همان مرکز الدراسات تهیه و تنظیم گردید و به قلم یارِ راه‌پیموده جناب آقای آسوده به زبان فارسی بازنویسی گردید.

«نیرنگی دیگر» نیز ترجمه بخشی از جلد اول کتاب **الرجعة بین الظهور والمعاد** است که به خامه توانای زبان دان مورد اعتماد، جناب آقای علیرضا قاسمی، جامه پارسی پوشیده است.

به اشارت استاد در برگردان و بازنویسی این مباحث - همچون مباحث دیگر ایشان - بستر فرهنگی و زبان مقصد را بر زبان مبدأ ترجیح داده‌ایم تا متنی روان و یکدست و در دسترس از کار درآید. امیدواریم این چینش پر فایده باشد.

والسلام علی من اتبع الهدی

شهریور ۱۳۹۷

A decorative rectangular border with intricate floral and scrollwork patterns in each corner and along the sides.

لایه‌های حجیت

ترجمه
مه‌لی سعادت

شناخت طبقات حجیت

«حکمت» عبارت است از قرار دادن هر چیزی در محل و جایگاه مناسب خودش؛ با این تعریف مشخص می‌شود که برای عملی شدن و محقق شدن حکمت و قرار دادن هر شیء در محل مناسب خود ابتدا باید محل و جایگاه مناسب آن شیء شناسائی شود و گرنه ممکن نیست آن را در جای خودش قرار داد.

بعد از شناخت جایگاه و موضع مناسب شیء نباید آن را در جائی پائین‌تر از آن قرار داد، همانطور که در جای بالاتر هم نباید قرار بگیرد. از جای پائین‌تر با عنوان «تقصیر» و از جای بالاتر از جای شیء با عنوان «غلو» تعبیر می‌شود؛ چرا که غلو و تقصیر هر دو آفت و انحراف هستند. قرار دادن شیء در موضع پائین‌تر «تفریط» و در موضع بالاتر «افراط» می‌باشد. این کار به معنای نادیده گرفتن حد و اندازه شیء است که آسیب و عیب در استدلال می‌باشد.

بنابر این ما ناچار و ناگزیر از این هستیم که ابتدا مسأله شناخت دلیل و حجت بودن حجت‌های الهی و بعد مقام و مرتبه و جایگاه آن‌ها را در

دین مورد بحث و بررسی قرار دهیم و این شناخت و معرفت از معادلات مهمی است که باعث می شود انسان در شناخت و معرفت مراتب حجج الهی شیفته و اسیر کج فهمی و فساد در فهم نشود و به اشتباه نیفتد.

شناخت مراتب حجیت، در حقیقت، مساوی و برابر است با اصل معرفت به حجت بودن حجج الهی؛ چرا که شناخت یک حجت و دلیل به تنهایی باعث نمی شود که به او اعتماد و استناد باشیم بلکه باید بعد از شناخت حجیت یک حجت و دلیل حتماً باید جایگاه و مرتبه آن دلیل هم در میان دیگر دلائل بررسی شود و بعد از احراز جایگاهش با توجه به آن جایگاه به او تکیه و استناد کنیم. یعنی آیا این دلیل و برهان و حجت، اولین دلیل یا دومین یا سومین مرتبه را داراست. معنای آنچه گفتیم این است که هر دلیل و حجتی در همان مرتبه و جایگاه خودش فقط حجیت و دلالت دارد نه بالاتر از مرتبه خود؛ این حجت در مرتبه بالاتر از خودش نمی تواند حجیت باشد. مثلاً یک حجت و دلیلی که در مرتبه و جایگاه چهارم قرار دارد هیچگاه در مقام استدلال و بیان حجج در مرتبه سوم ذکر نمی شود همانطور که دلیل اگر در مرتبه سوم باشد در جایگاه دلیل دوم قرار نمی گیرد و این به خاطر این است که هر حجت و دلیلی جایگاه خاص خودش را دارد.

به بیان دیگر، مراتب حجج و دلیل ها همان حجیت حجت و دلیل است در ضمن سائر حجج و ادله؛ مثلاً خبر واحد، یکی از دلائل و حجج ها می باشد ولی مرتبه حجیت و دلالت آن نمی تواند با حجیت

خبر مستفيض برابرى كند؛ چرا كه درجه اهميت و حجيت خبر مستفيض از خبر واحد بالاتر است هر چند خبر واحد صحيح باشد، و باز خبر مستفيض در مقام حجيت و دلالت نمى تواند با خبر متواتر برابرى كند؛ چرا كه خبر متواتر در مرتبه بالاترى از خبر مستفيض قرار دارد. در ديگر موارد هم همينطور سلسله مراتب حجج رعايت مى شود و اين معناى مراتب و جايگاه حجت هاست [كه شناخت و رعايت آن همان حكمت است كه در صدر بحث گذشت]

معناى متشابه

در قرآن كريم آمده كه تكيه و تمسك به متشابه، انحراف يا سبب انحراف خواهد بود؛ چرا كه وقتى كسى به جاي تكيه و استدلال به محكمات به دنبال تشابهات مى رود و به آن استدلال مى كند در واقع تشابهات را در جاي محكمات قرار داده است و مرتبه بالاترى براى حجيت متشابه معتقد شده است. ممكن است به نظر بيايد كه متشابه از هيچ گونه حجيت و دلالتى برخوردار نمى باشد در حالى كه اين طور نيست، بلكه تمسك و استدلال به متشابه از باب تمسك به دليل ضعيف در برابر دليل قوى مى باشد، نه اينكه متشابه حجيت ندارد.

به عبارت ديگر، عمل به متشابه يعنى دور انداختن و چشم پوشى كردن از دليل در مرتبه خودش، و عمل كردن و حجت قرار دادن دليلى ديگر كه در مرتبه و جايگاهى ضعيف تر و پائين تر است. بنا بر اين محكم و متشابه يك امر نسبى است و ذاتى نيست. محكم به هر دليل قوى تر و مُشرف بر دليل ضعيف تر گفته مى شود، و تمسك به محكم يعنى عمل به

دلیل و حجت قوی در مرتبه و جایگاه خودش، و تمسک به متشابه یعنی عمل به دلیل و حجت دانستن آن، در مرحله بالاتر از خودش و دلیل و حجت را از مرتبه و درجه خودش فراتر بردن.

دو مثال برای تمسک به متشابه

به عنوان نمونه‌ای از تمسک به متشابه به جای تمسک به محکم دو مثال از قرآن می‌آوریم:

[۱] مسیحیان برای استدلال به کشته و مصلوب شدن حضرت عیسی علیه السلام به حس و مشاهده خود استدلال می‌کنند، در حالی که حواس ظاهری در برابر قدرت معجزه خداوندی، دلیل متشابه است و معجزه خداوندی، دلیل محکم. به خاطر همین هم قرآن کریم مسیحیان را نکوهش می‌کند که با بودن دلیل محکم به دلیل متشابه تمسک کرده‌اند. در قصه حضرت عیسی علیه السلام آن حضرت با اعجاز به آسمان رفت. در عوض، فردی که دشمنان حضرت عیسی علیه السلام را به محل حضور ایشان راهنمایی کرده بود، به شکل حضرت عیسی علیه السلام درآمد و مصلوب شد.

[۲] از دیگر مواردی که قرآن نقل می‌کند و می‌توان به عنوان تبعیت کردن از دلیل متشابه از آن یاد کرد، جریان گوساله پرستی بنی اسرائیل است که از حس خود تبعیت کردند و گوساله‌ای را که با طلا ساخته بودند چون صدای گوساله داشت به عنوان خدا گرفتند. آن‌ها از این مطلب بدیهی و یقینی و عقلی، چشم پوشی کردند که خدا نمی‌تواند جسم داشته باشد و چیزی نمی‌تواند بر خدای تعالی تاثیر بگذارد؛ بلکه

خداست که بر همه چیز تأثیر دارد. درست است که حس، یقینی است ولی این دلیل در مقایسه با دلیل عقلی و بدیهی، متشابه است.

حس، ابزار یقین و ابزار گمان

قرآن کریم در جریان حضرت عیسی علیه السلام از شناختِ حسی، تعبیر به «گمان و ظن» می‌کند و این یکی از نکته‌های ظریف و لطیف علمی قرآن است. چرا قرآن کریم از حس، تعبیر به گمان و ظن می‌فرماید، در حالی که حس، جزء بدیهیات و یقینیات است؟ قرآن در اینجا از حس به این خاطر تعبیر «گمان و ظن» کرده است که در این جریان، مسیحیان حس را در مرتبه‌ای بالاتر از خودش قرار دادند لذا از این حسی که در مقابل قانون عقل برهانی، مرتبه‌ای پائین‌تر دارد تعبیر به ظن و گمان می‌فرماید. قرآن در ادامه می‌گوید که ظن و گمان انسان را به حق نمی‌رساند: ﴿و گفته ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم»، و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که در باره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند، و یقیناً او را نکشتند.»^۱

قرآن کریم تمسک آن‌ها را، پیروی از ظن و گمان می‌نامد در حالی که آن‌ها با چشمان‌شان دیده بودند که عیسی علیه السلام کشته و مصلوب شد. بله،

۱. قوله تعالى ﴿و قولهم إنا قتلنا المسيح عيسى ابن مريم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبه لهم و إن الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم إلا اتباع الظن و ما قتلوه يقينا﴾ النساء/ ۱۵۷

حس یقین است، ولی دایره محدودی را در بر می‌گیرد و ما اگر سعی کنیم که در موارد وسیعی به این حس یقینی محدود تمسک کنیم، در چنین حالتی تمسک ما به ظن و گمان خواهد بود، نه تمسک به یقین.

مثال دیگری بزنم که مسأله برای شما روشن‌تر شود: اگر لامپ صد واتی در اختیار شما باشد این چراغ در مکان کوچک نور خوبی خواهد داشت و اشیاء به خوبی در شعاع نور آن چراغ دیده می‌شوند، ولی اگر بخواهیم با این لامپ صد و ات محوطه و مکان بزرگی را روشن کنیم این نور با تاریکی همراه خواهد بود و فضای کمی را روشن خواهد کرد. بنابراین از این لامپ صد واتی فقط می‌توان در همان مکان کوچک استفاده کرد و این لامپ فقط در همان مکان مفید خواهد بود، اما مکان‌های دور و بزرگ را نمی‌توان با این نور دید. با این نور نمی‌توان اشیاء را در مکان‌های دور دید و حتی اشیاء بسیار ظریف نزدیک را هم با این نور محدود نمی‌توان دید.

بنابراین لفظ «متشابه» که قرآن برای پاره‌ای از حجج و براهین به کار می‌برد به این معنی نیست که این‌ها دلیل و براهان و حجت نیستند. دلیل و حجت هنگامی ارزشمند است که قوی‌ترین دلیل و حجت باشد، اما زمانی که با وجود حجت قوی‌تر به حجت ضعیف‌تر تمسک می‌نمائیم، دیگر آن دلیل ضعیف‌تر دلیل و حجت نمی‌باشد. در این صورت حجت ضعیف‌تر، متشابه است و آنرا ظنی در مقابل یقین باید بدانیم؛ مانند نور ضعیف که با وجود نور قوی، دیگر کاربردی ندارد و متشابهی است در مقابل محکم.

چیدمان حجج

عدم برخورد دلائل با یکدیگر

منظومه دلائل و حجج، مجموعه‌ای از دلائل است که به شکل منظم و طبق موازین خاص چیده شده‌اند و این مجموعه حجت‌ها اندازه و شکلی خدادادی دارند. این مجموعه یک سری خصوصیت‌ها و ویژگی‌هایی دارد که از مهم‌ترین آن‌ها این است که هر حجت و دلیلی یک مساحت و ناحیه خاص را در بر می‌گیرد که دیگر حجج نمی‌توانند در آن حریم وارد شوند و هر دلیل در محدوده خودش حجت است نه در ناحیه‌ای دیگر.

این مطلب به این معنی نیست که دلایل و حجج همدیگر را قطع و نفی می‌کنند؛ بلکه به مقتضای نظم خاصی است که در حجج و براهین وجود دارد که با هم برخوردی ندارند حتی اگر حجت و دلیلی بالاتر از دیگری هم باشد مساحت و حیطه نفوذ آن حجت از دیگری بیشتر است. به عنوان مثال حجت بودن نواب خاص حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت صغری برخوردی با حجت بودن فقها یا نواب عام در زمان

غیبت کبری ندارد، چه برسد به اینکه بخواهد با حجیت امام معصوم برخورد پیدا کند.

نمایندگان حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت صغری که عبارت بودند از «عمری و پسرش و حسین بن روح و محمد بن علی سمی» اینها حجت و دلیل بودند، منتها این حجیت و دلیل بودنشان بعد از حجیت امام معصوم بود و اینها باب و حجت بر مردم بودند برای رسیدن به امام معصوم علیه السلام.

ماجرای کتاب حسین بن روح

برای اینکه روشن شود حجج و دلائل با یکدیگر برخوردی ندارند و همدیگر را قطع نمی کنند، مطلبی که شیخ طوسی رحمته الله در کتاب غیبتش آورده را به عنوان نمونه و شاهد ذکر می کنیم: شیخ حسین بن روح کتاب تأدیب را به قم فرستاد و به برخی از فقها نوشت که: ببینید این کتاب با نظرات شما مخالفتی ندارد؟ آنها در جواب نوشتند که همه کتاب صحیح است جز مسأله زکات فطره که در مذهب ما یک صاع است نه نصف صاع^۱.

حسین بن روح نوبختی مجموعه ای از روایات را که اصحاب ائمه قبل از امام عصر علیه السلام در فقه روایت کرده بودند نوشته بود و در معرض دید فقها و روات و محدثین قم قرار داد؛ چون قم در آن مقطع زمانی مرکز اشاعره ای بوده است که دور از کوفه و امام صادق علیه السلام بودند و قرار بود که این مکان مدرسه ای برای معارف اهل بیت علیهم السلام باشد.

بعد از اینکه کتاب بر فقها عرضه شد قسمت اشتباه و خلاف را مشخص کردند و نوشتند که: زکات فطره در مذهب اهل بیت علیهم السلام یک صاع است نه نصف صاع.

این روایاتی که نائب سوم امام در کتابش جمع آوری کرده و سپس بر روایات و فقها عرضه کرده است، روایاتی نبوده که از امام زمان علیه السلام نقل کرده باشد؛ بلکه این ها مجموعه ای از روایاتی است که اصحاب ائمه از ائمه قبل نقل کردند، چرا که اگر این روایات را از حضرت مهدی علیه السلام نقل کرده بودند دیگر به تصحیح فقهای قم نیازی نبود. حسین بن روح نماینده حضرت بود و معقول نیست که نماینده حضرت به کسی غیر از خودش برای تصحیح روایات رجوع کند. این روایات، روایاتی بود که حسین بن روح از روایات و اصحاب ائمه نقل کرده است، فلذا در اینجا نائب حضرت هم مانند یک راوی و محدث می باشد که چه بسا در نقل روایت خطا و اشتباه کند که فقهای قم همین خطا را در زکات فطره به او گوشزد می کنند.

مطلبی که از نقل این جریان به دست می آید این است که دایره حجیت نواب و سفرای حضرت در دایره ای است که با دایره حجیت فقها در همان زمان برخوردی ندارد، همان طور که هر کدام یک دایره و مساحت و حیطة ای را دارا هستند که دیگری در آن حیطة ورودی ندارد؛ حجیت نواب از حیطة و دایره خودش خارج نمی شود و در همان حد خودش باقی است.

حجیت فقها در دولت ظهور

خیلی از اوقات این طور به نظر می‌رسد که حجیت فقها در دوران ظهور از بین می‌رود و این فکری عجیب و غریب است. صلاحیت فقها و حجیت آن‌ها درست است که محدود است ولی در سایه و تحت هیمنه حجیت معصوم قرار می‌گیرد؛ بنابراین در هیچ دوره‌ای حتی دوره‌ای که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم حضور داشتند از بین نمی‌رود.

خدای سبحان در قرآن کریم این طور می‌فرماید: ﴿و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند، باشد که آنان بترسند؟﴾^۱.

آیه به دور و منصب فقها و فقاہت در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره دارد. رسول خدا بزرگ‌تر و مهم‌تر از امام معصوم می‌باشد پس اگر با بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله فقاہت ملغی نمی‌شود چگونه تصور می‌شود که با وجود حضرت مهدی علیه السلام فقاہت به پایان می‌رسد و ملغی می‌شود.

همچنین فقاہت در دوره امیرالمؤمنین علیه السلام از بین نرفت در حالی که آن حضرت از حضرت مهدی علیه السلام بزرگ‌تر و مهم‌تر هستند. در دوره امام حسن علیه السلام هم فقاہت تعطیل نگردید با اینکه آن حضرت هم از حضرت مهدی علیه السلام بالاتر بودند و همچنین در زمان همه ائمه از امام حسین تا امام عسکری علیه السلام دوره‌ای نبوده است که فقاہت تعطیل شده باشد.

۱. قوله تعالى ﴿ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون﴾ التوبة/ ۱۲۲

کوفه در زمان حضرت صادق (ع) پر بود از سر و صدای فقهای مختلف که نقل حدیث می کردند و فتوا می دادند. خانه افرادی همچون زراره و محمد بن مسلم و عمار سباطی و هشام بن حکم و یزید بن معاویه عجلای بیت مرجعیت و فتوا تلقی می شد. حضرت باقر (ع) به ابان بن تغلب فرمود: من به وجود تو در میان اصحابم مباحات می کنم و دوست دارم در اصحابم مانند تو باشم. در مجالس مردم شرکت کن و برای مردم فتوا بده.^۱

پیامبر اکرم و ائمه معصومین (ع) درست است که در بالاترین سطح عصمت و قوت رهبری و علم قرار داشتند ولی به حکم حیات بشری و زندگی فردی بنا نبود در آن واحد با همه افراد مرتبط باشند، پس ناچار بودند که برای این ارتباط از وسیله و شبکه ای استفاده کنند و آن هم فقها هستند. این ها دست و بازوی معصومین (ع) بودند، هر که تفقه در دین داشته باشد در حالی که ورع و تقوا هم داشته باشد خداوند او را انگشتی از انگشتان معصوم قرار داده است، و این نکته بر طبق آیه نَفَر واجب شده است و هنوز هم نسخ نشده، بلکه تا قیامت باقی است.

اعتماد بر فقهای صالح

حجیت اعطایی از ناحیه امام (ع) به فقهای صالح عادل به معنای امتیاز واسطه گری بین امام و مردم است. آیا عقلائی است که یک سری افراد جاهل، واسطه بین امام و مردم قرار گیرند؟ خدای تعالی امر کرده است به تبعیت کردن از علما و کسی که صاحب شایستگی فقهی دارد،

نه کسی که جاهل است. بنابراین می‌توان در لایه خودش به فقها اعتماد و تکیه کرد.

موقعیت فقهای شیعه

به همین خاطر حضرت صادق (ع) فرمود: علمای شیعیان ما در مرزی هستند که در سوی دیگر آن ابلیس و دار و دسته‌اش هستند. اینان مانع از شیاطین می‌شوند که به ضعفای شیعیان ما حمله کنند و از اینکه ابلیس و پیروان ناصبی‌اش بر آنان مسلط شوند.

هر کس عالم شود و چنین جایگاهی را در میان شیعیان ما پیدا کند که ضعفای شیعه را از تسلط شیطان و نواصب حفظ کند، مقام و مرتبه‌اش بالاتر است از کسی که یک میلیون بار با ترک و روم و خزر جنگ کند؛ چرا که او از دین محبان ما دفاع می‌کند و آنانی که در بلاد کفر می‌جنگند از بدن‌ها دفاع می‌کنند.^۱ یعنی دفاع از مرزهای معرفتی و عقیدتی به مراتب از مرزهای جغرافیائی مهم‌تر است.

اصحاب دجال و دشمنان و نواصب و اهل باطل تا زمانی که سپاه و یاوران معصومین یعنی فقها باشند، نمی‌توانند به دین و اهل دین نزدیک شوند و در عقائد آن‌ها تشکیک ایجاد کنند، و این نقش و حجیت نقشی است که خطوطش توسط خود معصومین (ع) ترسیم شده است و چنین نقشی برای فقها در مذهب شیعه تعریف گردیده است. به همین خاطر امامان اهل بیت (ع) فرمودند: فقها حصن و دژهای اسلام هستند.^۲

۱. طبرسی، الاحتجاج ۲/ ۱۰۰

۲. کلینی، الکافی ۱/ ۳۸، حدیث ۳

لایمهای حجیت سفرا و فقها

با توجه به مفاد آیه نفر - که در صفحات قبل گذشت - معصوم باید بازوان کمکی داشته باشد تا به او کمک کنند. خدای سبحان می‌فرماید: ﴿و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند باشد که آنان بترسند؟﴾^۱ بنابراین حجیت فقها در زمان غیبت صغری و در تحت نیابت سفرای اربعه از بین نمی‌رود؛ چرا که این حجیت نظیر دایره وزارت است که هر قسمتی مدیر و باز در قسمت‌های پایین‌تر رئیس و همین‌طور سلسله مراتبی به پایین می‌رود و هر کس مسئول انجام وظیفه و نقش خود است که تعارض و تداخلی هم با دیگر افراد و نقش‌ها نخواهد داشت.

سفرا و نواب اربعه حضرت در زمان غیبت صغری مانند وزیری هستند که وظیفه و مسئولیت معین و تعریف شده‌ای دارد که این وظیفه و مسئولیت تداخل و برخوردی با مسئولیت‌های امام زمان علیه السلام و همچنین مسئولیت‌های فقهای همان عصر ندارد. حجیت نواب و سفرای اربعه در غیبت صغری یک حجیت مطلق نبود؛ بلکه حجیت محدودی بود که مربوط به همان مدت زمانی غیبت صغری هم بود.

با توجه به دلائل و براهین متعددی که وجود دارد هر کس در دوران

۱. قوله تعالى ﴿و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون﴾ التوبة/ ۱۲۲

غیبت کبری ادعای نیابت خاصه و سفارت داشته باشد این ادعا باطل است؛ اگر چه که در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) عده‌ای که تعدادشان هم سیصد و سیزده نفر هستند به عنوان نواب خاص و اصحاب حضرت در خدمت حضرت خواهند بود. بنابراین فقهای دیگری که جزء سفرا و نواب حضرت نبودند چه در زمان غیبت صغری و چه در زمان غیبت کبری حتی در زمان ظهور حضرت مهدی (عج) وظائف و مسئولیت‌هایی دارند که باید آن‌ها را به انجام برسانند. این وظائف غیر از وظائف نواب و سفرا و غیر از وظائف حضرت مهدی (عج) می‌باشد و همان طور که در یک اداره هر کس وظیفه خودش را دارد و تداخلی هم با کار دیگری ندارد؛ همین‌طور مسئولیت فقها و حجیت آن‌ها تداخل و برخوردی با مسئولیت نواب و حضرت مهدی (عج) ندارد. به همین خاطر است که ملاحظه می‌کنیم که حضرت مهدی (عج) به علی بن بابویه پدر شیخ صدوق (ع) و دیگر فقها عنایت و نظر رحمت دارند، با اینکه آن‌ها از نواب و سفرا هم نبوده‌اند. همچنین ندیده‌ایم که یکی از نواب و سفرای خاص حضرت در مقام الغای حجیت فقها برآید؛ بلکه برعکس، آن‌ها همیشه در مقام تثبیت فقها بوده‌اند چنان‌که در صفحات قبل، عمل حسین بن روح نوبختی (ع) را ذکر کردیم که روایاتی را برای تشخیص صحت و سُقم آن‌ها به فقهای قم عرضه کرد، و این نبود مگر به خاطر این که حجیت و مسئولیت‌های مختلف تعارض و تداخلی با یکدیگر ندارند.

به درستی که فقها، وزرائی هستند که از طرف خدای تعالی معین

شده‌اند تا مانند خدمه و انصار و اعوان ائمه علیهم‌السلام باشند و به ائمه علیهم‌السلام در راستای انجام وظائف و مسئولیت‌شان کمک کنند. بنابراین تعریف، شکی نیست که برای انجام این مسئولیت خطیر و امر مهم باید ناصر و معین از شریف‌ترین و نجیب‌ترین و عالم‌ترین و متقی‌ترین و صالح‌ترین افراد باشد، نه اینکه هر کسی از هر طبقه و صنفی. خدای تعالی می‌فرماید: ﴿بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟﴾.^۱

نقش بدیهیات عقلی در معرفت

بله اگر مقیاس‌ها برداشته شود و عقل را هم تعطیل کنیم، ممکن است فرض نهاییم که یاران و انصار ائمه علیهم‌السلام از افراد پست و جاهل باشند، ولی چگونه ممکن است؟ اگر خدای تعالی برای استدلال به الوهیت و خدائی‌اش به عدم ظلم به بندگان‌ش استدلال می‌کند، یعنی می‌فرماید که الوهیت و خدائی مرا از عدالت من و عدم مخالفت با بدیهیات عقلی دریابید؛ چگونه ما عقل را تعطیل کنیم و بر خلاف موازین عقلی، انصار و اعوان ائمه علیهم‌السلام یعنی ناشرین دین خدای سبحان را افرادی جاهل و غیر فقیه بدانیم؟ قرار دادن یاران و انصار امام علیهم‌السلام از غیر فقها، یعنی از جهال و نادانان، عین مخالفت با بدیهیات و امور واضح عقلی می‌باشد؛ چون عقل حکم می‌کند که فرد عالم و خبره و نخبه در نشر فقه بر فرد جاهل مقدم است؛ و به قانون عقل واجب و لازم است در نشر فقه به افراد فقیه و عالم اعتماد شود.

۱. قوله تعالی ﴿هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون﴾ الزمر / ۹

نقش فقهای صالح در عصر ظهور

از اینجا سادگی و ساده لوحی برخی را متوجه می‌شویم که به روایاتی استدلال می‌کنند که سند ندارند و می‌گویند که حضرت مهدی علیه السلام وقتی ظهور می‌فرماید، فقها و علما را می‌کشد.^۱

این گمانی بی‌اساس است که به خاطر عدم شناخت حجج و مراتب آن گریبانگیر انسان می‌شود و در نتیجه گمراهی و انحراف را در پی خود می‌آورد.

توهم دیگری نیز می‌گوید: با ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیازی به فقها و استنباط‌های ظنی و گمانی آن‌ها نیست؛ چرا که در آن زمان مردم می‌توانند مستقیماً از حضرت سؤال کنند و احکام را فرا بگیرند، به ویژه که با ظهور حضرت عقل‌ها کامل شده و علم هم به طور کامل نشر پیدا می‌کند و اصلاً جهلی باقی نمی‌ماند.

این توهم نیز بی‌اساس است؛ به دلیل اینکه تکامل علم و عقل مردم باعث نمی‌شود آن‌ها مانند پیامبران شوند، همان‌طور که این تکامل به معنای این نیست که طریقی که آن‌ها از آن علم را می‌گیرند طریق و کانال وحی است، همان‌طور که به این معنا هم نخواهد بود که همه مردم در یک سطح علمی قرار خواهند گرفت؛ بلکه تفاوت در درجات عقلی و علمی وجود خواهد داشت حتی با وجود پیشرفت علمی و تکنولوژی و وسائل ارتباط سریع که هر کس می‌تواند مستقیماً با حضرت مهدی علیه السلام در ارتباط باشد و حکم شرعی و پاسخ سؤال خود

را دریافت کند، با وجود همه این پیشرفت‌ها و مطالب، باز هم تفاوت‌های علمی و عقلی بین مردم وجود خواهد داشت، و بنابراین همه مردم نمی‌توانند مانند سیصد و سیزده صحابی و حواری خاص حضرت در خدمت حضرت باشند.

وجود شبکه‌های مختلف علم در عصر ظهور

بنابراین وقتی تفاوت در جات عقلی و علمی ثابت شد احتیاج به کسی که از جهت علمی و عقلی بالاتر است به عنوان واسطه بین امام و مردم به خودی خود ثابت می‌شود. همان‌طور که سنت تکوینی در دوران ظهور حضرت و رجعت، این طور نیست که علم برای همه مردم از یک کانال خاص افزوده شود؛ بلکه کانال‌های ظنی و گمانی به جای خودش قرار دارد و همین سنت رجوع جاهل به عالم، و عالم به عالم بالاتر در آن زمان هم ساری و جاری خواهد بود و این همان معنای رجوع به فقها خواهد بود که در زمان ظهور هم بر همین منوال ادامه پیدا خواهد کرد.

به عبارت دیگر قول خدای تعالی که می‌فرماید: ﴿و شایسته نیست مؤمنان همگی کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند باشد که آنان بترسند؟﴾^۱ نسخ نمی‌شود؛ چرا که این سخن و آیه تبیین کیفیت عملکرد معصوم علیه السلام

۱. قوله تعالى ﴿و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون﴾ التوبة/ ۱۲۲

می باشد که خدای سبحان می فرماید ﴿و پیش از تو [هم] جز مردانی که بدیشان وحی می کردیم گسیل نداشتیم. پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی جو یا شوید﴾.^۱ بنابراین حتماً باید افرادی به عنوان واسطه میان مردم و امام، در خدمت امام باشند؛ چرا که به مقتضای طبیعت بشری امکان ندارد که تعداد زیادی از مردم در یک وقت و لحظه با یک شخص در ارتباط باشند. بنابراین مجراهای ارتباطی به این شکل معین می شود که بالاترین مقام علمی با مقام های پائین تر ارتباط برقرار می کنند و مقام های پائین تر با اقشار بیشتری از مردم در ارتباط و تماس هستند و خود امام هم در رأس این هرم حضور خواهند داشت، و در نتیجه مقامات بالای علمی ارتباط بیشتری با ایشان دارند. این سلسله مراتب علمی حتی با ظهور امام هم از بین نمی رود، خصوصاً که مفاد آیه نفر در سوره توبه با مفاد آیه حکم مطابقت دارد: ﴿ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند. پس، از مردم نترسید و از من بترسید، و آیات مرا به بهای ناچیزی بفروشید و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود کافرانند﴾.^۲ همان طور که اصل

۱. قوله تعالى ﴿و ما أرسلنا من قبلك إلا رجالا نوحى إليهم فستلوا أهل الذكر إن كنتم . لا تعلمون﴾ النحل / ۴۳

۲. قوله تعالى ﴿إنا أنزلنا التوراة فيها هدى و نور يحكم بها النبيون الذين أسلموا للذين هادوا و الربايون و الأحبار بما استحفظوا من كتاب الله و كانوا عليه شهداء فلا تخشوا

حکم رجوع جاهل به عالم را که عقل تصدیق می کند و به آن حکم می دهد، خدای تعالی هم در قرآن کریم به همین مطلب اشاره دارد: ﴿بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟﴾^۱. مفاد این آیه شریفه هم به همین حکم عقلی و فطری اشاره می کند. مردم احکام خود را از فقها اخذ می کنند اگر چه این احکام به نسبت احکامی که در نزد امام است احکام ظاهری محسوب می شوند ولی تکلیف و وظیفه مردم عمل به همین احکام ظاهری است که از طریق اجتهاد فقها به دست می آید.

پس آنچه که فقها بیان می کنند بدون در نظر گرفتن آنچه نزد امام است، حکم واقعی است ولی با در نظر گرفتن آنچه در نزد امام است حکم ظاهری محسوب می شود. به عبارت دیگر از جهتی ظنی است و از جهتی یقینی.

وقتی در رسیدن به علم و حکم این قدر تفاوت وجود دارد، پس حتماً باید بین اهل تخصص و اطلاع هم سلسله مراتبی وجود داشته باشد که این خودش، از امور بدیهی و ضروری حیات اجتماعی و نظام بشری در حیطه مسائل علمی است.

پشت پرده این فتنها

این شبهه و اشکالات بر فقها و جایگاه آنان نیست مگر به خاطر انتقاد از آنان و در نتیجه مورد انتقاد قرار دادن دین برای ایجاد هرج و

الناس و اخشون و لا تشتروا بآياتي ثمنا قليلا و من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون ﴿المائدة/ ۴۴﴾

۱. قوله تعالى ﴿هل يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون﴾ الزمر/ ۹

مرج و بی‌نظمی در آن، که هدف دشمنان است. چون برای خراب کردن و ایجاد هرج و مرج در هر قسمت از اجتماع باید متخصصین آن قسمت را زیر سؤال برد؛ مثلاً کسی که می‌خواهد در طب هرج و مرج ایجاد کند، ابتدا پزشکان ماهر را زیر سؤال می‌برد و به کار آن‌ها انتقاد می‌کند و با این کار در طب شورش ایجاد می‌کند. همچنین کسی که در مهندسی می‌خواهد هرج و مرج ایجاد کند ابتدا مهندسین ماهر را به باد انتقاد می‌گیرد، و همین‌طور در هر زمینه‌ای که بخواهد ایجاد هرج و مرج کند؛ چون در همه این زمینه‌ها یک نظم و سلسله مراتب خاصی حکمفرماست و به مقتضای این نظم و سلسله مراتب جلوی هر گونه تعلل کردن، دزدی و فریبکاری گرفته می‌شود.

پس رجوع به اهل‌خبره و متخصصین در هر زمینه‌ای از مسائل فطری بشری است و در ضمن حدود معین و تعریف مشخصی انجام می‌گیرد. بنابراین انتقاد از فقها راهکاری است که دشمنان دین به خاطر ایجاد هرج و مرج و بی‌نظمی در دین و مناصب دینی انجام می‌دهند تا این مناصب را بد نام و بی‌اعتبار کنند و بد جلوه دهند. به همین خاطر است که می‌بینیم اهل بیت علیهم‌السلام قوانین و ضوابط خاص و محکمی را در تعیین مرجعیت و دیگر مناصب دینی تعیین کردند که اگر بر اصول فرهنگی دین به شکل صحیح تکیه داشته باشیم و این اصول را بین شیعیان و اتباع اهل بیت علیهم‌السلام نشر دهیم کسی نمی‌تواند از این قوانین و ضوابط تجاوز کند و خودش را در جایگاهی که قرار ندارد قرار دهد و اگر این کار را نکنیم نادانان و جهال به سادگی فریب خواهند خورد.

مراتب حجج، کلید بصیرت

بدون هیچ شک و شبهه‌ای عاملی که باعث می‌شود انسان تحت تاثیر شبهات قرار نگیرد و عاملی که نشان دهنده مقدار بصیرت انسان در شبهات فلسفی و عقائدی می‌باشد، معرفت و شناخت مرتبه دلیل‌ها می‌باشد. برای هر مکلف و مؤمنی باید این لایه‌ها روشن و مشخص باشد؛ چرا که اگر روشن شود فرصت و موقعیتی برای القای شبهه باقی نمی‌ماند، اما وقتی مدارج و مراتب حجت‌ها روشن و مشخص نباشد شبهات منتشر می‌شوند. بنابراین همان‌طور که گفته شد آن عاملی که باعث نجات از ورطه فتنه‌ها و شبهات می‌شود بصیرت و معرفت دلیل‌ها و مراتب آن‌ها در مجموعه دلائل می‌باشد و شناخت دلیل بدون شناخت سلسله مراتب و جایگاه این دلیل برای رهایی از شبهه کفایت نمی‌کند.

پس بعد از معرفت و شناخت اصل حجیت دلیل و معرفت و شناخت مرتبه آن دلیل در مجموعه دلائل ناچار هستیم که روابط و علاقه دلائل بین یکدیگر را هم کشف کرده و محدودیت هر دلیل و حد

و مرتبه آن را هم بشناسیم. همچنین با چنین معرفت و شناختی بطلان و تقلب مدّعی حجیت دلیلی در غیر از جایگاه و رتبه خودش هم مشخص می‌شود.

سلسله مراتب حجت‌ها

در مرتبه اعلیٰ بدیهیات و ضروریات عقلی است، پس از آن خدای تعالی و بعد از آن خاتم و سید انبیاء، پیامبر اکرم ﷺ و بعد از ایشان سید اوصیاء، امیر المؤمنین (علیه السلام) و پس از ایشان هم باقی ائمه معصومین (علیهم السلام) و در مرتبه بعد، فقها و نواب خاص و عام حضرت مهدی (علیه السلام) می‌باشند. در این سلسله مراتب هر می‌شکل که از حجج مختلف تشکیل شده است هر کدام از حجج حد و مساحت خاص خود را پوشش خواهد داد.

یکی از زیبایی‌های قرآن این است که بنیان‌گذار و مؤسس نظم این چنینی در روش معرفت است. چه بسیار از امت‌هائی که به ضلالت و گمراهی و التقاط دچار شدند به خاطر این که فکر کردند که هر دلیلی عام است و اطلاق دارد و برای همه جا کاربرد دارد، یعنی اعتماد صد در صد و کاملی به دلائل داشتند؛ آفت و گمراهی هم از همین اطلاق و تعمیم به سراغشان آمد.

در دعای اللهم عرفني نفسک می‌خوانیم که خدایا خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من نشناسانی رسولت را نخواهم شناخت. خدایا رسولت را به من بشناسان که اگر رسولت را نشناسم حجت و امام تو را نخواهم شناخت. خدایا حجت و امام خودت را به

من بشناسان که اگر او را نشناسم در دینم گمراه شده‌ام.^۱
در این فراز دعا چهار محور وجود دارد و سه محور نیست:

۱. معرفت خدا جل جلاله

۲. معرفت پیامبر ﷺ

۳. معرفت حجت و امام علیّه

۴. معرفت دین

بنابراین معرفت و شناخت دین از شناخت سه مرتبه دیگر ناشی می‌شود، کسی که معرفت خدا برایش به طور محکم حاصل نشده باشد، معرفت پیامبر هم برایش به طور کامل حاصل نخواهد شد. وقتی که قدرت و حکمت و عظمت و صفات حضرت حق جلّ و علا را نشناخته باشد، قطعاً مقام نبوت و رسالت را هم نخواهد فهمید؛ چرا که مقام نبوت و رسالت مقام جانشینی و تبلیغ از خالق جبار حکیم عزیز است نه از ناحیه مخلوق که شناخت خالق در آن تأثیری نداشته باشد.

بنابراین تعریف، هر چقدر شناخت ما نسبت به عظمت خدای سبحان بیشتر و بهتر باشد، بهتر می‌توانیم کسی را که در خلافت و تبلیغ از ناحیه او آمده و منتسب به اوست بشناسیم. به عبارت دیگر شناخت و معرفت نسبت به نبی و پیامبر ﷺ منوط به شناخت و معرفت حضرت حق می‌باشد.

بنابراین جهالت‌ها و نادانی‌ها و عدم معرفت‌هایی که در برخی از

۱. قوله عليه السلام: اللهم عرفني نفسك، فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك، اللهم عرفني رسولك، فإنك إن لم تعرفني رسولك لم أعرف حجتك، اللهم عرفني حجتك، فإنك إن لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني [كلینی، الکافی ۱/ ۳۳۵، باب الغیبه]

فرقه‌های اسلامی در خصوص مقام نبوت دیده می‌شود، ناشی از عدم معرفت خداست؛ چرا که اگر عظمت خالق در همه شئون روشن شود عظمت کسی که جانشین اوست هم روشن می‌گردد چون خودش جانشینش را نصب کرده و فرستاده است و وقتی عظمت و صفت خالق و فرستنده نبی برای ما روشن شد عظمت پیامبر فرستاده شده هم روشن می‌شود و زمانی که عظمت و صفات فرستاده شده و جانشین خدا و مبلغ خالق را شناختیم می‌توانیم عظمت امام و جانشین پیامبر را هم بشناسیم و امام را شناسایی نماییم.

بنابراین شناخت‌های سه‌گانه پشت سر هم هستند، یعنی ممکن نیست معرفت به مقام پیامبر ﷺ قبل از معرفت به خدا برای کسی حاصل شود، همان‌طور که معرفت و شناخت پیامبر ﷺ مقدم بر معرفت و شناخت امام ﷺ می‌باشد. یعنی این مراتب حجیت پشت سر هم و در ادامه و مترتب بر هم می‌باشند. به همین خاطر می‌بینیم که دلائل و براهین عقلی و غیر عقلی که بر توحید خدای تعالی اقامه می‌شود، قوی‌تر و برهانی‌تر و روشن‌تر از براهین و دلائلی است که بر نبوت انبیا ﷺ اقامه می‌شود، و دلائل و براهینی که بر نبوت پیامبر اکرم ﷺ اقامه می‌شود بیشتر از حجج و دلائلی است که بر امامت و وصایت امیرالمؤمنین ﷺ اقامه می‌شود و باز در سلسله امامت دلائل و براهینی که بر امامت امیرالمؤمنین ﷺ اقامه می‌شود، به مراتب بیشتر از دلائلی است که برای امامت امام حسن و امام حسین ﷺ اقامه می‌شود، و دلائلی که برای اثبات امامت امام حسن و امام حسین ﷺ

استفاده می شود بیشتر از دلائلی است که برای ائمه دیگر علیهم السلام استفاده می شود.

البته از برخی روایات و همچنین از خطبه غدیر^۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این طور استفاده می شود که از میان ائمه نه گانه ای که از صلب امام حسین علیه السلام هستند حضرت مهدی علیه السلام دارای خصوصیات و ویژگی های خاصی هستند که باعث برتری ایشان بر بقیه ائمه علیهم السلام می شود.

پس مقام حضرت مهدی علیه السلام بعد از اصحاب کساء می باشد؛ چرا که ادله و براهینی که برای امامت ایشان اقامه شده بیشتر از ادله ای است که برای ائمه دیگر از صلب امام حسین علیه السلام اقامه شده است. از شدت و کثرت دلائل و براهین، سلسله مراتب حجیت به دست می آید، هر جا که بیانات و براهین بیشتر و زیادتر باشد حجیت آن مقام بیشتر خواهد بود.

به شکل دیگری هم می توان این مطلب را تقریر کرد و آن اینکه فضائل و شئون حجج مختلف است؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عین اینکه خاتم و سید انبیا هستند، مقام امامت را هم دارند، منتها ایشان امام برای ائمه علیهم السلام می باشند؛ بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مقام نبوت و رسالت و امامت را دارا می باشند، به همین دلیل ائمه علیهم السلام تابع و مطیع و تسلیم اوامر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشند همان طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تابع و مطیع و تسلیم اوامر حضرت حق جل و علا می باشد.

امام رضا علیه السلام می فرماید: ... به درستی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنچه را

خدا حلال کرده بود حرام نکرد و آنچه را هم خدا حرام کرده بود حلال نکرد، و هیچ فریضه و حکمی از احکام خدا را با رأی خود تغییر نداد، در همه احکام تابع و تسلیم رأی خدای تبارک و تعالی بود. می فرماید:

﴿جز آنچه را که به سوی من وحی می شود پیروی نمی کنم﴾^۱ فقط دستورات الهی را برای مردم بیان می فرماید و تبلیغ رسالت او می کند.

راوی به امام علیه السلام می گوید که: شما احادیث و احکامی را از پیامبر نقل می کنید که در قرآن نیست ولی در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد. بعد روایتی خلاف روایت قبل به ما می رسد که موجب تعارض می شود. حضرت علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از چیزهایی نهی کردند که آن نهی موافق با نهی خدا بود و به چیزهایی امر کردند که آن امر موافق امر خدا بود. آنچه از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی شده است حرام است؛ و اگر بر خلاف نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی باشد نباید به آن حدیث عمل شود. همچنین است اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به عملی امر فرموده باشد نباید به حدیثی که آن عمل را نهی می کند عمل کرد؛ چون ما نمی توانیم به خلاف رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کنیم و ما هم بر خلاف رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمانی نمی دهیم مگر در موقع خوف و ضرورت چرا که ما تابع رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم.^۲

این سلسله همین طور ادامه دارد و محفوظ است. ممکن نیست رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلاف خدا و اوامر حضرت حق مطلبی بگوید یا عملی را

۱. قوله تعالى ﴿إِن أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ (الأنعام/ ۵۰)

۲. حر عاملی، وسائل الشیعه ۲۷/ ۱۱۴، حدیث ۲۱

انجام دهد. اساس و پایه تشریع از خداست و سنت پیامبر ﷺ از فرائض و اوامر و دستورات حضرت حق تبعیت می‌کند. سنت پیامبر ﷺ هیچ‌گاه در عرض یا مقابل قانون الهی نیست؛ بلکه تابع قانون و دستور الهی است و در درجه دوم قرار می‌گیرد، حتی تصور هم نمی‌توان کرد که دستورات پیامبر ﷺ بالاتر از اوامر الهی قرار بگیرد و همین‌طور سنن و دستورات ائمه معصومین ﷺ تابع دستورات رسول خدا ﷺ و فرامین الهی است و امکان ندارد که سنن ائمه معصومین ﷺ در تضاد با سنن الهی یا نبوی قرار بگیرد.

دایره حجیت فتوای فقها

همچنین فتاوی فقها هم تابع اوامر الهی و سنن پیامبر ﷺ و سنن ائمه معصومین ﷺ می‌باشد و امکان ندارد که فتوای فقها از فرائض الهی و سنن پیامبر ﷺ و سنن اوصیا ﷺ خارج شود، به درستی که همه فقهای مدرسه اهل بیت ﷺ یادآوری می‌کنند که تقلید و تبعیت کردن از فقیه در مواردی است که حکمش از ناحیه خدا و رسول و اوصیا معلوم نشده است. یعنی فتوای فقیه دایره محدود و مشخصی دارد که با خط قرمز مشخص شده است و این خط قرمز ضروریات واجبات احکام خدا و سنت پیامبر و سنت امامان معصوم ﷺ می‌باشد.

در نتیجه آن مواردی را که می‌دانیم که از واجبات الهی و سنن پیامبر و سنن اوصیا است فقیه نمی‌تواند از آن‌ها تجاوز کند، فقیه فقط نظرش را در همین حیطه حکم خدا و سنت پیامبر و ائمه اهل بیت ﷺ استنباط و کشف می‌کند و همه این‌ها در حیطه همین موارد ضروری است و از آن

خارج نمی‌شود.

چه بسیار گمان شده که در کلام علمای اصول به هم ریختگی و اختلال وجود دارد، چون آن‌ها از طرفی می‌گویند که اجماع فقها اگر معصوم در آن نباشد حجت نیست، و از جهت دیگری می‌گویند فتوای فقیه حجت است. چگونه فتوای فقیه به تنهایی حجت است در حالی که اجماع مجموعه فقها بر یک حکم اگر معصوم در آن اجماع نباشد حجت نیست؟ آیا این تناقض نیست؟

توهم وجود تناقض و به هم ریختگی مرتفع می‌شود اگر در دایره حجیت فقها دقت کنیم. فتوای فقیه اگر در غیر عقائد و غیر ضروریات باشد و فقیه با استناد به موازین شرعی که در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام معین شده عمل کند با این شروط حجت است. اما فتوای فقیه و حتی اجماع و اتفاق فقها بر فتوایی که مخالف ضروریات یا عقائد اصلی یا بر خلاف موازین بحث استدلالی در نزد فقیه دیگری باشد در این هنگام آن فتوا حجیت ندارد. بنابراین چنین قضایا و مسائل در حیطه حجیت فقها و اهل خبره مطرح نمی‌شود؛ بلکه باید با مراجعه به برهان و بدیهیات و ضروریات بین دو حیطه حجیت فرق گذاشت چرا که اگر با دقت نظر به مسائل نگاه کنیم متوجه می‌شویم که بین هر دو حجیت تفاوت وجود دارد.

به عنوان مثال: فقیه نمی‌تواند وجوب نماز را بردارد، حتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم نمی‌تواند مثل این وجوب را بردارد؛ چون این وجوب در حیطه فرائض خداوندی قرار دارد و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خاطر محدودیتی که

دارد نمی‌تواند روی آن تأثیر داشته باشد، اصل وجوب نماز و روزه و باقی واجبات ضروری از فرائض خداوندی است، همان‌طور که دو رکعت اضافه شده در نمازهای چهار رکعتی از سنت‌های پیامبر است. این سنت پیامبر ﷺ در تحت اشراف و سایه واجبی از واجبات خداوندی قرار گرفته است که آن وجوب نماز است. همین‌طور سنن ائمه معصومین ﷺ هم در اشراف و سایه فرائض الهی و سنت پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد، یعنی آن سنت‌ها هم از احکام الهی و سنن نبوی تجاوز نمی‌کند، همچنین است فتوای فقها. به عنوان مثال: فتوای فقها در حرمت زنا و لواط و ربا از فرائض الهی و سنن نبوی و روش ائمه ﷺ تجاوز نمی‌کند و در همین حیطه می‌باشد.

معنای «دین جدید»

کسی که با این ترتیب و محدوده آشنا نباشد امکان دارد در فهم برخی روایات دچار مشکل و اشتباه شود. مانند روایت دین جدید که حضرت باقر ﷺ فرمود: حضرت حجت ﷺ به امر جدید و کتاب جدید و قضای جدید قیام می‌کند، با شدت با عرب برخورد می‌کند، فقط با شمشیر جلو می‌رود، از کسی تقاضای توبه نمی‌کند، و از هیچ سرزنی در راه خدا واهمه ندارد.^۱

چنین فردی از این روایت این‌طور می‌فهمد که حضرت مهدی ﷺ در وقت ظهورش با دین جدید و قرآن جدید می‌آید و به چیز جدیدی دعوت می‌کند، این‌طور نتیجه می‌گیرد که امام وجوب نماز و زکات و

حج را بر می‌دارد و فواحش و ربا را حلال می‌کند و امر به قطع رحم خواهد نمود. این محال است و امام چنین کاری نخواهد کرد؛ امام امر و نهی می‌فرماید و از امر و نهی الهی و امر و نهی رسول او تخلف نخواهد کرد. این همان غلو در مورد ائمه علیهم‌السلام می‌باشد؛ چون معنی غلو درباره ایشان این است که معتقد باشیم که آن‌ها شریعت جدیدی خواهند آورد که شریعت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را رد می‌کند، بلکه باید بگوییم: آن‌ها تسلیم و تابع و مطیع خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند.

اعتقاد صحیح به امامت اهل بیت علیهم‌السلام این است که بگوییم: آن‌ها امامان منصوب از طرف خدا می‌باشند و آن‌ها جانشین خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده و با عالم غیب در ارتباط می‌باشند ولی پیامبر نیستند، و بنابراین شریعتی غیر از شریعت رسول ندارند و از دایره شریعت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خارج نمی‌شوند.

چگونه تصور می‌شود که شخصی به یک روایت یا دو روایت یا حتی ده یا صد روایت چنگ بزند و گمان کند که با توجه به این روایت‌ها و تفسیر غلط آن‌ها، حضرت مهدی علیه‌السلام دین جدیدی می‌آورند که بر طبق ضوابط و قالب‌های حجیت نمی‌باشد و آن حضرت العیاذ بالله محرماتی را که خدا و رسولش حرام کرده‌اند مباح می‌کند، و امر به ترک واجباتی می‌کند که خدا واجب کرده است، چگونه چنین تصویری ممکن است و کدام عاقل این را قبول می‌کند؟

بلکه حتی اگر فرض کنیم که حضرت با دین جدیدی می‌آید، حتماً باید آن دین منظم و منضبط در ضمن مراتب و قالب‌های حجیت بوده

باشد. در غیر این صورت گمراهی و به انحراف انداختن خواهد بود، همان طور که در زمان غیبت صغری فرقه‌های منحرف و گمراه زیادی به وجود آمدند که شیخ طوسی رحمته الله^۱ نام آن‌ها را ذکر کرده است، مانند شلمغانیه و شریعیه و..... و این فرق به وجود نیامدند مگر به خاطر خلط مباحث و عدم شناخت و معرفت به مراتب حجیت، هم خودشان گمراه شدند و هم باعث گمراهی جمعی شدند با این تصور که حجیت امام بالاتر از حجیت رسول خداست.

توسل و سلسله مراتب حجیت

چگونه تصور کنیم که مدرسه‌ای از مدارس اسلامی با یک خبر یا روایت که فرض می‌کنیم سندش هم درست است و از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده است، قرآن را رد می‌کند و آنچه را خدا واجب کرده حرام می‌کند. مثلاً بعد از این که ثابت شد که قرآن کریم به توسل به پیامبر دعوت می‌کند و این توسل را از ارکان و اصول ایمان قرار می‌دهد، در آیه ﴿و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند. و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند﴾^۲ قسمتی از آیه را قبول می‌کنند و توسل را تحریم می‌کنند به خاطر روایاتی که به پیامبر نسبت می‌دهند،

۱. طوسی، الغیبه/ ۲۶۷

۲. قوله تعالى ﴿و ما أرسلنا من رسول إلا لیطاع بإذن الله و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤک فاستغفروا لله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً﴾ النساء/ ۶۴

در حالی که توسل باب معنوی برای طلب استغفار از خداست، بلکه توسل به پیامبر و آل پیامبر علیهم السلام از ارکان دین می باشد.

در همین آیه قرآن امر به توسل به پیامبر می‌کند. عبارت **﴿جَاوِزْ﴾** معنای عرفی آن عبارت است: یا رسول الله به تو پناه آوردم و دست نیاز به سویت دراز می‌کنم. این همان توجه و توسل به خدای تعالی است منتها نه به صورت مستقیم بلکه به واسطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. به همین خاطر قرآن کریم به توسل و توجه ولو از راه دور امر می‌کند. مگر نه این است که تمامی مسلمین در نماز می‌گویند: **السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته**، همه آن‌ها به رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب می‌کنند. (کاف خطاب) در زبان عربی برای مخاطب حاضر استعمال می‌شود. این سلام یکی از ضروریات مسلمین می‌باشد بلکه در یکی از مهم‌ترین افعال توحیدی که نماز باشد قرار داده شده تا خطاب و توسل و توجه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در همه مسلمین نهادینه شود.

همانطور که فقهای ما مانند شیخ طوسی و مفید و سید مرتضی و شیخ صدوق و حلبی و ابن ادریس و ابن زهره و سلار رحمتهما الله و همه قدا به استحباب سلام بر ائمه معصومین علیهم السلام به این شکل فتوا داده‌اند که بعد از سلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شود: **السلام على الأئمة الراشدين المهديين من آل طه و ياسين**.^۱ بنابراین همه مسلمانان در نیاز با سلام به پیامبر صلی الله علیه و آله به ساحت آن حضرت توجه می‌کنند و از حال نیاز هم خارج نمی‌شوند، و این توجه از ضروریات مسلمین است.

آیه شریفه ﴿و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند﴾^۱ نیز به مسلمانان دستور می دهد که حتماً برای توسل به خدا و استغفار ابتدا باید متوجه و متوسل به باب الله و طریق الله یعنی پیامبر اکرم ﷺ بشوند و بعد از آن به ساحت ربوبی توجه کنند. خدای سبحان می فرماید: ﴿و نیکی آن نیست که از پشتِ خانه ها درآید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه ها از در [ورودی] آن ها درآید، و از خدا بترسید، باشد که رستگار گردید﴾.^۲

پیامبر اکرم ﷺ بزرگ ترین باب الله و راه ورود به ساحت ربوبی می باشد، و علی بن ابی طالب علیه السلام باب الرسول و راه ورود به ساحت پیامبر اکرم ﷺ می باشد. پیامبر اکرم ﷺ مکرر فرمود که: من شهر حکمت و علمم و تو یا علی درب آن هستی.^۳ پس هر کس که می خواهد به حکمت و علم دست پیدا کند باید از در آن وارد شود. بنابراین با شرفیاب شدن در محضر وصی پیامبر اکرم ﷺ می توانیم به محضر پیامبر اکرم ﷺ شرفیاب شویم و با شرفیاب شدن در محضر پیامبر ﷺ و التماس و توسل و توجه به آن حضرت می توانیم به ساحت ربوبی وارد شده و متوجه حضرت حق شویم.

همچنین در این سخن خدای متعال که ﴿و چون بدیشان گفته شود:

۱. قوله تعالى ﴿و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا لله﴾ النساء / ۶۴
 ۲. قوله تعالى ﴿ليس البر بأن تأتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى وأتوا البيوت من أبوابها واتقوا الله لعلكم تفلحون﴾ البقرة / ۱۸۹
 ۳. قوله صلى الله عليه وآله: أنا مدينة الحكمة وأنت يا علي بابها. [صلوق، الامالي / ۴۷۲]

بیاید تا پیامبر خدا برای شما آموزش بخواهد، سرهای خود را برمی گردانند، و آنان را می بینی که تکبرکنان روی برمی تابند؟^۱ پیامش این است که بی واسطه به سوی خدا نیاید، بلکه ابتدا باید بر پیامبر ﷺ وارد شوید و او شفیع شما شود و به واسطه پیامبر ﷺ با خدا ارتباط بگیرید، ولی منافقین چه می کردند؟ قرآن خبر می دهد که آنها روی از پیامبر ﷺ می گردانند و توسل و توجه به آن حضرت نمی کردند، آنها موحد نبودند بلکه مستکبر بودند و غرور و کبر داشتند.

استکبار صفت و روش شیطان لعین است؛ چرا که او تکبر کرد و وقتی دستور سجده بر آدم ﷺ صادر شد او تمرد کرد و گفت ﴿آیا برای کسی که از گل آفریدی سجده کنم؟﴾^۲ پس سنت شیطان کبر و ورزیدن از توسل و توجه به حجت خدا می باشد.

خدای تعالی می فرماید: ﴿و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید. [آن گاه] فرمود: آیا اقرار کردید و در این باره پیمان را پذیرفتید؟ گفتند: آری، اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم. پس، کسانی که بعد از این [پیمان] روی برتابند آنان، خود، نافرمانانند﴾.^۳ این آیات سوره آل عمران به ما خبر

۱. قوله تعالى ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ المنافقون/ ۵

۲. قوله تعالى ﴿قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا﴾ الإسراء/ ۶۱

۳. قوله تعالى ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ

می دهد که انبیا علیهم السلام هم به شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این مقام رسیده اند.

همچنین در آیاتی از سوره اعراف این طور آمده است ﴿در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از [پذیرفتن] آن ها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی گشایند و در بهشت در نمی آیند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود. و بدینسان بزهکاران را کیفر می دهیم﴾.^۱ در این آیه هم بیان شده است که بدون توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ مسلمانی وارد بهشت نمی شود و عقیده اش رفعت و ارزش پیدا نمی کند. آیه می فرماید تکذیب کردند و استکبار ورزیدند نه اینکه فقط تکذیب کردند. تکذیب و استکبار ورزیدن شان در مقابل انبیا و رسل و اولیای الهی علیهم السلام بود که این ها خود از آیات بزرگ الهی بودند.

خدای سبحان می فرماید ﴿و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم و آن دو را در سرزمین بلندی که جای زیست و [دارای] آب زلال بود جای دادیم﴾.^۲ و بالاترین و بزرگ ترین آیه خدا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام می باشند. قرآن کریم این طور تعبیر می کند که ﴿استکبروا عنها﴾ تعبیر نمی کند که استکبروا علیها فرق بین

رسول مصلق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال أقررتم و أخذتم علی ذلکم إصری قالوا أقررنا قال فاشهدوا و أنا معکم من الشاهدین، فمن تولى بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون ﴿آل عمران/ ۸۱ - ۸۲

۱. قوله تعالى ﴿إن الذين كذبوا بآياتنا و استكبروا عنها لا تفتح لهم أبواب السماء و لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل فی سم الخياط و كذلك نجزي الجرمین﴾ الأعراف/ ۴۰

۲. قوله تعالى ﴿و جعلنا ابن مريم و أمه آية و آویناهما إلى ربوة ذات قرار و معین﴾ المؤمنون/ ۵۰

استکبار ورزیدن بر آن و استکبار ورزیدن از آن چیست؟ در کتاب‌های ادبیات و لغت آمده است که برای اینکه یک فعل معنای فعل دیگری را هم در برداشته باشد با اداتی که بیان کننده این معناست آورده می‌شود، پس معنا در اینجا کبر ورزیدن و جلوگیری از آن می‌باشد. قرآن می‌گوید: به درستی که آن‌ها استکبار ورزیدند و از توسل و توجه به پیامبر اکرم ﷺ جلوگیری کردند^۱ همان‌طور که شیطان لعین از آیات و فرامین الهی استکبار ورزید.

بالاترین آیه خدا، پیامبر اکرم ﷺ است و توسل و توجه و خضوع به آیات الهی و حجج الهی مهم‌ترین شرط و رکنی است که باعث باز شدن درهای آسمان در برابر عقیده و عمل انسان می‌شود: ﴿هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود، و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد﴾.^۲

بالا رفتن و برداشته شدن حجب و مانع‌ها مشروط به خضوع و توسل به پیامبر اکرم ﷺ و آیات و حجج الهی است. مستکبر از آیات الهی محال است که وارد بهشت شود، همان‌طور که قرآن هم تعبیر کرده است: ﴿مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود﴾^۳ بنابراین نجات پیدا نمی‌کنیم و ایمان قبول نمی‌شود مگر این که به فریضه‌ای از فرائض قرآن کریم یعنی توسل و توجه به مقام نبوی مؤمن شده و عمل نمائیم.

۱. قوله تعالى ﴿لَوْ اَرٰوْهُمْ يَصْلُوْنَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُوْنَ﴾ المنافقون/ ۵

۲. قوله تعالى ﴿مَنْ كَانَ يَرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیْعًا اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیْبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ﴾ فاطر/ ۱۰

۳. قوله تعالى ﴿حَتّٰی یَلْجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ﴾ الأعراف/ ۴۰

بازگشت به بحث «دین جدید»

با توجه به این توضیحات می‌توانیم روایتی را بفهمیم که می‌گفت: حضرت مهدی علیه السلام دین جدیدی می‌آورد. یعنی آنچه که در مورد واجبات الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در این سال‌های غیبت و عدم ظهور حجت خدا بدعت و تغییر ایجاد شده است با ظهور حضرت این تغییرات از بین می‌رود و آنچه حکم الهی و سنت نبوی بوده است پیاده و اجرا می‌گردد.

در دعای ندبه می‌خوانیم: کجاست آن‌که برای تجدید و احیای مستحبات و واجبات ذخیره شده است؟ کجاست آن انتخاب شده‌ای که ملت و شریعت را بر می‌گرداند؟ کجاست آن احیا کننده کتاب و حدود الهی؟ کجاست آن زنده کننده معالم دین و اهل دین؟^۱

همچنین در دعای عهد می‌خوانیم: خدایا او را تجدید کننده احکام تعطیل شده کتابت و محکم کننده شاخص‌های دین و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار ده.^۲

در دعای افتتاح هم می‌خوانیم: خدایا او را دعوت کننده به کتابت و قیام کننده به دینت قرار بده.^۳

همچنین در دعای زمان غیبت که از خود حضرت روایت شده

۱. قوله عليه السلام: أين المدخر لتجديد الفرائض والسنن، أين المستخير لإعادة الملة و الشريعة، أين المؤمل لإحياء الكتاب و حدوده، أين محيي معالم الدين و أهله.

۲. قوله عليه السلام: و مجددا لما عطل من أحكام كتابك و مشيدا لما ورد من أعلام دينك و سنن نبيك.

۳. قوله عليه السلام: اللهم اجعله الداعي إلى كتابك و القائم بدينك.

می‌خوانیم: به وسیله او تجدید کن آنچه از دین تو از بین رفته است، و آن قسمت هایی از حکم تو و سنت تو که تبدیل یافته به وسیله او اصلاح کن، به طوری که دینت به دست آن حضرت به شکلی تازه و صحیح و بدون هیچ کجی و بدعتی بازگردد،^۱ و موارد دیگری که در سایر ادعیه وارد شده است.

در حقیقت در این توسلات می‌گوییم او دین را زنده می‌کند و به کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ و سیره ائمه معصومین علیهم‌السلام عمل می‌کند. ما مانند افرادی که از برخی روایات بد فهمیده‌اند نمی‌گوئیم او قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از بین می‌برد.

بنابراین با مد نظر قرار دادن ترتیب حجیت حجج و شناخت مراتب صلاحیت آن‌ها، روایت را به شکل صحیح می‌فهمیم، ولی وقتی مراتب حجیت و دلایل دین برای ما خلط شود بی‌مبنائی و کج فهمی در بصیرت و معرفت وارد می‌شود، و در نهایت به نتایج غلط رسیده و به توهّمات و ظلمات لغزیده و از دین خارج می‌شویم.

بنابراین ترتیب حجیت در منظومه حجج، ترتیبی است که نه از بین می‌رود و نه چیزی از آن جا به جا می‌شود. توحید خدای تعالی بر اساس موازن عقلی و بدیهیات عقلی در بالاترین مرتبه حجج است. نبوت هر پیامبری باید از خلال توحید خدای تعالی اثبات شود، پس نبوت انبیا حتماً در هیمنه توحید خدای تعالی است. همچنین امامت هر

۱. قوله عليه السلام: و جلد به ما امتحی من دینك و أصلح به ما بدل من حکمك و غیر من سنتك حتی يعود دینك به و علی ید غضا جلدنا صحیحا لا عوج فیہ و لا بدعة معه.

امامی نسبت به نبوت انبیا و حجیت هر فقیهی نسبت به ائمه علیهم السلام همین طولیت را دارد.

این ترتیب حجیت و مراتب آن، یک ترتیب هرمی است؛ ابتدا بدیهیات عقلی، بعد توحید خدا، بعد نبوت انبیا، سپس وصایت اوصیا، بعد از آن نواب خاص و در مرحله بعد نواب عام هستند.

ترتیب حجیت ائمه علیهم السلام

برخی از افراد از چرایی نظام حجیت و منظومه حجج می پرسند که با توجه به مباحث پیشین و نیز حکمت خدای سبحان از آفرینش جهان می فهمیم که خدای تعالی می خواهد که همه خلق در مسیر تکامل و تحصیل رضای او گام بردارند، و شیطان هم وسائل و ابزار گمراهی مردم را در راهی قرار داده که خدای سبحان برای آن ها معین کرده است تا آن ها را از پیمودن این مسیر باز داشته و منحرف نماید. به همین دلیل برای پیمودن این مسیر و اتصال به حق و عالم غیب، احتیاج به کانال و طریق داریم، و این مسیر و کانال حتماً باید مسیر قابل اطمینان و اعتمادی باشد که عبارت است از کانال معصومین علیهم السلام.

پس سید الانبیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها کانال و راهی است که قدرت اتصال و ارتباط به عالم غیب و عالم حق را دارا می باشد و با اتصال او عالم ملک به عالم ملکوت متصل می شود و انسان ها با خالق خود مرتبط می گردند. آن چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خدای تعالی دریافت می کند از آن چه به واسطه جبرئیل علیه السلام و روح القدس به حضرت می رسد بزرگ تر

و عظیم تر است. روایاتی داریم که در آنها این طور آمده است که در اثر عظمت این ارتباط حالت بی حالی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست می داد. در روایات دیگری آمده است که این حالت در زمانی بوده است که حضرت به طور مستقیم با خدا در ارتباط بوده است و هیچ مَلْکی واسطه ارتباط نبوده است، مانند روایتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «من» با خدای سبحان ارتباطی دارم که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل به این حد نرسیده است.^۱ در برخی روایات به جای «من» تعبیر «ما» آمده است که اشاره دارد که چنین حالتی برای اهل بیت علیهم السلام هم بوده است.

برای تأیید آن چه گفتیم می توان به روایاتی که ذیل آیه ۶۰ سوره اسراء آمده اشاره کرد که در آنها آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دیدند که بنی امیه و بنی مروان علیهم اللعنه بر منبر حضرت بالا رفته اند. حضرت از این خواب غمگین شدند، جبرئیل علیه السلام نازل شد و از سبب اندوه حضرت پرسید؟ حضرت خواب را نقل کردند. جبرئیل علیه السلام گفت: من در این مورد چیزی نمی دانم، عروج کرد و آیه ۶۰ سوره اسراء در این مورد نازل شد که ﴿وَأَن رَّوَيْبِيُّ رَا كَهْ بَهْ تَوَ نَمَائِنْدِيم، وَ [نِيز] أُنْ دَرِخْت لَعْنَتْ شَدَهْ دَرِ قُرْآنْ رَا جَزْ بَرَايْ أَرْمَائِشْ مَرْدَمْ قَرَارْ نَدَادِيم.﴾^۲ نتیجه می گیریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدون وساطت جبرئیل و دیگر ملائکه، با عالم غیب ارتباط مستقیم هم دارد.

۱. مجلسی، بحار الانوار ۱۸ / ۳۶۰

۲. قوله تعالى ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أُرِيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ﴾ الإسراء / ۶۰

مراتب حجیت ائمه علیهم السلام

بنابر این حجیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از حجیت خدا قرار می گیرد و بر حجیت ائمه معصومین علیهم السلام مقدم می شود، بعد حجیت ائمه معصومین علیهم السلام می آید و حجیت معصومین مقدم بر حجیت جمیع انبیا و مرسلین و ملائکه مقرب است. در زیارت جامعه به این حقیقت اشاره شده است: شما را به شریف ترین جایگاه مکرمین و بالاترین منازل مقربین و والاترین درجات مرسلین رسانید؛ به جائی که هیچ دنبال کننده ای به آن نرسد، و هیچ بالا رونده ای بر آن دست نیابد، و هیچ سبقت گیرنده ای بر آن پیشی نگیرد، و هیچ خواهانی به آن چشم طمع ندوزد، چندان که هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسل و صدیق و شهید و عالم و جاهل و فرومایه و بلند پایه و مؤمن درستکار و فاسق بدکار و ستمگر سرکش و شیطان نافرمان پلید و هیچ مخلوقی شاهد در میان این جمع باقی نماند مگر آنکه خدا جلالت امر شما و عظمت قدر شما و بزرگی شأن شما و کمال نور شما و صدق مراتب شما و ثبات مقام شما و شرف محلّ شما نزدش و گرمی بودنتان بر او و خصوصیاتتان در بارگاه او و قرب منزلتان نسبت به او را به ایشان بشناساند.^۱

۱. قوله عليه السلام: قبلغ الله بكم أشرف عل المكرمين وأعلى منازل المقربين وأرفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لاحق ولا يفوقه فائق ولا يسبقه سابق ولا يطعم في إدراكه طامع حتى لا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا صدیق ولا شهيد ولا عالم ولا جاهل ولا دني ولا فاضل ولا مؤمن صالح ولا فاجر طالح ولا جبار عنيد ولا شیطان مرید ولا خلق فيما بین ذلك شهيد إلا عرفهم جلالة أمرکم وعظم خطرکم و کبر شأنکم و تمام نورکم و صلق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصتکم لیه و قرب منزلتکم منه.

از اینجا معنای سخن امیرالمؤمنین (ع) روشن می شود که فرمود: ما را خدا ننماید و بنده بدانید و هر چه خواستید در مورد فضائل ما بگوئید.^۱ و همچنین معنای فرمایش امام ششم (ع) را می فهمیم در جواب فردی که از مقام حضرت پرسید، و ایشان فرمود: ما خزائن علم خدا و زبان گویای وحی الهی و جمعی معصوم هستیم که خدا امر به اطاعت از ما و نهی از مخالفت با ما فرموده است، ما حجت های خدا بر همه خلایق هستیم.^۲

البته حجیت ائمه (ع) ترتیب خاص دیگری هم دارد به این بیان که هر امام برای امام بعد حجت است، [یعنی اگر در یک مقطع زمانی دو امام باشند، مثل زمان امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، امام اول بر امام بعد حجیت دارد]. با اینکه ائمه معصومین همه حجت هستند اما نسبت به یکدیگر حجیت طولی دارند این حجیت از رسول خدا (ص) شروع می شود و به مهدی منتظر (ع) پایان می یابد.

روایتی را کلینی (ع) روایت کرده که هیچ چیزی از ناحیه خدای سبحان نازل نمی شود مگر اینکه ابتدا بر پیامبر اکرم (ص) و سپس بر امیرالمؤمنین (ع) و بعد بر امام حسن (ع) و بعد امام حسین (ع) همین طور تا حضرت مهدی (ع) بر همه ائمه (ع) عرضه می شود.^۳ حضرات معصومین (ع) به منزله یک کانال واحد هستند و امامی که زمان امامت اوست امامتش فعلیت و حجیت دارد. حضرت صادق (ع) در روایتی

۱. برسی، مشارق انوار الیقین / ۱۰۱

۲. کلینی، الکافی / ۱، ۲۶۹، حدیث ۶

۳. کلینی، الکافی / ۱، ۲۵۵، حدیث ۴

فرمود: حب و ولایت من به امیرالمؤمنین علیه السلام برای من مهم‌تر و دوست داشتنی‌تر است از نسبتی که من با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارم.^۱ و نظیر همین بیان را حضرت کاظم علیه السلام دارند که حضرتش فرمود: طاعت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد در حالی که خود حضرت مقام امامت و حجیت را دارا بود.

بنابراین هرم رهبری و امامت و ولایت در این سلسله محفوظ می‌باشد و امامت و رهبری و ولایت ائمه سابق همیشه فعلیت دارد، مانند حجیت خدای تعالی که با وجود حجیت انبیا و اوصیا باز حجیت حضرت احدیت ثابت و جاری است. همین قاعده در حجیت باقی حجج هم ساری و جاری است، یعنی حجت بالاتر حتی با وجود حجت پایین‌تر همیشه حجیتش باقی است.

اجتماع حجت‌ها در زمان رجعت

از اینجا شبهه‌ای که برخی در بحث رجعت عنوان کرده‌اند پاسخ داده می‌شود که چگونه در دولت حضرت مهدی علیه السلام حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام برمی‌گردند؛ چون افضلیت و برتری این حضرات بر حضرت مهدی علیه السلام بدیهی و روشن است. بنابراین امامت حضرت مهدی علیه السلام با وجود حجج بالاتر از ایشان چگونه توجیه می‌شود؟

در پاسخ می‌گوییم که امامت فعلی برای حضرت مهدی علیه السلام بدین معنا نمی‌باشد که حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بر

حضرتش اشراف نداشته باشند، و این مطلب از جمله‌ای از روایات و دلائل قرآنی برداشت می‌شود که ولایت رسول خدا ﷺ و ولایت امیرالمؤمنین و حسین ﷺ با انتقال این حضرات به عالم برزخ و آخرت از بین نمی‌رود، بلکه سلسله حجیت و ولایت محفوظ و باقی می‌ماند، و بنابراین ولایت و اطاعت از پیامبر ﷺ بر هر امامی لازم است، همان‌طور که حضرت صادق (ع) در بیانی فرمود: می‌بینم حضرت مهدی (ع) را که بر منبر کوفه نشسته است در حالی که در اطرافش سیصد و سیزده نفر از اصحابش به عدد اهل بدر حضور دارند و آن‌ها اصحاب برتر او و حکام خدا روی زمین هستند. حضرت مهدی (ع) از قبایش نامه و نوشته‌ای که با طلا مهر شده است بیرون می‌آورد که سفارشی از طرف رسول خدا ﷺ است. وقتی آن را می‌خواند یارانش مانند گوسفند وحشت زده فرار می‌کنند و فقط یک نفر به عنوان وزیر و یازده نفر نقیب به تعداد نقیبان بنی اسرائیل باقی می‌مانند. این‌ها در سراسر زمین می‌گردند و جز او ملجا و پناهی نمی‌یابند و دوباره به طرف حضرتش باز می‌گردند. به خدا قسم من می‌دانم که به آن‌ها چه می‌گوید که سبب کفرشان می‌شود.^۱

این سلسله مراتب نظیر تشکیلات حکومتی امروزی است که نخست وزیر اداره امور را در دست دارد با توجه به اینکه رئیس جمهور این قدرت را در اختیار او قرار داده است و نخست وزیر باید از او اطاعت کند بلکه دستورات نخست وزیر بدون تأیید رئیس جمهور

حجیت ندارد.

بنابراین ما باید امامت را به عنوان یک تشکیلات منظم در نظر بگیریم، نه به معنای یک فرد واحد، بلکه یک گروه و سازمان کاملی است که عبارت است از سلسله حجج که هر حجتی بر حجیت بعد از خود اولویت و ولایت دارد و امام مباشر و فعلی که حجیت دارد، امام و حجت برتر نیست، بلکه امام قبل از او به او اولویت و حجیت دارد.

A decorative rectangular border with ornate floral and scrollwork patterns at the corners and midpoints.

مردان عصر ظهور

ترجمہ
رضا آسودہ

انقطاع نیابت خاصه

بحث از انقطاع نیابت خاصه، در بین بزرگان امامیه بسیار مورد توجه قرار گرفته است. از علمای عصر ائمه نخستین گرفته تا علمای عصر غیبت صغری مثل کلینی و علی بن بابویه و سعد بن عبدالله اشعری و نوبختی، و تا دسته اول از علمای عصر غیبت کبری مثل صدوق و ابن قولویه و نعمانی و محمد بن حسن خزاز و در طبقه بعد، شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و کراجکی و همین طور دیگر علما و بزرگان شیعه در هر طبقه، این بحث را در کتاب‌هایشان مطرح کرده‌اند.

ادله انقطاع نیابت خاصه

این مطلب را از طوائفی از روایات به ودیعه گرفته‌اند که در اینجا به گوشه‌ای از این ادله اشاره می‌کنیم.

دلیل اول: توقیع مبارک

توقیعی از ناحیه مقدسه حضرت حجت علیه السلام شش روز قبل از وفات

علی بن محمد سمري (نايب چهارم) به دست او رسيده است.

ابو محمد حسن بن احمد مکتب می گوید: سالی که شيخ علی بن محمد سمري وفات کرد، من در بغداد بودم و چند روز پيش از وفاتش نزد او حاضر شدم. توقيعی را برای مردم عرضه کرد که متن آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم، ای علی بن محمد سمري بشنو، خدا اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند. تو شش روز دیگر خواهی مرد. پس خود را برای مرگ حاضر کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفات تو جای تو قرار گیرد؛ زیرا قطعاً غیبت تامه واقع گردیده و ظهوری نیست مگر بعد از اذن خدای عزوجل و آن بعد از مدت طولانی و قساوت دل‌ها و پر شدن زمین از ظلم و جور واقع خواهد شد. کسانی از شیعیان من می‌آیند و ادعای مشاهده می‌کنند، پس بدانید هرکس پيش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، دروغگو و افترا زن است. ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم.

ابو محمد گوید: از این نسخه رونویسی کردیم و از نزد او بیرون آمدیم و چون روز ششم فرا رسید، بازگشتیم و او را در حال احتضار دیدیم. به او گفته شد: وصی شما کیست؟ گفت: برای خدا امری است که او خود رساننده آن است. وبعد درگذشت و این آخرین کلامی بود که از او شنیده شد. رحمت حق و رضوانش بر او باد.

سند توقيع

این توقيع شريف را شيخ صدوق در کمال الدین^۱ و شيخ طوسی در

الغیة^۱ و طبرسی در الاحتجاج^۲ و راوندی در الخرائج و الجرائح^۳ روایت کرده‌اند، که البته راوندی از صدوق و شیخ طوسی از جمعی از اساتیدش و آن‌ها از صدوق و ایشان از حسن بن احمد مکتب نقل کرده‌اند.

صدوق مستقیماً از ابو محمد حسن بن احمد مکتب که استاد ایشان بوده نقل کرده و نیز در کتاب کمال الدین برایش ترحم کرده که این نشانه جلالت قدر حسن بن احمد است.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه - در جایی که متذکر بیان حال نواب خاص و مخصوصاً نایب چهارم جناب سمري شده است - پنج روایت را به پنج طریق برای انقطاع نیابت خاصه ذکر می‌کند که یکی از آن طرق این است: محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) و حسین بن عبيدالله (غضائری) و هر دو آن‌ها از ابو عبدالله محمد بن احمد صفوانی (شاگرد کلینی و معاصر با نایب چهارم جناب سمري) روایت کرده‌اند که او گوید: شیعیان نزد جناب سمري حضور داشتند و ایشان به احدی بعد از خودشان وصیت نکردند.

این سند، صحیح اعلائی است بلکه صدورش قطعی است.

دلالت توقيع شريف

حال به نحوه دلالت این توقيع شريف بر مدعا - که انقطاع نیابت در

۱. طوسی، الغیبه/ ۳۹۵

۲. طبرسی، الاحتجاج ۲/ ۴۷۸

۳. راوندی، الخرائج و الجرائح ۳/ ۱۲۸

زمان کبری بود - می‌پردازیم. دو فقره از روایت بر مدعا دلالت دارد.

فقره اول: خودت را برای مرگ مهیا کن و به احدی وصیت نکن که پس از وفات تو جای تو قرار گیرد؛ زیرا که قطعاً غیبت تأمه واقع شد و ظهوری نیست مگر بعد از اذن خدا» به روشنی گویای این است که سفیر چهارم از وصیت و قرار دادن کسی به جای خویش، نهی شده است.

همچنین فقره «به تحقیق غیبت تأمه واقع شده» دلالت می‌کند بر این که دوره نواب اربعه، دوره غیبت تام نبوده، بلکه نواب اربعه حلقه وصل بین شیعیان و امام بودند. اما در دوره غیبت کبری نیابت خاصه منقطع می‌شود و تا زمان صیحه آسمانی و سفیانی ظهور محقق نمی‌شود.

فقره دوم: «و به زودی کسانی نزد شیعیان می‌آیند و ادعای مشاهده می‌کنند، پس بدانید که هرکس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، دروغگو و افترا زننده است.»

ظاهراً مراد از مشاهده مذکور، همان نیابت و وساطت بین خلق و امام است، به قرینه ساختار کلام که در مورد نیابت است و صدور این توقیع برای نایب چهارم؛ چرا که حضرت او را از تعیین جانشین نهی کردند، مخصوصاً که ادعای نیابت در حقیقت به معنای ادعای وساطت بین امام و مردم است.

پس این توقیع شریف - که همه طایفه امامیه بر آن اتفاق نظر دارند - تصریح دارد بر این که نیابت خاصه منقطع است تا زمان صیحه آسمانی؛ که از علامات حتمی ظهور است و در همان سال ظهور واقع می‌شود.

آن صیحه همانطور که در روایات ما آمده^۱ به این شکل است: آگاه باشید همانا حق با علی و شیعیان اوست، و در آخر روز شیطان از روی زمین فریاد کند: آگاه باشید که حق با عثمان و شیعیان اوست و آنگاه است که اهل باطل به شک افتند.

در بعضی از روایات ما آمده که این ندای آسمانی در ماه رمضان است و در بعضی دیگر آمده که این ندا در ماه رجب است.^۲ ظاهراً ما با ندهای متعددی با مضامین مختلف مواجه هستیم و هر دسته از روایات مربوط به ندایی خاص است.

مقتضای دلالت این توقیع شریف، نفی نیابت خاصه است تا زمانی که صیحه آسمانی در سال ظهور شنیده شود و سفیانی نیز خروج کند. لذا هر مدعی نیابت از ناحیه مقدسه و مدعی اتصال و ارتباط با حضرت، قبل از صیحه آسمانی و خروج سفیانی، قطعاً کذاب و دروغگو است و فرقی هم نمی‌کند که آن مدعی چه کسی و در چه مقامی باشد و چه اسم و چه عنوانی را یدک بکشد، همچنین فرقی نمی‌کند که محل ظهورش را کجا قرار دهد؛ یمن، خراسان یا هر جای دیگر.

مراد از خروج سفیانی هم صرف وجودش نیست بلکه منظور قیام سفیانی است و رسیدن به مرحله تشکیل دولت در منطقه شام (دمشق) و غوطه‌ور شدن در جنگ‌ها برای توسعه دولت خود.

۱. طوسی، الغیبه/ ۴۳۵، حدیث ۴۲۵؛ مجلسی، بحارالأنوار ۲/ ۲۹۰

۲. نعمانی، الغیبه/ ۱۸۶ (باب ۱۰، حدیث ۲۸)

دلیل دوم: روایات دو غیبت

روایات متواتری است که صدوق در کمال، طوسی در غیبت، نعمانی در غیبت، کلینی در کافی نقل کرده‌اند و مفادشان این است که حضرت دو غیبت دارند.

شیخ طوسی به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: آگاه باشید که برای صاحب این امر دو غیبت است؛ یکی کوتاه و دیگری بلند.^۱

نعمانی به سندش از همان حضرت نقل می‌کند: برای صاحب این امر دو غیبت است که یکی از آن دو آن قدر به درازا می‌کشد که بعضی می‌گویند مرده است، و بعضی می‌گویند کشته شده، و گروهی می‌گویند رفته است، و از اصحابش به جز افراد اندکی کسی بر امر او باقی نمی‌ماند و از جایگاهش هیچ کس چه دوست و چه بیگانه آگاهی نمی‌یابد، مگر همان خدمت‌گزاری که به کارهای او می‌رسد.^۲

دلالت این روایات

تقریب دلالت این دسته از روایات بر مدعا - که همان انقطاع نیابت خاصه باشد - همان بیانی است که نعمانی آورده: این گونه حدیث‌ها که می‌گویند برای قائم دو غیبت است، حدیث‌هایی است که نزد ما از صحت برخوردار است و خداوند گفتار امامان معصوم علیهم السلام را روشن فرموده و دلیل و برهان راستگویی‌شان را در همین روایات ظاهر ساخته

۱. طوسی، الغیبه/ ۱۶۲، حدیث ۱۲۳

۲. نعمانی، الغیبه/ ۱۷۱ (باب ۱۰، حدیث ۹)

است.

اما غیبت نخستین همان غیبتی است که در آن سفیرانی میان امام و مردم بودند که از جانب آن حضرت منصوب شده بودند. مردم آن‌ها را می‌دیدند و مطالب مبهم و کلاف‌های سر در گم احکام به دست ایشان گشوده می‌شد و به تمامی مسائل پیچیده و مشکل به وسیله ایشان از سوی آن حضرت پاسخ داده می‌شد و آن همان غیبت کوتاه بود که روزگارش سپری گردید و دوران‌ش به سر آمده است.

غیبت دوم آن است که سفیران و واسطه‌ها به اراده خداوند و تدبیر وی از میان مردم برداشته شده‌اند تا برای مدعیان، بوته آزمایش و غربال تصفیه و امتحانی دشوار باشد، چنانچه خدای متعال می‌فرماید: ﴿خدا افرادی را که به طریقه شما ایمان دارند فرو نمی‌گذارد تا آنکه ناپاک را از پاک جدا کند و خدا شما را از غیب آگاه نمی‌سازد﴾.^۱

و اکنون همان زمان است که فرا رسیده است. خداوند ما را از ثابت قدمان قرار دهد و در غربالگری فتنه سلامتیمان بدارد. مقصود ما از اینکه برای حضرت دو غیبت است و ما در غیبت اخیر قرار داریم همین بود. از خدا می‌خواهیم که از این غیبت به زودی نجاتمان دهد.^۲

دو غیبت، آشکارا به فرق این دو دلالت دارد؛ چرا که اگر با هم فرقی نداشتند، دیگر دو غیبت نمی‌شدند، بلکه هر دو با هم یک غیبت می‌شدند. فرقی که این دو غیبت با هم دارند، وجود سفیران و واسطه‌ها

۱. قوله تعالى ﴿ما كان الله ليذر المؤمنين على ما أنتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب وما كان الله ليطالعكم على الغيب﴾ آل عمران/ ۱۷۹
 ۲. نعمانی، الغیبه/ ۱۷۳ (باب ۱۰، حلیث ۹)

در غیبت اول و انقطاع آن در غیبت دوم است.

از همین قبیل است صحیح عبدالله بن سنان، که گفت: من با پدرم به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب شدیم. آن حضرت فرمود: چگونه به سر خواهید برد اگر در جایی قرار بگیرید که در آن امامی راهنما و نشانه‌ای در دسترس نبینید که هیچ کس از آن سرگردانی رهایی نمی‌یابد، مگر آن کس که مانند گرفتار غرقاب، دست به دعای غریق بردارد. پدرم گفت: فدایت شوم، به خدا قسم این بلا است، در چنین وضعیتی ما چه کنیم؟ فرمود: هرگاه چنین شود - البته تو هرگز آن زمان را در نمی‌یابی - همان عقیده‌ای که دارید از دست ندهید تا وضع برای شما روشن شود.^۱

نعمانی در انتهای فصلی که این حدیث را در آن آورده می‌نویسد: حدیث چهارم از این فصل (یعنی حدیث عبدالله بن سنان) گویای وقایعی است که روی داده است و گزارشگر کارنامه سفیران واسطه میان امام و شیعیان است؛ که از دنیا رفتند و سازمان نیابت و سفارت بسته شد. سفیران میان امام و شیعه نشانه‌ای بودند، ولی چون روزگار محنت خلق فرا رسید آن نشانه‌ها نیز برداشته شد و دیده نخواهد شد تا آنکه صاحب حق ظهور کند. همان حیرت و سرگردانی که گفته شد و اولیای خدا به ما اعلام کردند اینک واقع شد و غیبت دوم - که شرح و تأویلش در احادیث بعد از این خواهد آمد - پا گرفت.^۲

۱. نعمانی، الغیبه / ۱۵۹، حدیث ۴

۲. نعمانی، الغیبه / ۱۶۱

دلیل سوم: روایات انتظار

در مصادر حدیثی ما روایات متعددی است که به شیعیان دستور صبر و انتظار و سنگربانی صبورانه می‌دهد و این که به هر شعار برپایی حق و عدل تن ندهند و دسته دیگر روایاتی هستند که مفادشان غربالگری و زیرورو شدن شیعیان است، که مقتضای این روایات بسته شدن کانال اتصالی و قطع نیابت خاصه است که بیان خواهیم کرد.

[۱] روایتی را نعمانی به سندش از عبدالرحمن بن کثیر نقل کرده که گفت: روزی خدمت امام صادق علیه السلام بودم و مهزَم اسدی نیز نزد آن حضرت بود. عرض کرد: خدا مرا فدای شما گرداند، این امر که شما منتظرش هستید کی واقع خواهد شد که بر ما بسیار به درازا کشید؟ فرمود: ای مهزَم، آرزومندان دروغ گفتند و شتاب زدگان هلاک شدند و آنان که در مقام تسلیم هستند نجات یافتند و به سوی ما باز خواهند گشت.^۱

[۲] نعمانی از ابو مرهف و او از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمود: محاضر هلاک شدند. عرض کردم: محاضر چیست؟ فرمود: کسانی که شتابزدگی می‌کنند و پایداران استوار نجات یافتند.^۲ این حیرت و اضطراب تنها علتش جدایی و فقدان اتصال با ناحیه مقدسه است که همین مقتضای صبر و انتظار است؛ چون زمانی که هیچ ارتباطی نیست و هرگونه خبری منقطع شده است و هیچ وسیله‌ای

۱. نعمانی، الغیبه/ ۱۹۸ (باب ۱۱، حدیث ۸)

۲. نعمانی، الغیبه/ ۱۹۶ (باب ۱۱، حدیث ۵)

برای ارتباط با حضرتش وجود ندارد؛ آنجاست که باید صبر نمود و انتظار کشید که جایگاه اصلی صبر و انتظار همین دوره است.

مفاد روایات امتحان نیز همین است. مردم به سبب قطع کانال ارتباطی با امام، در گرفتاری شدید قرار می‌گیرند و شک به اصل وجود حضرت زیاد شده، تا آنجا که جمعی از معتقدین به امامت حضرت از اعتقادشان بر می‌گردند.

[۳] نعمانی به سندش از ابو بصیر و او از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: مثل شیعیان ما مثل اندر است (خانه‌ای است که در آن گندم ریخته شده باشد و به آن خرمنگاه می‌گویند) که به آن آفت بیفتد سپس پاکش کنند و باز دوباره آفت به آن بیفتد و باز پاکش کنند، تا مقداری از آن بماند که دیگر آفت نتواند به آن آسیبی برساند و همچنین اند شیعیان ما که پاک می‌شوند تا آن که گروهی از آنان باقی می‌مانند که فتنه‌ها هیچ آسیبی به آنان نرساند.^۱

[۴] در روایتی دیگر نعمانی از منصور صیقل نقل می‌کند که گوید: به محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب شدم، جماعتی نزد ایشان بودند. در آن میان ما با یکدیگر سخن می‌گفتیم و آن حضرت روی به یکی از یاران خود داشت. ناگاه رو به ما کرد و فرمود: شما در مورد چه چیزی سخن می‌گوئید؟ هرگز، هرگز، آنچه بدان گردن کشیده‌اید واقع نخواهد شد مگر این که پاک شوید و آنچه بدان گردن کشیده‌اید واقع نخواهد شد تا غربال شوید و آنچه بدان گردن کشیده‌اید واقع نخواهد شد مگر پس از

نومیدی و آنچه بدان گردن کشیده‌اید واقع نخواهد شد مگر آن‌که بدبخت به بدبختی‌اش و نیکبخت به نیکبختی‌اش برسد.^۱

نکته‌ای که از این روایت استفاده می‌شود، هشدار نسبت به تن دادن و به سرعت در پی هر مدعی افتادن - به جهت کم صبری و ناپایداری در فتنه‌ها - است.

دلیل چهارم: ضرورت مذهب

نزد جمیع امامیه انقطاع سفارت و نیابت از ضروریات است و این مطلب به حدی است که علمای امامیه هر کس را که ادعای نیابت کرده محکوم به ضلالت و لعن و وجوب بیزاری از آن‌ها و دور انداختن و بیرون کردن آن‌ها از میان شیعیان کردند. این نوع نگرش و رفتار برگرفته از توقیعاتی است که از حضرت ولی عصر علیه السلام در حق بعضی از آن مدعیان صادر شده و ما در این جا به بعضی از اقوال علما در این رابطه اشاره می‌کنیم.

گزارشی از رویکرد بزرگان امامیه

[۱] سعد بن عبدالله اشعری قمی که معاصر با امام عسکری علیه السلام و فقیه بزرگ شیعه بوده در کتاب المقالات و الفرق بعد از آنی که لزوم اعتقاد به غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام و انقطاع نیابت خاصه و ارتباط با آن حضرت را تبیین می‌کند، می‌گوید: این راه، راه امامت و روش بسیار روشن است و از اول طایفه امامیه بر این مطلب متفق

بودند و این اجماع تا زمان شهادت امام عسکری علیه السلام باقی بود.

شبهه همین عبارت را متکلم و فیلسوف شیعه، حسن بن موسی نوبختی در فرق الشیعه دارد.^۱

[۲] شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبه از صاحب کتاب کامل الزیارات و استاد شیخ مفید رحمه الله، شیخ ابو القاسم بن محمد بن قولویه رحمه الله که در عصر خودش زعیم طایفه و هم دوره شیخ صدوق رحمه الله بوده، نقل می کند که ایشان فرمود: ما عقیده داریم که هر کس بعد از شیخ ابوالحسن سمری ادعای وکالت امام زمان علیه السلام کند، گمراه و کافر و گمراه کننده است.^۲

[۳] صدوق رحمه الله در کتاب کمال الدین باب چهل و دوم روایاتی که نسبت به ولادت حضرت حجت علیه السلام وارد شده و بعد از این که چهار نایب خاص امام زمان علیه السلام را نام می برد می گوید: غیبت تامه همان است که پس از درگذشت سمری واقع شده است.^۳

بعد از آن در باب بعدی، توقیع صادر از ناحیه مقدسه مربوط به انقطاع نیابت خاصه را روایت می کند. ایشان در اول کتابشان هم تصریح می کند که علت تألیف کتاب، تحیر و سردرگمی بعضی از شیعیان به خاطر غیبت است و دیده که آن ها از راه راست و چنگ زدن به اخبار رسیده از ائمه منحرف شده و به نظرات و مقیاس های دیگر روی می آورند.

۱. نوبختی، فرق الشیعه/ ۱۰۹

۲. طوسی، الغیبه/ ۴۱۲

۳. صدوق، کمال الدین/ ۴۲۳

نعمانی رحمه الله صاحب کتاب الغیبه که هم عصر با صدوق رحمه الله و شاگرد کلینی رحمه الله بوده است نیز در چند جا از کتابش تصریح به اتمام نیابت خاصه در عصر غیبت کبری کرده که پاره‌ای از آن کلمات و استدلال ایشان گذشت.^۱

[۴] شیخ مفید رحمه الله در کتاب الإرشاد باب احوالات حضرت حجت عجل الله فرجه می‌فرماید: امام زمان عجل الله فرجه پیش از آن‌که ظهور کند، دو غیبت دارد و به طوری که از اخبار استفاده می‌شود یکی از آن‌ها طولانی‌تر از دیگری است. غیبت کوتاه و صغرای آن جناب از بدو ولادت ایشان بوده تا آنگاه که سفارت و وساطت میان ایشان و شیعیان قطع شد و سفرای آن حضرت فوت کردند. اما غیبت طولانی و کبری بعد از غیبت صغری است تا وقتی که خدا بخواهد و چون ظاهر شود شمشیر از نیام بیرون کشد و قیام خواهد فرمود.^۲

شبیه این تعبیر را شیخ طوسی رحمه الله در کتاب الغیبه خود آورده است.^۳ فرمایشات علما در این باب به قدری است که هر جوینده‌ای اگر به کتاب‌هایشان مراجعه کند آن را می‌یابد، بلکه حتی غیر از علمای امامیه، سنیان هم این مطلب از شیعه، بینشان مشهور بود و در کتب کلامی و کتب ملل و مذاهب در صدد اشکال به نبود امام و جدایی ایشان از شیعیان‌شان برآمدند.

بر ضرورت نفی نیابت خاصه در غیبت کبری، همه علمای امامیه در

۱. نعمانی، الغیبه/ ۱۵۸

۲. مفید، الإرشاد/ ۲/ ۳۴۰

۳. طوسی، الغیبه/ ۶۱

هر عصری اهتمام ورزیدند و در جهت دور کردن مدعیان دروغین نیابت از هیچ تلاشی دریغ نکردند.

نتیجه و مستفاد از ادله‌ای که بیان کردیم این است که هرکس قبل از ندای آسمانی و چیره شدن سفیانی و تسلط او بر شام، ادعای نیابت خاصه و سفارت کند، یا این ادعا که او نماینده خاص و سخنگوی رسمی آن حضرت است؛ قطعاً بر باطل است.

نامآوران عصر ظهور

حال که اصل بطلان ادعای نیابت واضح شد، نوبت به بحث از اشخاصی می‌رسد که در روایات آمده است که در سال ظهور نقش آفرینند و توهّم شده که با ادله نفی سفارت و بطلان ادعای نیابت منافات دارد، اینک ما آن اشخاص و روایات مربوط به آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

یمانی و حسنی

[۱] نعمانی به سندش از ابو بصیر و او از امام باقر علیه السلام حدیثی را نقل نموده که در آن از علامات حتمی ظهور؛ مثل صیحه جبرئیل در ماه رمضان و ندای ابلیس پس از آن و خروج سفیانی و خراسانی مثل دو اسب مسابقه در مسیر کوفه سخن آمده و سپس فرموده: خروج سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع خواهد شد با نظام و ترتیبی همچون دانه‌های تسبیح که هر یک از پی دیگری آید. از هر سو فشار جنگ وارد شود، وای بر کسی که با آنان ستیزد. در میان پرچم‌ها

رهنمون‌تر از پرچم یمانی نباشد، تنها او پرچم هدایت خواهد بود؛ زیرا به صاحب شما دعوت خواهد کرد. پس هنگامی که یمانی خروج کرد خرید و فروش اسلحه بر مردم و بر هر مسلمی حرام خواهد بود. چون یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی روا نباشد که با آن پرچم مقابله کند. هرکس که چنین کند او از اهل آتش است؛ زیرا او (یمانی) به سوی حق و راه راست دعوت می‌کند.^۱

راوندی هم این حدیث را در الخرائج خودش ذکر کرده است.^۲

دلالت روایت «أهدی الرايات»

در این روایت چند نکته وجود دارد:

اول: این که وجه تشخیص علامت یمانی و خراسانی - که در روایت دیگر تعبیر به حسنی شده - همراهی‌شان با دو علامت حتمی ظهور است که آن دو علامت حتمی، صیحه آسمانی است (ندای جبرئیل از آسمان که آن را اهل هر لغتی به زبان خودشان می‌شنوند)^۳ و تسلط سفیانی بر شام است.

این مقید کردن یمانی و حسنی (خراسانی) به دو علامت حتمی، بر هرکس که قبل از صیحه و تسلط سفیانی، ادعای این دو اسم را بکند راه را می‌بندد. در نتیجه مشخصه یمانی و حسنی این است که در سال

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۵۶ (باب ۱۴، حدیث ۱۳)

۲. راوندی، الخرائج والجرائج ۳/ ۱۱۶۳

۳. مجلسی، بحارالانوار ۵۲/ ۲۲۱

ظهور و همراه بقیه علامات حتمی ظهور - یعنی صیحه و خروج سفیانی - باشد.

دوم: اینکه حرکت یمانی دعوتگر به امام علیه السلام است گویای این است که حرکت خراسانی در دعوتگری اش چنین خلوصی را ندارد و در نتیجه در پیوستن به او به نوعی می توان تحفظ نمود. سرّش این است که در سپاه وی افرادی معتقد به این هستند که امامت منصبی الهی نیست بلکه هر کسی متصدی امور بشود و در رأس حکومت قرار بگیرد تا امت را رهبری و اصلاح کند، او امام است که در فرهنگ روایی ما به اینان زیدی گویند. منظور از زیدی کسانی هستند که این رویکرد را داشته باشند نه این که اسمشان زیدی باشد.

به بیان واضح تر، سید خراسانی مبانی اعتقادی اش این است که امامت، تصدی علنی برای اصلاح امور است، در حالی که یمانی اعتقادش در امامت، این است که منصبی الهی منحصر در دوازده نفر مشخص است که آخرین آن ها مهدی علیه السلام می باشد.

سوم: در روایت شریفه علت حرام بودن مخالفت با یمانی را این می داند که یمانی به سوی حق و راه راست یعنی حضرت مهدی علیه السلام دعوت می کند، پس بحث یاری کردن او گردد وجود میزان و دستورات شرع می چرخد.

به بیان دقیق تر، روایت بر حرمت حرکت بر خلاف یمانی، به قصد تضعیف و شکست وی دلالت دارد. پس تعبیر (التواء علیه) که در روایت آمده با (التواء عنه) فرق می کنند؛ زیرا اولی معنایش حرکت بر

علیه شخص و سعی و تلاش برای مغلوب کردن وی است، در حالی که دومی معنایش فقط صرف ترک کردن است که نه نصرت کند و نه تلاش علیه او. بلکه دستوری که حضرت در روایت فرمود، مبنی بر شتافتن به سوی او، معنایش همان نصرت کردن است و حتی کناره گیری را هم نقض می کند، ولی ظاهراً مورد این دستور برای کسانی است که در مسیر حرکت او قرار دارند؛ چون دسته ای دیگر از روایات داریم که فرمان شتافتن به سوی مکه را می دهد.

و به بیان دیگر، این روایت ویژگی یبانی را این گونه مشخص می کند که او فقط به حضرت حجت دعوت می نماید؛ به این صورت که تمام برنامه ای که در خروجش دعوت به آن می کند، متمرکز است در ارج نهادن بر یاد حضرت و فراخواندن نام ایشان و دعوت به پذیرفتن ولایت حضرت. و همچنین او ملتزم به روش اهل بیت علیهم السلام است.

همین طور روایت اشاره به یک علامت دیگری نیز در مورد وی دارد و آن این است که مبدأ خروج او کشور یمن است و همین امر علت نامگذاری وی به یبانی است. در پاره ای از روایات که کلمه یمن استفاده شده، به نحوی است که شامل تمام تهامه می شود؛ یعنی شامل مکه نیز هست هر چند که در بعضی از روایات که بعداً به آن اشاره می کنیم، آمده که مبدأ خروج یبانی صنعاء است.

روایات خروج خراسانی

همان طور که ظاهر روایت این است که خروج خراسانی از خراسان است و به خاطر همین است که گاهی به عنوان خراسانی از او یاد

می‌شود و گاهی به عنوان حسنی، که در فقره‌ای از همین روایتی که نقلش کردیم این مطلب آمده است که حضرت فرموده: تا آنکه سفیانی و خراسانی بر آنان خروج کنند؛ این یک از مشرق و دیگری از مغرب و همچون دو اسب میدان مسابقه در رسیدن به کوفه بر یکدیگر پیشی می‌گیرند، این از این سو و آن دیگری از آن سو، تا این که نابودی فلان خاندان به دست آنان انجام پذیرد.^۱

[۲] شیخ طوسی نیز به سندش از جابر و او از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: بیرق‌های سیاهی که از خراسان خروج می‌کند در کوفه مستقر خواهد شد، پس چون مهدی در مکه ظاهر شود آنان را به بیعت فرا می‌خواند.^۲

[۳] صدوق نیز به سندش از محمد بن مسلم و او از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند، که ایشان در روایتی نسبت به حضرت صاحب و این که رعب و وحشت حضرت را یاری می‌کند و علامات ظهورشان نزدیک است فرمود: سفیانی از شام خروج کند و یمانی از یمن و در بیابانی در اطراف مدینه سپاهی فرو می‌روند و جوانی از آل محمد بین رکن و مقام کشته شود.^۳ که این روایت به خروج یمانی از یمن تصریح دارد.

[۴] نعمانی به سندش از عبید بن زراره نقل می‌کند که او گفت: در محضر امام صادق علیه السلام سخن از سفیانی به میان آمد، آن حضرت فرمود: کجا و چگونه خروج می‌کند؟ در صورتی که آن کسی که چشم او را از

۱. مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۱۹۲

۲. طوسی، الغیبه/ ۴۲۵، حلیت ۴۵۷

۳. صدوق، کمال الدین/ ۳۳۱ (باب ۳۲، حلیت ۱۶)

کاسه در آورد هنوز در صنعاء خروج نکرده است.^۱

[۵] شیخ طوسی در کتاب امالی خود به سندش از هشام نقل می‌کند که او گفت: وقتی طالب الحق قیام کرد، مردم به حضرت صادق (ع) عرض کردند: امید است همین شخص آن یمانی معروف باشد - که قبل از ظهور مهدی قیام می‌کند - فرمود: نه، آن یمانی دوستدار علی (ع) است ولی این مرد دشمن علی بن ابی طالب است.^۲

دالت روایت

از روایت همان مطلبی که متذکر شده بودیم برمی‌آید و آن این‌که یمانی ملتزم به ولایت و روش اهل بیت (ع) است.

نکته بعدی که از روایت برمی‌آید این است که در زمان اهل بیت (ع) حرکت‌هایی صورت گرفته که مدعیان، زیر شعار و نام‌های مردان عصر ظهور مثل یمانی فعالیت کردند؛ همان‌گونه که تاریخ اسلام، تحركات مدعیان مهدویت را زیاد دیده است.

[۶] علامه مجلسی به سندش از مفضل بن عمر و او از امام صادق (ع) نقل می‌کند: سپس حسنی آن جوانمرد خوشرو خروج می‌کند، آن‌که به جانب دیلم با ندایی فصیح صیحه می‌زند که: ای خاندان احمد، اجابت کنید غمگین و محزون و ندا کننده از اطراف ضریح را، پس او را گنج‌های طالقان اجابت می‌کنند، چه گنج‌هایی که نه از نقره است و نه از طلا، بلکه مردهایی هستند مانند پاره‌های آهن، بر

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۷۷ (باب ۱۴، حدیث ۶۰)؛ مجلسی، بحارالأنوار ۵۲/ ۲۷۵
 ۲. طوسی، الامالی/ ۶۶۱ (مجلس ۱۹، حدیث ۱۳۷۵)؛ مجلسی، بحارالأنوار ۵۲/ ۲۷۵

اسب‌های ابلق سوار و نیزه‌ها در دست. همواره ستمگران را می‌کشند تا وارد کوفه شوند. در آن هنگام بیشتر زمین پاک شده، پس کوفه را قرارگاه خود می‌نمایند. خبر مهدی به او و اصحابش می‌رسد. اصحابش به او می‌گویند: ای پسر رسول خدا، این شخص که به منطقه ما آمده کیست؟ می‌گوید: به سوی او برویم تا ببینیم کیست و چه می‌طلبد؟ به خدا قسم که او خود می‌داند که ایشان مهدی است و او را می‌شناسد و از این سخن غرضی ندارد، جز این که او را به اصحابش بشناساند. آنگاه حسنی نزد او می‌آید و می‌گوید: اگر تو مهدی آل محمد هستی، پس آثار جدت پیغمبر؛ عصا و انگشتر و برده (ردا) و زره و عمامه سحاب و اسب یربوع و ناقه عضباء و دلدل و الاغ یعفور و اسب نجیب و براق و مصحف امیرالمؤمنین کجاست؟ پس آن حضرت همه را به او ارائه می‌دهد. حسنی عصا را در دست می‌گیرد و او را در سنگ سختی فرو می‌برد، پس سبز می‌شود و برگ در می‌آورد، و غرضی ندارد جز این که به اصحاب خود فضل مهدی را نشان دهد تا با او بیعت کنند.

سپس حسنی می‌گوید: الله اکبر ای پسر رسول خدا، دست خود را بده تا با تو بیعت کنم. آنگاه او و بقیه سپاهش با او بیعت می‌کنند به جز چهل هزار نفر از اصحاب قرآن که به زبیده معروفند. آن‌ها می‌گویند: این نیست مگر سحر بزرگ. پس هر دو لشکر با هم در می‌افتند و مهدی به آن طایفه منحرف رو می‌کند و آن‌ها را موعظه می‌نماید و تا سه روز آن‌ها را دعوت می‌کند، ولی در آن‌ها جز کفر و طغیان نمی‌افزاید.

پس دستور به قتل آن‌ها می‌دهد و همه را می‌کشند. آنگاه او به یارانش می‌گوید: قرآن را از ایشان بردارید و بگذارید با آن‌ها باشد تا برایشان حسرت شود؛ همان طور که آن را تبدیل و تحریف و تغییر دادند و به آن عمل نکردند.^۱

نکات حدیث

از این روایت چند نکته برداشت می‌شود که مطالب پیشین را تقویت می‌کند:

اول: ظاهر شعار حسنی محض در دعوت به حضرت حجت علیه السلام نیست، بلکه شعارش عام است که همان برچیدن ظلم است و به همین سبب است که عده‌ای از هواخواهان و همراهیانش زیدی هستند و منظور از زیدیه کسانی هستند که معتقدند امامت همان اداره علنی و رسمی امور سیاسی، اجتماعی مسلمانان است و بس و نیازی به جعل و نصب الهی ندارد.

دوم: با این که روش علنی حسنی صد در صد مورد تأیید نیست اما ظاهراً به خاطر جوی است که بر لشکرش حاکم است ولی در عین حال، حسنی، بصیرت و انقیادش نسبت به امام عصر علیه السلام از بین نمی‌رود.

[۷] روایت نعمانی به همین مطلب اشاره دارد که به سند خودش از ابو خالد کابلی و او از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: گویی قومی را می‌بینم که در مشرق خروج کرده‌اند و خواستار حق

هستند ولی به ایشان داده نمی‌شود، باز مطالبه حق می‌کنند و به آنان داده نمی‌شود، پس چون چنین بینند شمشیرهای خویش را بر دوش خود گذارند، آنگاه آنچه که می‌خواستند به آنان داده شود ولی آنان نپذیرند تا آنکه قیام کنند و دولت را به غیر از صاحب شما به کسی نخواهند داد، کشته‌های ایشان شهدایند. آگاه باشید که اگر من آن زمان را درک می‌کردم جان خود را برای صاحب این امر نگه می‌داشتم.^۱

توصیه حضرت به نگاه داشتن جان تا زمانی که حضرت ظهور کنند و همچنین حفظ جان برای یاری ایشان، علامت عمومی است بر اتخاذ تدابیر لازم و محتاطانه در مقابل جریان‌ها و پرچم‌های مختلف که قبل از ظهور حضرت ظاهر می‌شوند. همچنین روایت، مفید این نکته است که هیچ کدام از این جریان‌ها، خالی از آلودگی و بی‌بصیرتی نیستند. علاوه بر این که روایت دلالت بر این می‌کند که حفظ جان تا ظهور حضرت، و پیوستن به حضرت در مکه حتی از پیوستن به یمانی هم بهتر است، چه رسد به بقیه پرچم‌ها و جریان‌ها.

[۸] در روایت دیگری نعمانی از جابر و او از حضرت باقر علیه السلام در رابطه با ظهور حضرت و آمدن سپاه سفیانی تا دروازه‌های کوفه و کشتن مطالبی نقل می‌کند و در ادامه آورده: در کشاکشی این چنین که بر ایشان واقع شده، ناگاه پرچم‌هایی از جانب خراسان پدیدار می‌شود و به سرعت طی منازل می‌کند و چند نفر از اصحاب قائم با آنان همراه خواهند بود.^۲

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۷۳ (باب ۱۴، حدیث ۵۰)؛ مجلسی، بحارالأنوار ۵۲/ ۲۴۳

۲. نعمانی، الغیبه/ ۲۸۰ (باب ۱۴، حدیث ۶۷)؛ مجلسی، بحارالأنوار ۵۲/ ۲۳۸

از این روایت به دست می‌آید که همان‌گونه که در سپاه خراسانی افرادی بی‌بصیرت هستند، اشخاصی نیز وجود دارند که دارای فهم دینی و بصیرتند.

نکته‌ای کلیدی درباره یمانی

به هر حال، کلیدی‌ترین نکته راجع به یمانی اصلاً این را نمی‌رساند که او نایب خاص و نماینده حضرت باشد، بلکه نهایتش این است که به حق - یعنی طریقه اهل بیت علیهم‌السلام و ولایت ائمه علیهم‌السلام و حضرت مهدی علیه‌السلام - فرامی‌خواند نه این که به دنبال یک برنامه اصلاحی برای جامعه به ریاست و رهبری خودش باشد.

نکته دیگر این است که خروجش در سال ظهور همراه با بقیه نشانه‌های ظهور است؛ مثل ندای آسمانی، چیره شدن سپاه سفیانی بر منطقه شام و فرورفتن سپاه سفیانی در بیابانی بین مکه و مدینه. همچنین خروج او از یمن به سمت کوفه و این که هرکس در مسیر حرکت وی است - با توجه به تحقق نشانه‌های ظهور - باید از تضعیف و درگیری با او خودداری نماید؛ همه و همه به جهت وضوح سیره یمانی در فراخوان به امام علیه‌السلام و برائت از دشمنان حضرت است. اما نسبت به یاری کردن او، اگر چه که روش او منطبق بر روش و سیره اهل بیت علیهم‌السلام و دعوت به حق و صواب است، اما روایات دیگری هم داریم که به شیعیان فرمان می‌دهد به سوی مکه حرکت کنند تا مهبای بیعت با حضرت شوند و به سپاه ایشان بپیوندند.

این نکات در مورد یمانی بود که حرکتش مورد تأیید است ولی

خراسانی که شعار و برنامه و هسته اصلی سپاه او مورد تأیید نبوده؛ هرچند برای برخی از همزمانش و نیز خود وی که در حرکت ستم ستیزش، امر را به حضرت تسلیم می‌کند، تحسین آمده اما این نکته نباید فراموش شود که این مدح به معنای نیابت از حضرت و نمایندگی از ناحیه مقدسه نیست.

نفس زکیه و شعیب بن صالح

اما نسبت به نفس زکیه دو تعبیر آمده است:

اول: شخصیتی که پشت کوفه کشته می‌شود، که روایتش کمترین سهم را دارد.

دوم: شخصیتی که بین رکن و مقام کشته می‌شود و حتی در بعضی از ادعیه،^۱ وصفِ نفس زکیه بر خود حضرت مهدی علیه السلام اطلاق شده است.

[۱] در همین زمینه روایتی را شیخ مفید رحمته الله نقل کرده: کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه به همراه هفتاد نفر از صالحین، و بریدن سر مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام،^۲ که در این حدیث هر دو تعبیر بالا آمده است. البته دومی روایات بیشتری را به خود اختصاص داده که در بعضی از آن‌ها آمده که کشته شدن وی بین رکن و مقام از نشانه‌های حتمی ظهور است و اسم او محمد پسر حسن است و از نسل امام حسین علیه السلام است و از بهترین یاران حضرت مهدی علیه السلام است اما این

۱. ابن طاووس، مهج الدعوات/ ۵۸؛ مجلسی، بحار الأنوار/ ۹۸/ ۳۷۱

۲. مفید، الارشاد/ ۲/ ۳۷۱؛ مجلسی، بحار الأنوار/ ۵۲/ ۲۲۰

خروج او و ظهور حضرت برای گرفتن بیعت پانزده شب فاصله است. [۲] عمر بن حنظله در حدیثی صحیح گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: پیش از قیام قائم پنج نشانه صورت خواهد گرفت: صیحه آسمانی، خروج سفیانی، فرو رفتن لشکر سفیانی در بیداء، کشته شدن نفس زکیه و خروج یمانی. عرض کردم: فدایت شوم، اگر فردی از خاندان شما پیش از دیده شدن این نشانه‌ها خروج کند، ما هم با او همراهی کنیم؟ فرمود: نه. چون فردا رسید این آیه را برای آن حضرت تلاوت کردم ﴿اگر بخواهیم برایشان نشانه‌ای از آسمان نازل کنیم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد﴾^۱ و به حضرت عرض کردم: آیا این همان صیحه آسمانی است؟ فرمود: بدان که اگر آن می‌بود، گردن دشمنان خدا در برابر آن خضوع می‌یافت.

قتل نفس زکیه، از نشانه‌های حتمی ظهور

از قرینه صیحه آسمانی معلوم می‌شود که کشته شدن نفس زکیه (یعنی همان که بین رکن و مقام کشته می‌شود) از علامات حتمی ظهور است و نیز هشدار اکید و تذکر جدی می‌دهد که قبل از پیدایش علامات حتمی ظهور از مدعیان دروغینی که زیر نام مردان عصر ظهور استتار می‌کنند، فریب نخورید.

[۳] نعمانی به سند خود از ابو بصیر نقل می‌کند که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، خروج قائم چه زمانی

۱. قوله تعالى ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾ الشعراء/ ۴

خواهد بود؟ فرمود: ای اباحمد، ما اهل بیت هرگز وقتی را معین نمی‌کنیم؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده: کسانی که وقت تعیین می‌کنند، دروغ می‌گویند. ای اباحمد، همانا پیشاپیش این امر پنج نشانه است: ندای آسمانی که در ماه رمضان شنیده می‌شود، خروج سفیانی و خروج یمانی و خروج خراسانی و کشته شدن نفس زکیه و فرو رفتن زمین در بیداء (بیابانی بین مکه و مدینه).^۱

[۴] شیخ صدوق به سند خویش از محمد بن مسلم نقل می‌کند که گفت: از حضرت باقر ﷺ شنیدم که فرمود: خداوند قائم را با رعب نصرت داده و با نصرت مؤید داشته، زمین برای او درنور دیده شود ... عرض کردم: یابن رسول الله، قائم شما کی خواهد آمد؟ فرمود: هنگامی که ... سفیانی از شام و یمانی از یمن خروج کند و فرورفتگی در بیداء پدید آید و جوانی از نسل پیامبر در بین رکن و مقام به نام محمد بن حسن کشته شود و صدایی از آسمان بلند شود که حق در پیروی قائم آل محمد و شیعیان اوست و در آن وقت قائم ما قیام خواهد کرد.^۲

[۵] همچنین شیخ صدوق به سندش از صالح مولی بنی العذرء^۳ نقل می‌کند که گفت: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: بین قیام قائم آل محمد و کشته شدن نفس زکیه، فقط پانزده شب فاصله خواهد بود.^۴

۱. نعمانی، الغیبه / ۲۹۰ (باب ۱۶، حدیث ۶)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲ / ۱۱۹

۲. صدوق، کمال الدین / ۳۳۱ (باب ۳۲، حدیث ۱۶)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲ / ۱۹۱

۳. به قرینه نقل شعیب از ابن صالح، بعید نیست که وی همان صالح بن میثم التمار باشد. البته باید آن شعیب، شعیب حداد باشد نه شعیب حذاء. [مترجم]

۴. صدوق، کمال الدین / ۶۴۹ (باب ۵۷، حدیث ۲)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲ / ۲۰۳

شیخ طوسی در کتاب الغیبه و مفید در الارشاد نیز همین روایت را نقل کرده‌اند.

[۶] در روایتی دیگر شیخ طوسی به سندش از عمار بن یاسر نقل می‌کند که گفت: دولت خاندان پیامبر شما در آخرالزمان خواهد بود. ظهور آن دولت علاماتی دارد، موقعی که آخرالزمان را درک کردید در جای خود نشسته و از هرگونه اقدامی خودداری کنید تا این‌که نشانه‌های دولت اهل بیت علیهم‌السلام فرا رسد... سپس سفیانی - بعد از تسلطش بر شام - به کوفه رود و یاران آل محمد را به قتل رساند و مردی از ناموران آن‌ها را می‌کشد، در آن موقع مهدی قیام می‌کند و فرمانده لشکر او مردی به نام شعیب بن صالح است. وقتی اهل شام دیدند مردم شام با پسر ابوسفیان بیعت کردند، همه با او به مکه می‌روند و در آن موقع نفس زکیه کشته می‌شود. برادر او نیز در مکه است ولی قابل دسترسی نیست. آنگاه صدایی از آسمان شنیده می‌شود که می‌گوید: ای مردم، امیر شما فلانی است و او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنانکه پر از ظلم و ستم شده است.^۱

از این روایت به دست می‌آید که نفس زکیه همراه برادرش کشته می‌شود و شعیب بن صالح هم از فرماندهان سپاه حضرت می‌باشد و نشانه‌اش هم این است که با خود حضرت در لشکرش ظاهر می‌شود.

[۷] در روایتی دیگر عیاشی از جابر و او از حضرت باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که ایشان در حدیثی در رابطه با ظهور فرمود: سپس او و سیف

و سیزده نفری که بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند، از مکه خارج می‌شوند، در حالی که منشور پیامبر و سلاح و پرچم پیامبر همراهش است. وزیر مهدی نیز همراه وی است. در آن وقت منادی از آسمان او را به نام صدا می‌زند و مردم را به ظهورش اطلاع می‌دهد به طوری که تمامی مردم روی زمین آن را می‌شنوند. نام او نام پیامبر است، اگر این برای شما مشکل باشد، نامه پیامبر و پرچم و سلاح او و این که او (مهدی) مردی پاک دل از نسل حسین است، باعث اشتباه و اشکال نخواهد بود، اگر این هم مشکل شود آن ندای آسمانی که او را به اسم و ظهورش صدا می‌زند اشتباه نخواهد شد. مبادا به معدودی از نسل پیامبر - که مدعی مهدویت می‌شوند - اعتنا کنی؛ زیرا دولت آل محمد و علی یک بار است ولی دیگران دولت‌ها دارند. پس بر جایست بنشین و اصلاً از آن‌ها پیروی نکن تا آن که مردی از نسل حسین را ببینی که عهدنامه پیامبر و پرچم و سلاح ایشان با اوست؛ زیرا عهدنامه پیامبر به علی بن حسین رسید و بعد از او نزد محمد بن علی (خود حضرت) است و بعد از آن خدا هر آنچه بخواهد می‌کند. پس همیشه با این‌ها باش و از آنان که برای تو ذکر کردم جداً پرهیز مگر هنگامی که مردی از نسل پیامبر قیام کند که سیصد و سیزده نفر و پرچم پیامبر با اوست و آهنگ مدینه نماید ... تا آخر حدیث.^۱

مفاد روایت

این روایت دو نکته دارد:

اول: کشته شدن نفس زکیه در مسجد الحرام یکی از نشانه‌های حتمی ظهور است.

دوم: این حدیث نسبت به درافتادن به دام مدعیان دروغین پرچمداری ظهور و اصلاح جامعه، هشدار جدی می‌دهد و ندای آسمانی را نشانه جداگر حق از باطل دانسته است.

[۸] در روایت مرفوعه‌ای، سید علی بن عبدالحمید از ابو بصیر و او از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت در ضمن حدیثی طولانی فرمود: قائم به یاران خود می‌گوید: ای مردم، اهل مکه مرا نمی‌خواهند ولی من برای هدایت فرستاده شدم تا آنچه شایسته است که شخصی مثل من به آن‌ها بگوید، گفته و با آن‌ها اتمام حجت کرده باشم. آنگاه مردی از یاران خود را می‌طلبد و به او می‌گوید: نزد اهل مکه برو و بگو ای اهل مکه، من فرستاده فلانی هستم، هو که به شما می‌گوید: ما خانواده رحمت و معدن رسالت و خلافت می‌باشیم، ما ذریه محمد و سلاله پیغمبرانیم. از هنگام رحلت پیغمبر تا کنون به ما ستم شده و مقهور گشته‌ایم و حقمان غصب شده است. اکنون ما به شما چشم‌یاری داریم، پس ما را یاری کنید.

وقتی آن جوان این سخنان را می‌گوید، مردم به سمتش هجوم می‌آورند و در بین رکن و مقام او را می‌کشند و او همان نفس زکیه است. چون خبر کشته شدن او به امام علیه السلام می‌رسد، به یارانش می‌فرماید: من به شما خبر ندادم که اهل مکه ما را نمی‌خواهند؟ پس اهل مکه هم او را به مکه دعوت نمی‌کنند و او هم با سیصد و سیزده

مرد از جانب کوه ذی طوی وارد می شود...^۱

این روایت نیز حاوی این مطلب است که نفس زکیه یا همان محمد بن حسن، نماینده خاص حضرت است که برای رساندن پیام حضرت به اهل مکه مأموریت دارد، ولی این مأموریت بعد از ظهور اول است که پس از صیحه آسمانی در رجب یا رمضان (به حسب اختلاف روایات در این مورد) اتفاق می افتد. اما ظهور اصلی زمانی است که حضرت پشت مبارکشان را به رکن کعبه زنند تا برای شروع حکومت جهانی شان بیعت بگیرند.

[۹] شیخ طوسی روایتی نقل کرده از حذلم بن بشیر که گفت: به امام سجاد (علیه السلام) عرض کردم: آمدن مهدی و نشانه ها و علایم آن را برای من بیان فرما. فرمود: پیش از ظهور او، مردی به نام عوف سلمی از جزیره خروج می کند، سکونت و محل استقرار او تکریت بوده و در مسجد دمشق کشته می شود. آنگاه شعیب بن صالح از سمرقند خروج می کند و سپس سفیانی ملعون از بیابان یابس می آید.^۲

از این روایت نیز استفاده می شود که مطرح شدن نام شعیب بن صالح شهر سمرقند است.^۳ اما نسبت به عوف سلمی، امکان دارد که او از پیروان اهل بیت نباشد؛ چرا که او از اهالی تکریت است و عرصه نهضتش نیز شهرهایی است که از موالیان اهل بیت (علیهم السلام) نیستند.

نعمانی در حدیث معتبری از ابو نصر بزنطی و او از حضرت

۱. مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۳۰۷

۲. طوسی، الغیبه/ ۴۴۴، حدیث ۴۳۷؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۱۳

۳. البته این سمرقند منطقه ای در واسط عراق است. [مترجم]

رضا علیه السلام نقل می کند: پیش از این امر باید سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح ظاهر شوند، پس چگونه این شخص چنین ادعایی دارد؟ (یعنی ادعای مهدویت می کند).^۱

در این روایت حضرت اشاره به کسی دارند که در زمان ایشان ادعای مهدویت کرده است و همچنین این روایت مؤید روایت پیشین است که شعیب بن صالح کمی پیش از حضرتش خروج می کند.

[۱۱] در روایتی دیگر از مفضل بن عمر نقل شده که حضرت صادق علیه السلام پس از ذکر احوالات حسنی؛ آن جوان خوش روی دیلمی که ذخیره های خدا از طالقان به گردش حلقه می زنند، می فرماید: مثل این که هم اکنون آن ها را می نگرم که بر اسب های چابک سوار و اسلحه به دست گرفته و از اشتیاق جنگ فریاد شادی سر می دهند. فرمانده ایشان مردی از بنی تمیم است که به او شعیب بن صالح می گویند ... بعد از آن پرچم ها را دنبال می کند تا آنکه وارد کوفه شود و آن موقع اکثر اهل زمین را از آنان صاف می کند و کوفه را پناهگاه خود قرار می دهد.^۲

ظاهراً شعیب بن صالح، زمانی که میدان فعالیتش به شمال ایران می رسد، به لشکر حسنی می پیوندد و خودش یکی از فرماندهان سپاه وی می گردد، ولی زمان زیادی با حسنی نمی ماند، بلکه بعد از وقوع صیحه آسمانی و بقیه علامات حتمی، به سمت مکه رفته و به لشکر حضرت می پیوندد.

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۵۳ (باب ۱۴، حدیث ۱۲)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۳۳

۲. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات/ ۱۷۷؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۳/ ۳۵

در هر حال، این روایت واضح می‌کند که نَسَبِ شعیب، از بنی تمیم است و شاید از اهالی دیلم باشد؛ چرا که شروع حرکتش همانند حسنی از آنجاست و شاید هم از سمرقند باشد که اول از آنجا شروع کرده و به سمت دیلم آمده است. این احتمال هم وجود دارد که شعیب بن صالحی که در سپاه حضرت وجود دارد، غیر از شعیبی باشد که اهل سمرقند و یکی از فرماندهان لشکر حسنی است.

[۱۲] صدوق از امام حسین علیه السلام نقل کرده که فرمود: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم و دیدم ابی بن کعب نزد آن حضرت است، پیامبر به من فرمود: مرحبا به تو ای ابا عبدالله، ای زینت آسمان‌ها و زمین ... آنگاه حضرت در باب حضرت مهدی و خروج ایشان سخن گفتند، تا آنجا که فرمود: وقتی که خروج می‌کند جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او و شعیب بن صالح جلودار اوست.^۱

راوندی در ذیل حدیث گفته: اما در مورد شعیب بن صالح، صدوق در کتاب النبوة مطلبی را از سهیل بن سعید نقل می‌کند که در جریان دستور هشام بن عبدالملک - مبنی بر احداث چاهی در رصافه - بعد از کندن مقداری، با جمعه مردی مواجه شدیم که لباس سفیدی در برداشت و بر لباسش نوشته بود: من شعیب بن صالح فرستاده شعیب نبی به سوی قومش هستم که آن‌ها مرا مورد ضرب و شتم قرار دادند و به من زیان رساندند و مرا در این چاه افکندند.^۲

۱. راوندی، الخرائج والجرائع ۲/ ۵۵۱، حدیث ۱۱

۲. راوندی، الخرائج والجرائع ۲/ ۵۵۲

راوندی قبل از این روایت، شعری چهار بیتی در مورد حضرت مهدی علیه السلام را از عبدالله بن یقطر (هم شیر امام حسین علیه السلام) نقل کرده است که دو بیتش این گونه است:

فرزندان لیث در حالی که نیزه و شمشیرها را در دست می گردانند به یاری فرزند پیغمبر برخاستند.

ایشان را با رخسارهای غبارآلود باز می شناسی در حالی که از جایگاهی در دور دست، شعیب بن صالح فرمانده ایشان بود.^۱

این روایت بر فرض هم که صحیح باشد، نه قرینه ای دارد که مرادش همان شعیب بن صالح، فرمانده لشکر حضرت مهدی علیه السلام است و نه آن شعیب بن صالح سمرقندی، فرمانده لشکر حسنی است. شاید او شعیب بن صالح نبی باشد که بنا به گزارش بعضی روایات، همانند حضرت خضر علیه السلام و حضرت الیاس علیه السلام در عصر ظهور، در کنار حضرت مهدی علیه السلام خروج می کند همان طور که عیسی بن مریم علیه السلام هم نازل می شود و پشت سر حضرت نماز می خواند.

نتیجه گیری

در هر حال، روایاتی که در مورد شعیب بن صالح وارد شده، اصلاً دلالت بر این ندارد که وی نماینده خاص و سخنگوی رسمی حضرت مهدی علیه السلام باشد، علاوه بر این که زمان خروج او در همان سال ظهور مقارن با علامات حتمی می باشد.

اما نفس زکیه، اگر چه او نماینده خاص حضرت است، ولی آنچه از

روایات برمی آید این است که نهایتاً این نمایندگی پانزده روز قبل از بیعت گرفتن حضرت کنار رکن است.

سابقاً این بحث نیز مطرح شد که بعضی از روایات، هشدار تند و منع جدی به شیعیان می دهد که مبادا فریب شیادان مدعی ظهور و مدعیان دروغین تطبیق نام مردان عصر ظهور را بخورند. جالب اینجاست که این ادعاها در زمان ائمه گذشته نیز وجود داشته است مانند نفس زکیه که بر رهبر حرکت مسلحانه سادات حسنی، محمد بن عبدالله اطلاق شد، همان گونه که نام یمانی را بر خود می گذاشتند؛ همان طور که در روایت شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام^۱ به این نمونه اشاره شد.

۱. طوسی، الامالی / ۶۶۱ (مجلس ۱۹، حدیث ۱۳۷۵)

قواعد کلیدی عصر ظهور

از مجموع روایات چند نکته و قاعده مهم برای بصیرت افزایی در راستای ظهور استفاده می‌شود:

قاعده اول

آنچه که هر شک و شبهه‌ای را در مورد مدعیان عصر ظهور از بین می‌برد؛ اول ندای آسمانی است به اسم حضرت مهدی علیه السلام، مبنی بر این که او ظهور کرده، و دوم قیام سفیانی و تسلطش بر منطقه شامات است.

قاعده دوم

روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، یمانی و حسنی و شعیب بن صالح را با عنوان نایب خاص و سخنگوی رسمی حضرت معرفی نمی‌کند، فقط نسبت به صاحب نفس زکیه است که از روایات، نمایندگی و سخنگویی برای حضرت به دست می‌آید و آن هم که بعد از صبحه و سفیانی و در خلال پانزده شب است.

این دو قاعده در بالاترین درجه از اهمیت قرار دارد، ضمن این که چند قاعده دیگر نیز روایات به آن‌ها اشاره دارند که عبارتند از:

قاعده سوم

بر اساس روایات افراد و گروه‌هایی هستند که نام یا وصف حضرت مهدی (عج) یا مردان عصر ظهور را به دروغ، بر خود می‌نهند.

[۱] صدوق به سند معتبر از مفضل بن عمر نقل کرده که می‌گوید: از حضرت صادق (عج) شنیدم که فرمود: از زدنِ مُهر تأیید بر هر چیزی، به دشت پرهیزید. به خدا قسم، امام شما سالیانی از روزگار شما غایب باشد و شما آزمایش می‌شوید، تا جایی که گفته می‌شود او مرده یا کشته شده است، و اگر هست به کدام بیابان رفته؟ بدون شک چشمان مؤمنان بر او بگرید و کار شما به جایی برسد که مانند کشتی در امواج دریا به این طرف و آن طرف درافتید و تنها کسی در آن ورطه نجات یابد که خدای تعالی از او میثاق گرفته باشد و ایمان را در لوح دل او نوشته و او را به روحی از جانب خود مؤید کرده باشد. دوازده پرچم مشتبّه برافراشته شود که هیچ یک از دیگری باز شناخته نشود. مفضل گوید: در این موقع گریه‌ام گرفت. آنگاه حضرت فرمود: ای اباعبدالله،^۱ برای چه گریه می‌کنی؟ عرض کردم: چطور گریه نکنم با این که شما می‌فرمایید: دوازده پرچم مشتبّه برافراشته می‌شود که هیچ یک از دیگری باز شناخته نمی‌شود، پس ما چه کنیم؟ امام به پرتو آفتاب که به داخل ایوان تابیده بود نگریست و فرمود: ای اباعبدالله، آیا این آفتاب را

۱. کنیه مفضل بن عمر جعفری است.

می‌بینی؟ عرض کردم: آری. فرمود: به خدا قسم امر ما از این آفتاب روشن‌تر است.^۱

این روایت که طوسی^۲ و نعمانی^۳ به دو سند دیگر در کتاب‌هایشان ذکر کرده‌اند، گویای این است که پیش از ظهور، حرکت‌هایی با شعار اصلاح و به نام یا وصف مهدویت پا می‌گیرند و درست به همین خاطر کار بر مردم مشتبه می‌شود. ولی حضرت برای ظهور حضرت مهدی ضابطه‌ای دادند و آن این‌که به خاطر تقارن این واقعه با بعضی از معجزات الهی مثل صیحه آسمانی و فرو رفتن لشکر سفیانی در بیابان هیچگاه فضای تشخیص آن تیره و تاریک نمی‌گردد.

همچنین روایت هشدار می‌دهد که در عصر غیبت، آزمایشات بسیار سختی برای پیروان اهل بیت علیهم‌السلام روی می‌دهد که هیچ کس نجات نخواهد یافت، مگر کسی که خدا قلب او را استقامت بخشد.

[۲] شیخ طوسی به سند معتبر از ابو خدیجه و او از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده که حضرت فرمود: قائم خروج نمی‌کند تا این‌که دوازده نفر از بنی‌هاشم پیش از او خروج کنند و همگی آن‌ها مردم را به امامت خویش دعوت نمایند.^۴

این روایت را مفید نیز در الارشاد نقل کرده است.^۵

۱. صدوق، کمال الدین/ ۳۴۷ (باب ۳۳، حدیث ۳۵)؛ مجلسی، بحارالأنوار ۵۲/ ۲۸۱

۲. طوسی، الغیبه/ ۳۳۸، حدیث ۲۸۵

۳. نعمانی، الغیبه/ ۱۵۲، (باب ۱۰، حدیث ۱۰)

۴. طوسی، الغیبه/ ۴۲۸؛ مجلسی، بحارالأنوار ۵۲/ ۲۰۹

۵. مفید، الارشاد ۲/ ۳۷۲

هیچ بعید نیست که این حرکت‌ها را اصلاح طلبان منسوب به بنی‌هاشم رهبری کنند؛ متتها هدف اصلی آن‌ها تسلط و سیطره بر حکومت باشد، همان‌طور که سابقاً هم این عمل از سوی عباسیان - شاخه‌ای از بنی‌هاشم - سرزده بود، و شعارشان هم رضایت اهل بیت پیامبر - به معنای مقاومت در برابر ظلم به اهل بیت و پیروانشان - بود، ولی به محض این‌که به قدرت رسیدند، هدفشان تبدیل به حکومت و حفظ آن شد و هیچ چیز دیگر را مهم‌تر از آن نمی‌دانستند و عجیب این‌که منصور دوانیقی - معروف به کشتار علویان و فشار به اهل بیت برای جلوگیری از ضعف حکومتش - شعارش یاری مهدی اهل بیت و نشر علایم ظهور بود.

[۳] شیخ طوسی و مفید و کلینی به طرق مختلف از اسماعیل بن صباح نقل کرده‌اند که او گفت از استادم شنیدم که او از سیف بن عمیره نقل کرد که او گفت: من نزد منصور دوانیقی بودم که بدون مقدمه به من گفت: ای سیف بن عمیره، به ناچار یک منادی آسمانی که مردی است از فرزندان ابوطالب ندا می‌کند. بدو گفتم: آیا این را کسی روایت می‌کند؟ گفت: قسم به آن‌که جانم در دست قدرت اوست، این را به گوش خودم از او (امام باقر علیه السلام) شنیدم که می‌گفت: به ناچار باید منادی آسمانی به نام مردی ندا کند. گفتم: یا امیرالمؤمنین، به راستی که من تاکنون نظیر این حدیث را نشنیده‌ام. گفت: ای سیف، وقتی که ندا بلند شود، ما نخستین کسی باشیم که آن را بپذیریم؛ زیرا او یکی از عموزادگان ماست، گفتم: کدام عموزاده شما؟ گفت: مردی از فرزندان

فاطمه، سپس گفت: ای سیف، اگر من این حدیث را از ابو جعفر محمد بن علی نشنیده بودم و به جای او تمام مردم زمین آن را برایم باز می‌گفتند، من نمی‌پذیرفتم ولی او محمد بن علی است (و تو می‌دانی او کیست).^۱

این حدیث بیانگر این است که منصور با تمام خودسری و ستمگر بودنش در حکومت، باز هم دم از مقدمه چینی ظهور می‌زد.

[۴] کلینی به سند معتبر از حسین بن ابی العلاء نقل کرده که از امام صادق شنیدم که می‌فرمود: جعفر ابیض در نزد من است. عرض کردم: در آن چیست؟ فرمود: زبور داود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه که معتقد نیستم در آن چیزی از قرآن باشد و آنچه مردم راجع به آن به ما نیاز دارند در آن است و ما به کسی احتیاج نداریم و آن قدر جامع است که در آن حکم مجازات به یک تازیانه و نصف تازیانه و ربع تازیانه و غرامت خراش هم درج شده است و جعفر احمر نیز نزد من است.

عرض کردم: در جعفر احمر چیست؟ فرمود: سلاح است و آن تنها برای خون باز می‌شود و صاحب شمشیر آن را برای کشتن باز می‌کند. ابن ابی یعفور به ایشان عرض کرد: خدا خیرت دهد، آیا بنی حسن آن را می‌شناسند؟ فرمود: آری. به خدا می‌شناسند چنانکه شب و روز را می‌شناسند و تشخیص می‌دهند، که این شب است و این روز، ولی

۱. طوسی، الغیبه/ ۴۳۳، حدیث ۴۲۳؛ مفید، الارشاد/ ۲/ ۳۷۰؛ کلینی، الکافی/ ۸/ ۲۵۵؛ مجلسی، بحار الأنوار/ ۵۲/ ۲۸۸

حسد و دنیا طلبی آن‌ها را بر ترمذ و انکار و اِی دارد و اگر حق را از راه حق جستجو می‌کردند برای آن‌ها بهتر بود.^۱

ظاهراً منظور سائل از جمله (آیا بنی حسن او را می‌شناسند؟) این است که حضرت مهدی علیه السلام فرمانده نهضت مسلح معهود است و بنی حسن نیز ایشان را می‌شناسند، با این حال پس چرا تظاهر به شعار مهدویت می‌کردند؟ همان طور که بعضی در خیزش‌های انقلابی‌شان ضد حکومت عباسی چنین ادعایی را کردند، و بعضی مدعی این بودند که همان نفس زکیه می‌باشد، در حالی که این قضیه مرتبط با ظهور موعود دادگستر است و بنی حسن در بین بنی‌هاشم نسبت‌شان به اهل بیت علیهم السلام نزدیکتر از عباسیان بود و این مطالب را بهتر میدانستند. ولی در عین حال به فرموده حضرت: «آن‌ها یعنی بنی حسن حق را مطالبه کردند» که همان مقاومت بر علیه بنی‌عباس باشد منتها به دنبال اصلاح از راه غیر صواب بودند؛ یعنی راهی غیر از راه و روشی که اهل بیت برایشان ترسیم کرده بودند و نقش حضرت مهدی را بازی کردند.

[۵] شیخ مفید نقل کرده که: خروج شصت نفر که به دروغ ادعای پیغمبری می‌کنند و دوازده نفر از نسل ابوطالب که همه برای خودشان ادعای امامت دارند.^۲

[۶] نعمانی هم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که: قائم قیام نمی‌کند تا این‌که دوازده مرد قیام کنند و همگی بر این گفته متفق شوند که ایشان را

۱. کلینی، الکافی ۱/ ۲۴۰، حدیث ۳

۲. مفید، الارشاد ۲/ ۳۶۸؛ مجلسی، بحار الانوار ۵۲/ ۲۲۰

دیده‌اند و او تکذیب‌شان می‌نماید.^۱

یعنی حضرت بعد از قیام‌شان آن‌ها را تکذیب می‌کند، و منظور از تعبیر به (دوازده مرد قیام می‌کنند) این است که آن‌ها دست به تحرکات اصلاح طلبانه با شعار و پوشش مهدویت و ارتباط با حضرت می‌زنند. البته علامه مجلسی روایتی از نعمانی نقل کرده به این لفظ (آن‌ها را تکذیب می‌کنند) یعنی آن دوازده نفری که قیام می‌کنند به این ادعا که در برنامه‌های جنبششان مرتبط با حضرت هستند، به وسیله مردم تکذیب می‌شوند.

[۷] بر اساس گزارش نعمانی ابو خالد کابلی از حضرت باقر علیه السلام نسبت به اوصاف حضرت مهدی علیه السلام سؤال می‌کند. حضرت می‌فرماید: چه می‌خواهی ای ابا خالد؟ عرض کردم: می‌خواهم نام او را به من بگویی تا او را به نامش بشناسم. فرمود: به خدا قسم ای ابا خالد، پرسش سختی پرسیدی. از امری پرسیدی که هرگز آن را به هیچ کس نگفته‌ام و اگر گفتنی بود به تو می‌گفتم. تو چیزی را از من پرسیدی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند، حرص ورزند که او را تکه‌تکه کنند.^۲

۱. مجلسی، بحارالانوار ۵۲/ ۲۴۴

۲. نعمانی، الغیبه/ ۲۸۹ (باب ۱۶، حدیث ۳)

جمله «بر تکه تکه کردن او حرص خواهند ورزید...» نکوهش بسیار سنگینی برای آنان است؛ چرا که آن حضرت می‌دانست که مردم چشم به راه دولت قائم علیه السلام نبوده، بلکه بیشتر آنان نسبت به شخص آن حضرت نیز کینه می‌ورزند تا چه رسد به دولت و قدرت آن حضرت، تا آنجا که در میان فرزندان حضرت فاطمه علیه السلام گروهی هستند که اگر آن حضرت را دقیقاً بشناسند و ببینند، بدون شک در صدد قتلش

قاعده چهارم

در روایات آمده که زمان ظهور غیبت مستور است که نباید برایش زمان تعیین کنیم و هر کس وقت تعیین کرد تکذیبش کنیم. حتی در بعضی از روایات داریم که در علامات حتمی هم بداء راه دارد؛ یعنی حتی اگر واقع شود باز هم موجب تعیین وقت برای ظهور نیست، به خلاف اصل ظهور که هیچ گونه بدایی در آن راه ندارد؛ زیرا جزء میعاد است.

این از جمله اموری است که مشیت مدعیان دروغین مهدویت را باز کرده و نیرنگ متقلبان این میدان را خنثی می‌سازد؛ چرا که تعیین زمان مشخص، باعث می‌شود تا دروغ مدعی آشکار شود؛ زیرا که او نمی‌تواند در زمان تعیین شده از عهده اجرای پیشگویی‌هایی که در روایات شده برآید.

[۱] نعمانی به سندی معتبر از محمد بن مسلم و او از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: ای محمد، هر کس وقت معینی را از ما برایت خبر داد، از این که او را تکذیب کنی هراس نداشته باش، که ما برای هیچ کس - در مورد ظهور قائم - زمانی را تعیین نمی‌کنیم.^۱

[۲] عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل کرد که: خداوند جز این

برآیند، و بدین جهت امام علیه السلام فرمود: سؤالی مشقت‌انگیز از من پرسیدی؛ یعنی پرسشی که مرا در زحمت و رنج افکند، و چنین می‌نماید که کابلی از ویژگی‌های دیگر آن حضرت غیر از آنچه که قبلاً از طریق پدران آن حضرت (امام باقر علیه السلام) با آنها آشنا شده، از زمان به دنیا آمدن و ظهور و خروج و قیام قائم علیه السلام سؤال کرده بود.

نمی‌خواهد که زمانی را که برخی معین می‌کنند خراب سازد.^۱

[۳] ابو بکر حضر می‌گفت: شنیدم که حضرت صادق علیه السلام فرمود: ما زمان این امر را تعیین نمی‌کنیم.^۲

[۴] نعمانی از ابو بصیر نقل می‌کند که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، خروج قائم کی خواهد بود؟ فرمود: ای ابو محمد، ما خاندان هرگز وقتی را معین نمی‌کنیم؛ زیرا پیامبر فرموده است: کسانی که وقت تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند.

ای ابو محمد، همانا پیشاپیش این واقعه پنج نشانه است: نخستین آن‌ها ندایی است در ماه رمضان و خروج سفیانی و خروج یحیی و کشته شدن نفس زکیه و فرورفتن زمین در بیابان ... و قائم ما خروج نمی‌کند، تا آنکه در دل آسمان در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان او به نام خوانده شود.

عرض کردم: به چه چیز خوانده می‌شود؟ فرمود: به نام خودش و به نام پدرش ندا برمی‌آید که همانا فلان فرزند فلان قائم آل محمد است، به سخن او گوش فرا دهید و از او فرمان برداری کنید. پس هیچ جاننداری نمی‌ماند مگر این که صیحه را می‌شنود؛ خفته را بیدار می‌کند و هراسان به صحن خانه‌اش می‌دود و دختر پرده نشین از پشت پرده‌اش خارج می‌شود و قائم چون آن صدا را - که صدای جبرئیل است - بشنود، خروج کند.^۳

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۸۹ (باب ۱۶، حدیث ۴)

۲. نعمانی، الغیبه/ ۲۸۹ (باب ۱۶، حدیث ۵)

۳. نعمانی، الغیبه/ ۲۸۹ (باب ۱۶، حدیث ۶)

این روایت و روایات مستفیضه دیگری تصریح می‌کند به این‌که وقت تعیین نکردن از امور ثابت و مهم در مذهب اهل بیت علیهم‌السلام است و این‌که تنها راه مشخص کردن ظهور، علامات حتمی ظهور است که شاخص‌ترین آن‌ها صیحه آسمانی است.

[۵] نعمانی روایتی را از کلینی و او از عبدالرحمن بن کثیر نقل می‌کند که گفت: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که مهزم بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم، بفرمایید بدانم این امری که ما منتظرش هستیم کی خواهد بود؟ فرمود: ای مهزم، آنان که وقت تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند، آنان که شتاب‌زده‌اند هلاک می‌شوند و آنان که تسلیم شده‌اند نجات خواهند یافت.^۱

[۶] همو روایت دیگری را از فضیل بن یسار نقل می‌کند که: به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم، آیا این امر وقت معینی دارد؟ فرمود: کسانی که وقت معین می‌کنند دروغ می‌گویند. کسانی که وقت تعیین می‌کنند دروغ می‌گویند. همانا موسی علیه‌السلام هنگامی که بنا به دعوت پروردگارش بیرون رفت، به قومش سی روز وعده داد و چون خداوند بر آن سی روز، ده روز افزود، قومش گفتند: موسی خلاف وعده کرد، پس کردند آنچه کردند. پس هرگاه ما حدیثی را برای شما بازگو کردیم و طبق آنچه برای شما گفته‌ایم، پیش آمد، شما بگویید: خداوند راست فرموده و هرگاه حدیثی را برای شما بازگو کردیم و خلاف آنچه گفته‌ایم، پیش آمد، باز شما بگویید: خداوند راست فرموده است که دو بار پاداش داده

خواهید شد.^۱ ذیل حدیث، ظهور در این دارد که در علامات حتمی هم همانند وقت ظهور، بداء راه دارد.

[۷] نظیر این روایت را نعمانی به طریقی دیگر از داود بن ابوالقاسم نقل کرده که گوید: در محضر امام جواد علیه السلام بودیم که سخن از سفیانی و حتمی بودنش به میان آمد. من به آن حضرت عرض کردم: آیا خدا را در حتمیات بدایی هست؟ فرمود: آری. عرض کردیم: پس با این حساب ما می‌ترسیم در مورد حضرت قائم نیز بدایی برای خدا پیش بیاید، فرمود: همانا قائم از وعده‌ها است و خداوند بر خلاف وعده‌اش رفتار نمی‌کند.^۲

قاعده پنجم

وجوب ثبات قدم و استقامت در امتحان‌های مختلف در عصر غیبت.

[۱] نعمانی به سندش از ابو بصیر گزارش داده که گفت: شنیدم حضرت باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم، حتماً از یکدیگر باز شناخته می‌شوید و به خدا قسم حتماً آزموده می‌شوید، به خدا قسم حتماً غربال می‌شوید؛ همان گونه که زؤان از گندم غربال می‌شود.^۳

«زؤان» بذری است شبیه گندم کوچکتر از آن که در بین گندم می‌روید.

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۹۴ (باب ۱۶، حدیث ۱۳)

۲. نعمانی، الغیبه/ ۳۰۲ (باب ۱۸، حدیث ۱۰)؛ مجلسی، بحارالانوار ۵۲/ ۲۵۰

۳. نعمانی، الغیبه/ ۲۰۵ (باب ۱۲، حدیث ۱۰)

[۲] در روایتی دیگر عبدالله بن ابی یعفور از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که: وای بر سرکشان عرب از شری که در پیش است. عرض کردم: فدایت گردم، از عرب چه تعداد با قائم همراهند؟ فرمود: تعداد اندکی. پس عرض کردم: به خدا قسم، افراد بسیاری از عرب این امر را بازگو می‌کنند. فرمود: ناگزیر مردم باید مورد آزمایش و امتحان قرار گیرند و غربال شوند که در این صورت افراد فراوانی از غربال خارج می‌گردند.^۱

[۳] همچنین در روایتی دیگر، زمانی که به حضرتش عرض شد: شیعیان شما زیاد هستند، فرمود: هرگاه آن عده وصف شده که سیصد و ده نفر و اندی هستند، شمارشان کامل شود، آنگاه همان‌طور که می‌خواهید، خواهد شد، ولی شیعه ما کسی است که صدایش از حد گوش خودش نمی‌گذرد و نیز کینه و ناراحتی درونش از حد پیکر او تجاوز نمی‌کند و آشکارا مدح ما را نمی‌گوید و با دشمنان ما نمی‌ستیزد و با عیب‌جویان ما همنشینی نمی‌کند و با بدگویان ما هم سخن نمی‌شود و دشمنان ما را دوست نمی‌دارد و با دوستان ما دشمنی نمی‌ورزد.

عرض کردم: پس چه کنم با این شیعه گوناگون که همگی ادعای تشیع دارند؟ فرمود: در میان آنان طبقه بندی و آزمایش خواهد شد و جا به جا خواهند شد. برهه‌ای می‌رسد که بسیارشان از بین می‌روند و شمشیر در میان‌شان قرار گیرد و اختلاف پراکنده‌شان کند. شیعه ما کسی است که همچون سگان پارس نکند و بسان کلاغ طمع نورزد و

اگر از گرسنگی هم بمیرد، گدایی نکند.^۱

این روایت به طور قطعی لزوم استقامت بر ولایت اهل بیت علیهم السلام را بیان می‌کند، و خبر می‌دهد از روی برگرداندن بسیاری از شیعیان به خاطر این که مخالفین زمام امورشان را در دست گرفته‌اند و با پیروان اهل بیت علیهم السلام به وسیله مطالب فریبنده و عناوین مبهم و ظریف که حق و نیرنگش تشخیص داده نمی‌شود، به دشمنی می‌پردازند.

قاعده ششم

هشدار نسبت به لغزش در مقابل مدعیان مهدویت و نهایندگی از ناحیه مقدسه

[۱] در این زمینه روایت عیاشی از جابر جعفی را پیش از این ذکر کردیم که از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: بر زمین بنشین و دست و پا حرکت مده تا آن که علایمی را که در یک سال روی می‌دهد و من برای ذکر می‌کنم ببینی. سپس حضرت علایم حتمی را همراه با تفصیل هر یک ذکر کرد و فرمود: مبادا به معدودی از نسل پیامبر (که مدعی مهدویت می‌شوند) اعتنا کنی و اصلاً از این مدعیان پیروی مکن تا آن که مردی از اولاد امام حسین علیه السلام را ببینی که عهدنامه پیغمبر و پرچم و سلاح ایشان با اوست.^۲

[۲] نعمانی هم به سندش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که: قائم قیام نمی‌کند تا این که چشم دنیا از حقه بیرون آید و در آسمان

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۰۳ (باب ۱۲، حدیث ۴)

۲. عیاشی، التفسیر ۱/ ۶۴، حدیث ۱۱۷؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۲۲

سرخي مخصوصي پديدار شود و آن ناشی از اشک‌های حاملان عرش است که بر اهل زمین می‌ریزد. جماعتی که بهره‌ای از دین ندارند در میان مردم پیدا شوند و برای فرزندم دعوت کنند، درحالی‌که از فرزندم بیزارند. آنان جماعتی پست هستند که بهره‌ای از دین ندارند، چیره بر اشرارند و فتنه‌انگیز ستمگران و نابودگر شاهان.^۱

[۳] همو در جایی دیگر به سندش از جابر و او از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که: ای جابر، بر زمین بنشین و خانه‌نشین باش و دست و پا حرکت مده (فعالیتی مکن) تا علاماتی را که برایت ذکر می‌کنم، ببینی البته اگر به آن‌ها بررسی...^۲ و در آخر حضرت علامات حتمی را ذکر کردند.

[۴] در حدیث دیگری نعمانی از ابو خالد کابلی و او از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که: گویی قومی را می‌بینم که در مشرق خروج کرده‌اند و خواستار حق هستند، ولی به ایشان داده نمی‌شود، باز مطالبه حق می‌کنند و به آنان داده نمی‌شود. پس چون چنین بینند شمشیرهای خویش را بر دوش خود گذارند، آنگاه آنچه که می‌خواستند به آنان داده شود، ولی آنان نپذیرند تا آنکه قیام کنند و دولت را به غیر از صاحب شما به کسی نخواهند داد. کشته‌های ایشان شهدایند، آگاه باشید که اگر من آن زمان را درک می‌کردم جان خود را برای صاحب این امر نگه می‌داشتم.^۳

۱. نعمانی، الغیبه/ ۱۴۰ (باب ۱۰، حدیث ۵)؛ بحارالأنوار ۵۲/ ۲۲۶

۲. نعمانی، الغیبه/ ۲۷۹ (باب ۱۴، حدیث ۶۷)؛ بحارالأنوار ۵۲/ ۲۳۷

۳. نعمانی، الغیبه/ ۲۷۳ (باب ۱۴، حدیث ۵۰)؛ بحارالأنوار ۵۲/ ۲۴۳

ظاهراً این روایت، منطبق بر خراسانی می‌شود؛ چرا که اوست که از خراسان یا دیلم (به حسب اختلاف روایات) آشکار می‌شود پرچم و رهبری لشکرش را در کوفه به حضرت تقدیم می‌کند - همان‌طور که از بعضی روایات برمی‌آید - و در سپاه خراسانی است که بنا بر بعضی روایات تعدادی از یاران حضرت وجود دارند و اوست که در مسیرش تا کوفه از هرجایی که می‌گذرد آن‌جا را از ظلم پاک می‌کند. اما با همه این‌ها باز هم حضرت به حفظ نفس برای یاری خود حضرت مهدی علیه السلام توصیه فرمود و معنای توصیه این است که از همکاری و گرویدن به سپاه خراسانی پرهیز شود.

سابقاً گفتیم که بنا به گزارش برخی روایات در میان سپاه حسنی کسانی هستند که روش زیدیه را - بدون نام - دارند و هم اینان از تسلیم و سر نهادن در محضر حضرت مهدی علیه السلام سر باز می‌زنند. این به خاطر رویکرد کلی این بخش از سپاه حسنی است که امامت را منصبی می‌داند مستحق هر کسی که متصدی اصلاح امور شود. شاهدش این است که بر اساس روایتی نهضت یمانی چون به سوی حضرت مهدی علیه السلام دعوت می‌کند، مورد تأییدترین نهضت است، به این بیان که یمانی امامتی را قبول دارد که به وسیله نص آن هم در مورد دوازده نفر ثابت شده باشد، برخلاف اعتقاد حسنی که امامت را به تصدی برای اصلاح امور می‌داند و به خاطر همین رویکرد تفکر زیدیه در لشکر او رسوب دارد.

[۵] نعمانی به اسنادش از یونس بن یعقوب نقل می‌کند که حضرت

صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که سفیانی خروج کند لشکری به سوی ما و لشکری به سوی شما گسیل می‌دارد، و چون چنین شود به هر شکلی شده نزد ما آید؛ چه آسان و چه سخت.^۱

مفاد این روایت نیز مثل روایت قبلی این است که شیعیان خودشان را از تمام نهضت‌ها و قیام‌ها حفظ کنند و جان خود را برای یاری حضرت مهدی علیه السلام نگهدارند.

[۶] نعمانی روایتی را همانند دو روایت دیگر و این بار از خلاد صائغ و او از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که: سفیانی از نشانه‌های حتمی ظهور است و جز در ماه رجب خروج نمی‌کند. مردی به آن حضرت عرض کرد: یا ابا عبدالله، هنگامی که او خروج می‌کند حال و وضع ما چگونه خواهد بود؟ فرمود: هنگامی که چنین شود، شما به سوی ما روآورید.^۲

[۷] در روایتی دیگر از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که: ای برید، پرهیز از پیوستن به جمعیت اصهب. گفتم: اصهب کیست؟ فرمود: همان ابقع است. گفتم: ابقع کیست؟ فرمود: همان که پیس است. از سفیانی پرهیز کن و از دو نفر آواره از اولاد فلان که به مکه می‌آیند و اموال را در آن تقسیم می‌کنند و خود را شبیه به قائم می‌نمایند نیز پرهیز. همچنین از آل پیامبر که بیگانه از سیره این خاندان هستند دوری گزین.^۳

۱. نعمانی، الغیبه/ ۳۰۶ (باب ۱۸، حدیث ۱۷)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۵۳

۲. نعمانی، الغیبه/ ۳۰۲ (باب ۱۸، حدیث ۷)؛ مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۴۹

۳. مجلسی، بحار الأنوار ۵۲/ ۲۶۹

علامه مجلسی در ذیل این حدیث گفته: به نظر من منظور حضرت از شذاذ، زیدیه است؛ چون عقیده آن‌ها نادرست است، و از آنجایی که از اولاد حضرت زهرا علیها السلام هستند، تعبیر «مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ» آمده است.

در هر حال آنچه که از روایات به دست می‌آید این است که تحولاتی که توسط سفیانی و اصهب در شام صورت می‌گیرد، حامل شعاری اصلاح طلبانه و فریبنده است؛ و همچنین نهضت‌های دیگری که در منطقه صورت می‌گیرد و شعارشان هم این مطلب است که در حرکات اصلاحی‌شان متصل به حضرت مهدی علیه السلام هستند.

[۸] باز علامه مجلسی از سدیر نقل می‌کند که: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای سدیر، ملازم خانه‌ات شو و چون پلاسی از پلاس‌های خانه‌ات باش و تا شب و روز آرامش دارند تو نیز آرام و قرار گیر و چون به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده گرچه با پای پیاده بی‌درنگ به سوی ما کوچ کن.^۱

[۹] نظیر این روایت حضرمی از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که در ذیل حدیث این‌گونه آمده: پس زمانی که سفیانی بر مناطق پنج‌گانه شام تسلط پیدا کرد، به سوی صاحب‌تان کوچ کنید.^۲

[۱۰] کلینی به سندش از فضل کاتب نقل می‌کند خدمت امام صادق علیه السلام بودم که نامه‌ای از ابو مسلم خراسانی رسید. حضرت به نامه رسان فرمود: نامه همراه تو جواب ندارد، برو. ما به نجوای با هم

پرداختیم، فرمود: ای فضل، چه سخنی را با هم نجوا می کنید؟ همانا خدا برای شتاب بندگان شتاب نمی کند و به راستی که از جای برآوردن کوهی آسان تر است از ساقط کردن حکومتی که هنوز عمرش به پایان نرسیده است.

سپس فرمود: همانا فلانی پسر فلانی (تا به هفتمین فرزند فلان رسید). من عرض کردم: فدایت شوم، پس چه نشانه ای میان ما و شماست؟ امام علیه السلام فرمود: ای فضل، از جای خود حرکت مکن تا سفیانی خروج کند و هنگامی که سفیانی خروج کند به سوی ما روآید، (و این سخن را سه مرتبه تکرار کردند) و این از نشانه های حتمی ظهور است.^۱

روایت به حوادث قیام ابو مسلم خراسانی اشاره دارد؛ زیرا بعد از آنی که نماینده اش را به سوی حضرت صادق علیه السلام و بنی حسن فرستاد و آن ها او را اجابت نکردند، با بنی عباس بر علیه بنی امیه توافق کرد.

[۱۱] نعمانی به سندش از ابو الجارود نقل می کند خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: به من توصیه ای بفرما. فرمود: تو را به پرهیزکاری سفارش می کنم و نیز به این که خانه نشین باشی، در اجتماع این مردم شرکت و فعالیت نکنی و مبادا با افرادی از خاندان ما که خروج می کنند، همگام باشی؛ چراکه آنان چیزی به دست ندارند و به چیزی هم نائل نمی شوند. بدان که بنی امیه را حکومتی است که مردم توان بازستاندنش را ندارند و برای اهل حق دولتی است که چون

فرارسد خداوند زمامش را به دست هرکس از خاندان ما که بخواهد می‌سپارد، پس هرکس از شما که به آن دولت رسد، با ما در مقام بلند بهشتی خواهد بود و اگر پیش از آن دولت وفات یافته باشد خداوند برایش نیکی خواسته است.

بدان که هیچ گروهی برای برطرف ساختن ستم و عزت بخشیدن به دینی قیام نمی‌کند مگر این که مرگ و گرفتاری دامگیرشان شود تا این که جمعیتی قیام کنند که با رسول الله ﷺ در بدر بوده‌اند که کشتگان‌شان به خاک سپرده نشوند و به خاک افتادگان‌شان از زمین برداشته نشوند و زخمی‌هایشان درمان نگردند. عرض کردم: آنان کیانند؟ فرمود: فرشتگان.^۱

[۱۲] در روایتی دیگر نعمانی از جابر و او از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده که: خروج قائم خاندان مانند خروج رسول الله ﷺ است و مثل آن کس که از ما خاندان قبل از قیام قائم خروج کند بسان جوجه‌ای است که پرواز کند و از آشیانه خود بیرون افتد و بازیچه کودکان شود.^۲

حرف آخر

از مجموع توصیه‌هایی که حضرات به آن‌ها امر کرده‌اند چند نکته روشن می‌شود:

اول: هشدار صریح به این که مبادا فریب حرکت‌های فریبنده را بخورید، همان‌هایی که فریبکارانه شعاری مشابه شعار حضرت مهدی

۱. نعمانی، الغیبه/ ۲۰۰ (باب ۱۱، حلیث ۲)

۲. نعمانی، الغیبه/ ۲۰۶ (باب ۱۱، حلیث ۱۴)

سر می دهند.

دوم: هیچ کدام از افراد برجسته سال ظهور نیابت خاصه از حضرت ندارند.

سوم: علامت حتمی ای که بسیار بر آن تأکید شده و باعث اتمام غیبت و شروع ظهور اصلی و علنی شدن حضرت می شود صیحه آسمانی یا همان ندای جبرئیل از آسمان است که در روایات زمان های مختلفی برای آن اشاره شده و علامت دیگری که حتمی است خروج سفیانی از شام و تسلطش بر آن منطقه می باشد که بعد از آن دو لشکر ارسال می کند، یکی به کوفه و دیگری به مدینه برای مقابله با حضرت که قبل از رسیدن، در بیابانی اطراف مدینه به داخل زمین فرو می روند.

و اگر قرار است زمانی برای ظهور تعیین شود باید به علامات حتمی اش باشد و اگر به غیر از علامات، به نوعی دیگر برای ظهور وقت تعیین شود، این کار فقط و فقط یک نیرنگ و خُدعه است برای فریب ساده لوحان تا برای رسیدن به اهداف شوم فریبکاران استفاده شود.

در پایان آنچه که در دوره طولانی غیبت بر هر پیرو اهل بیت لازم است این است که در اعتقاد به امامت ائمه علیهم السلام و به خصوص حضرت مهدی علیه السلام - که حی و حاضر و ناظر به تمام افعال بشر است - ثبات قدم داشته باشند و ولایت ایشان را بپذیرند و با دوستان ایشان اظهار دوستی و با دشمنان ایشان اظهار دشمنی کنند و متمسک به شریعت آل الله باشند و در مقابل شعارهای فریبنده ای که موجب دست کشیدن از تولی و تبری و انحراف از احکام فقه آل الله می شود، نلغزند.

نیرنگی دیگر

ترجمہ
علیرضا قاسمی

رجعت و مقام مهدویت

در فرهنگ اعتقادی شیعه هریک از ائمه علیهم السلام مهدی منتظری است که غیبتی دارد، و وظیفه مردم انتظار ظهور او و دعا برای تعجیل فرج اوست. تفاوتی که میان حضرت ولی عصر علیه السلام و سایر معصومین علیهم السلام به لحاظ نحوه غیبت وجود دارد، این است که آن حضرت در زمان حیاتش از دیدگان غایب می‌باشد، اما غیبت سایر معصومین علیهم السلام به سبب شهادت و رخت برپستن از دنیا محقق شده است و ظهورشان بازگشت از برزخ خواهد بود.

علت نامأنوس بودن این مطلب در اذهان عمومی، عدم انس با ادعیه و زیاراتی است که این مسأله در آنها به صراحت و یا اشاره عنوان شده است و متأسفانه اکثر پیروان اهل بیت علیهم السلام کمتر به سراغ این گنجینه‌های معارف می‌روند و در نتیجه از آموزه‌های مهم اعتقادی که درباره رجعت و مهدویت معصومین علیهم السلام در قالب ادعیه و زیارات ارائه شده، بی‌نصیب می‌مانند.

ادعیه و زیارات ظهور هر امام

در زیارت هر یک از ائمه علیهم السلام، بخشی از متن زیارت، حاوی دعا برای تعجیل ظهور آن امام است. مطلب مشترکی که از ادعیه و زیارات مذکور به دست می‌آید این است که به تمامی ائمه علیهم السلام وعده بازگشت داده شده و هر یک از ایشان مهدی منتظری است که دولت الاهی را در زمین برپا می‌سازد. همچنان که در زیارت امام حسین علیه السلام و برخی دیگر از ائمه علیهم السلام عبارت **تنتصر به لدينك** (به وسیله او دینت را در برابر دشمنان یاری کنی) آمده است.

همچنین دعای **اللهم كن لوليك ...** - که دعا برای برپایی دولت حق است - مختص به امام عصر علیه السلام نبوده و برای همه ائمه علیهم السلام می‌تواند خوانده شود. حتی در زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و نیز زیارت شهدای کربلا چنین آمده است: «خداوند آنچه را که به شما وعده داده عملی خواهد کرد»^۱ که اشاره به مقامات ایشان و کیفر دشمنانشان در رجعت دارد. در ذیل به مواردی از این دست در زیارات اشاره می‌کنیم.

[۱] در زیارت از راه دور پیامبر و ائمه علیه و علیهم السلام چنین وارد شده است: من معتقد به برتری شما و معترف به بازگشت شمایم، هیچ گونه قدرتی را از خداوند نفی نکرده و جز به آنچه خداوند خواسته است، اعتقاد ندارم.^۲

۱. قوله عليه السلام: إن الله منجز لكم ما وعدكم.

۲. قوله عليه السلام: إني لمن القائلين بفضلكم مقر برجعتكم لا أنكر لله قدرة ولا أزعم إلا ما شاء الله [طوسی، مصباح المتعجد/ ۲۸۹، حدیث ۱۱]

[۲] در کامل الزیارات از حضرت صادق علیه السلام گزارش شده که هرگاه کنار قبر امام حسین علیه السلام - و کنار قبر هر امامی - که رفتی، چنین بگو: پروردگارا، این زیارت را آخرین دیدار من از قبر فرزند پیامبرت قرار مده و او را در جایگاهی ستوده (مقامی شایسته) قرار بده تا به وسیله او دینت را در برابر مخالفان یاری کنی و دشمنانت را هلاک گردانی، چرا که توبه او چنین وعده دادی و تو پروردگاری هستی که خلف وعده در کار تو نیست.^۱

از این فراز کاملاً روشن است که انتقام از دشمنان و برپا داشتن دین توسط هر یک از امامان علیهم السلام - و نه تنها امام عصر علیه السلام - محقق خواهد شد.

[۳] در قسمت پایانی یکی از زیارت‌های سید الشهداء علیه السلام چنین آمده: پروردگارا، بر سرور و مولایم درودی بفرست که با آن، نامش را بلند گردانی و امر او را چیره گردانی و در یاری او شتاب نمایی.^۲

یاری امام حسین علیه السلام توسط خداوند مفهومی ندارد جز اینکه آن حضرت ظهوری دارد که همان رجعت اوست و در آن زمان به امداد الهی بر دشمنانش پیروز می‌گردد. جالب توجه است که همین تعبیر (نصرت و یاری از جانب خدا) درباره امام عصر علیه السلام نیز در ادعیه وارد شده است.

۱. قوله عليه السلام: اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارة قبر ابن نبيك و ابنته مقاما محمودا تنتصر به لدينك و تقتل به عدوك فإنك وعدته ذلك و أنت الرب الذي لا تخلف السمعاد [ابن قولويه، كامل الزيارات / ۵۷۲ (باب ۱۰۴: باب زيارة لجميع الأئمة عليهم السلام، حديث ۲)]

۲. قوله عليه السلام: اللهم فصل على سيدي و مولاي صلاة ترفع بها ذكره و تظهر بها أمره و تعجل بها نصره [سید بن طاووس، مصباح الزائر / ۲۴۵]

[۴] در زیارت امام حسین (علیه السلام) که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده چنین آمده: من برای یاری شما مهیایم تا آن گاه که خداوند شما را برای احیای دینش زنده گرداند و برانگیزد. گواهی می‌دهم که شما حجت خدايید و تنها به واسطه شما امید به رحمت الاهی می‌توان داشت. پس با شمایم، با شما، نه با دشمن شما. من به بازگشت شما ایمان دارم و هیچ گونه قدرت خداوندی را انکار نمی‌کنم و خواستِ او را دروغ نمی‌شمارم ... خداوندا، درود فرست بر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بندهات و برادر پیامبرت (صلی الله علیه و آله) ... خداوندا، توسط او کلمات را کامل نما و به وسیله او وعده‌هایت را عملی کن و به واسطه او دشمنانت را نابود گردان.^۱

شایان توجه است که این فراز از دعا با ضمیر جمع (اشاره به تمامی ائمه (علیهم السلام)) وارد شده است و به وضوح دلالت بر این دارد که وعده‌های الاهی درباره هر یک از معصومین (علیهم السلام) در زمان رجعتشان محقق خواهد شد و دولت و سلطنت خواهند یافت و دین خدا را بر پا خواهند داشت.

[۵] شیخ طوسی دعای ذیل را به عنوان ضمیمه قنوت نماز و ترنم نقل کرده است: ... خداوندا، از آن رو که حضرت مهدی (علیه السلام) عهده‌دار برپاساختن امر توست، در مراحل مختلف محاسبه در روز قیامت، جایگاه او را والا گردان، و پیامبرت را و هر کس را که پیرو آئین اوست به دیدار

۱. قوله عليه السلام: و نصرني لكم معلقة حتى يحییکم الله لدينه و یعنکم، و أشهد أنکم الحجة و بکم ترجی الرحمة، فمعکم معکم لا مع عدوکم. إني بیایکم من المؤمنین، لا أنکر الله قدرة و لا أكذب منه بمشیئة... اللهم صل علی امیرالمؤمنین عبدک و أخی رسولک... اللهم أتمم به کلماتک و أنجز به وعدک و أهلك به عدوک [ابن قولویه، کامل الزیارات / ۴۳۵ و ۴۳۶ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین بن علی علیه السلام، زیارت هفدهم، حدیث ۲۳)]

حضرتش خشنود ساز ... و تیرهای فتنه را که کینه‌ورزان به سوی او و شرکای او در کارش و یاوران او در اطاعت پروردگارش روانه می‌سازند، از او دور ساز.^۱

در این دعا دو نکته درخور توجه است:

الف) عبارت «پیامبرت را به دیدار او خشنود ساز» حاکی از این معناست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره پیگیر جزئیات اوضاع بشریت و تحولات و حوادث مربوط به ایشان در طول تاریخ بوده و هست و در این میان به تدبیر امور ایشان نیز می‌پردازد.

ب) در کنار امام عصر علیه السلام دو گروه ذکر شده‌اند: یاوران و شریکان. به نظر می‌رسد مقصود از «یاوران»، شیعیان باشند، اما بدیهی است که تعبیر «شرکای او در کارش» مصداقی جز ائمه علیهم السلام ندارد؛ و شرکت در کار آن حضرت به معنای اجرای عملیاتی مشابه کار آن حضرت است که همان برپاساختن دین خدا می‌باشد. پس همه ائمه علیهم السلام چنین منصبی را دارا هستند.

[۶] در یکی از قسمت‌های دعای حریق چنین آمده است: خداوند، بر محمد و خاندان او درود فرست و توفیق یاری ایشان و زندگانی در دوران متعلق به ایشان را به من ارزانی دار.^۲

۱. قوله عليه السلام: اللهم و شرف بما استقل به من القيام بأمرك لدى مواقف الحساب مقامه و سر نبيك محمدا صلى الله عليه و آله برؤيته و من تبعه على دعوته... و رد عنه من سهام المكائد ما يوجه أهل الشئان إليه و إلى شركائه في أمره و معاونيه على طاعة ربه [طوسی، مصباح التهجد / ۱۶۱، حدیث ۴۶]

۲. قوله عليه السلام: اللهم صل على محمد و آل محمد و ارزقني نصرهم و أشهدني أيلهم [طوسی، مصباح التهجد / ۲۲۷، حدیث ۷۳]

از این دعا استفاده می‌شود که هر یک از معصومین علیهم‌السلام در دنیا، همانند آخرت، سلطنتی خواهند داشت و با اهل باطل نبرد خواهند نمود و مؤمنان عهده‌دار یاری آن بزرگواران خواهند بود.

[۷] در کامل الزیارات ضمن یکی از زیارات امام حسین علیه‌السلام پس از ذکر نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام چنین آمده است: دل من در برابر شما تسلیم و کار من دنباله‌رو شماست و خود، مهبای یاری شمایم تا آن‌گاه که خداوند شما را برای دین خود زنده گرداند و برانگیزد، با شمایم با شما، نه با دشمنان شما. من به بازگشت شما ایمان دارم و قدرت خدا را انکار نکرده و نمی‌پندارم که خواست او محقق نمی‌شود.^۱

این قسمت به وضوح بیانگر این مطلب است که خداوند اهل بیت علیهم‌السلام را به دنیا بازگردانده و دین خود را به وسیله ایشان رفعت و اعتلا می‌بخشد.

[۸] در زیارت وداع سیدالشهدا علیه‌السلام چنین آمده است: خداوندا، این زیارت را آخرین دیدار من از مرقد حضرتش قرار مده. پروردگارا، از تو می‌خواهم که ما را به سبب مهر او سود بخشی. بارالها، او را در جایگاهی ستوده قرار بده تا به وسیله او دین خود را یاری کرده و دشمنانت را نابود گردانی و توسط او هر کس را که با خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سر جنگ دارد به هلاکت رسانی، چرا که تو به او چنین وعده

۱. قوله عليه السلام: فقلبي لكم مسلم و أمري لكم متبع و نصرتي لكم معلية حتى يحبيكم الله لدينه و يبعثكم، فمعكم معكم لا مع عنوكم، إني من المؤمنين برجعتم، لا أنكر لله قدرة و لا أزعج أن ما شاء الله لا يكون [ابن قولويه، كامل الزيارات / ۴۱۸ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین بن علی علیه السلام، زیارت سیزدهم)]

دادی و خلف وعده از تو سر نمی‌زند.^۱

این دعا به چند مسأله اشاره دارد: برانگیخته شدن و بازگشت امام حسین (علیه السلام)، یاری دین و برپایی دولت حق به وسیله آن حضرت، نابودی دشمنان خداوند توسط آن حضرت.

شایان توجه است که به این سه موضوع در تعداد زیادی از زیارت‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و حداقل یک زیارت از زیارات هر یک از سایر ائمه (علیهم السلام) اشاره شده است. این حاکی از اهمیتی است که اهل بیت (علیهم السلام) برای اعتقاد به رجعت قائل بوده‌اند و بیانگر این است که زیارت اهل بیت (علیهم السلام) به معنای انتظار بازگشت ایشان و پایبندی به دوستی و یاری و اطاعت ایشان است، و باید توأم با این اعتقاد باشد که آن حضرات همواره حاکمان مطلق الاهی در عالم‌اند و روزی به دنیا باز خواهند گشت و کار جهان و جهانیان را سامان خواهند داد.

[۹] به عنوان نمونه بخشی از زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را ذکر می‌کنیم: ... من به بازگشت ایمان دارم و منتظر امر توام و ظهور دولت را چشم انتظارم. به سخن تو پایبندم و فرمانت را اجرا می‌کنم. از تو امان می‌طلبم و کار خود را به تو واگذارده و در مورد آن، به تدبیر تو دل قوی دارم. زائر تو و پناهنده به آرامگاه توام، همان‌که در آن از چشم

۱. قوله عليه السلام: اللهم لا تجعله آخر العهد منا و منه. اللهم إني أسألك أن تنفعنا بحبه. اللهم ابعثه مقاما محمودا تنصر به دينك و تقتل به عدوك و تبير به من نصب حربا لآل محمد، فإنك وعدت ذلك و أنت لا تخلف الميعاد [كليني، الكافي ٤ / ٥٧٥ (كتاب الحج، أبواب الزيارات، باب زيارة قبر أبي عبدالله الحسين عليه السلام، حديث (١)]

جهانیان ناپدید شدی و از آن پدیدار می‌شوی تا دین مورد رضایتِ خدا را برقرار سازی و پس از آنکه روزگاری در فضای ترس و خفقان به سر بردی، در امنیت و آرامش روزگار بگذرانی و خدا را چنانکه باید و شاید، بی شائبه شرک پرستش کنی و در روی زمین تنها دین خدا حاکم باشد و زمین به نور پروردگارش درخشان گردد و پرونده‌ها نهاده شود و پیامبران و شهدا آورده شوند و بر اساس حق قضاوت شده و به هیچ کس ستم نشود و سپاس خداوندی را که پروردگار آفریدگان است.^۱

از این دعا چند نکته برداشت می‌شود:

اول: مکان قبور معصومین علیهم‌السلام جایگاه‌هایی است که دری از عالم آخرت بر روی انسان‌ها می‌گشاید و نهادهایی اخروی در اماکن دنیوی است. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿در خانه‌هایی که خداوند رخصت داده است که قدر و منزلت آن‌ها رفعت یابد؛ چرا که رخصت داده است که نام خدا در آنها برده شود﴾.^۲

مفسران عامه و خاصه ذیل آیه مذکور این روایت را ذکر کرده‌اند که خانه علی و فاطمه علیهم‌السلام از بهترین و برترین آن خانه‌هاست.^۳

۱. قوله عليه السلام: مؤمن برجعتك، منتظر لأمرك، متروك لدولتك، آخذ بقولك، عامل بأمرك، مستجير بك، مفوض أمري إليك، متوكل فيه عليك، زائر لك لأحد بابك الذي فيه غبت ومنه تظهر، حتى تمكن دينة الذي ارتضى، و تبدل بعد الخوف أمنا، و تعبد المولى حقاً، و لا تشرك به شيئاً، و يصير الدين كله لله، و أشرق الأرض بنور ربها، و وضع الكتاب و جيء بالنبیین و الشهداء، و قضی بينهم بالحق و هم لا يظلمون، و الحمد لله رب العالمین [ابن المشهدی، المزار الكبير / ۳۰۸]

۲. قوله تعالى ﴿في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه﴾ النور / ۳۶

۳. الحسكاني، شواهد التنزيل ۶ / ۵۳۳؛ سيوطی، الدر المنثور ۵ / ۵۰

دوم: قبور مقدّسشان همچنانکه جایگاه غیبتشان بوده، مشرقِ آفتابِ ظهور مجدّد ایشان نیز هست و در نتیجه باید در آن مکان‌های مقدس، به ایشان پناه آورده و چشم انتظار رجعتشان بود.

سوم: آیه ﴿و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می‌شود، و نامه‌های اعمال را پیش می‌نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می‌سازند، و میان آنها به حق داوری می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد!﴾^۱ مربوط به رجعت است و محاسبه اعمال و بازخوانی پرونده‌ها و آوردن پیامبران و شهدا و قضاوت به حق، در رجعت واقع خواهد شد. چهارم: حکمفرمایی آرامش و آبادانی بر تمام نقاط زمین، با حاکمیت دین خدا محقق شده و این اتفاقی است که در رجعت خواهد افتاد.

[۱۰] در زیارتِ از راه دورِ چهارده معصوم علیهم‌السلام چنین آمده است: سلام بر تو ای پیامبر فرستاده شده و ای جانشین برگزیده و ای بانوی بزرگوار و بانوی نورانی و ای دو نواده برگزیده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ای فرزندان پیامبر علیهم‌السلام، ای پرچم‌های برافراشته حق و امانتداران برگزیده و خزانه دارانِ خدا. من از همه چیز دل کنده و به درگاه شما و پدران و فرزندان موعودِ شما آمده‌ام تا برکتی راستین یابم.

دلم در برابر فرمان شما فرمانبردار است و در یاری شما مهیا و پا در رکابم تا آن‌گاه که خداوند دینش را استوار سازد پس با شمایم با شما،

۱. قوله تعالى ﴿و أشرق الأرض بنور ربها و وضع الكتاب و جيء بالنبيين و الشهداء و قضی بينهم بالحق و هم لا یظلمون﴾ الزمر / ۶۹

نه با دشمن شما. من معتقد به برتری شما و معترف به رجعت شمایم و هیچ‌گونه قدرت خدا را انکار نکرده و چیزی جز آنچه خدا خواسته است نمی‌پندارم. منزّه است خداوندی که دارنده ملک و ملکوت است.^۱

از این زیارت نیز استفاده می‌شود که باید چشم به راه رجعت تمامی معصومین علیهم‌السلام - از جمله پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت زهرا علیها‌السلام - و حکمفرمایی ایشان در روی زمین باشیم.

[۱۱] یکی از بخش‌های زیارت سیدالشهدا علیهم‌السلام این است: دل من در برابر شما تسلیم و کار من من دنباله‌رو شماست و خود مہیای یاری شمایم تا آن‌گاه که خداوند بر اساس دین خود داوری کند. گواهی می‌دهم که شما حجّت خدايید و تنها به واسطه شما امید به رحمت الاهی می‌توان داشت، پس با شمایم با شما، نه با دشمنان شما. من به بازگشت شما ایان دارم و هیچ‌گونه قدرت خداوندی را انکار نمی‌کنم و خواست او را دروغ نمی‌شمارم.^۲

۱. قوله عليه السلام: السلام عليك أيها النبي المرسل والوصي المرتضى والسيدة الكبرى والسيدة الزهراء والسبطان المنتجبان والأولاد والأعلام والأمناء المنتجبون المستخزون، جئت انقطاعاً إليكم وإلى آبائكم ولدكم الخلف على بركة حق. فقلبي لكم مسلم ونصرتي لكم معلقة حتى يحكم الله بدينه، فمعكم معكم لا مع عدوكم، إني لمن القائلين بفضلكم، مفر برجعتكم، لا أنكر لله قدرة، ولا أزعم إلا ما شاء الله، سبحانه الله ذي الملك والملكوت. [طوسی، مصباح المتعبد / ۲۸۹، حديث ۱۱]

۲. قوله عليه السلام: فقلبي لكم مسلم وأمری لكم متبع ونصرتي لكم معلقة حتى يحكم الله بدينه وبيعثكم وأشهد أنكم الحجة و بكم ترجى الرحمة فمعكم معكم لا مع عدوكم إني بإيابكم من المؤمنين ولا أنكر لله قدرة ولا أكذب منه بمشيئة [ابن قولويه، کامل الزیارات / ۴۳۵ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت هفتم، حديث ۲۳)]

سپس بر پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و حضرت زهرا ﷺ و امام حسن ﷺ و امام حسین ﷺ و یکایک ائمه ﷺ سلام و درود فرستاده می شود.

در همین زیارت درباره امیرالمؤمنین ﷺ چنین آمده است: خداوندا، به واسطه او کلمات را محقق ساز و وعدهات را عملی کن و توسط او دشمنانت را نابود گردان و نام ما را در زمره پیروان و دوستانش ثبت فرما. پروردگارا، ما را از پیروان و یارانش قرار ده.^۱

همچنین در این زیارت پس از سلام و درود بر یکایک ائمه ﷺ به نام، چنین آمده است: خداوندا، به واسطه ایشان کلمات را محقق ساز و وعدهات را عملی کن و توسط ایشان دشمنانت را از جن و انس نابود گردان ... پروردگارا، ما را از پیروانشان قرار ده و از کسانی که ایشان را در اطاعت تو و پیامبرت یاری می کنند.^۲

همه این ادعیه و زیارات به صراحت بیانگر این مطلب است که هر یک از ائمه ﷺ موعودی است که جهان در انتظار اوست و اعمال وعده های خداوند و انتقام از دشمنان حق و برپاسازی دین و اجرای حدود و احکام الهی در زمین توسط او تحقق خواهد یافت.

۱. قوله عليه السلام: اللهم أتمم به كلمتك و ألجز به وعدك و أهلك به عدوك و اكتبنا في أوليائه و أحبائه اللهم اجعلنا له شيعة و أنصارا و أعوانا [ابن قولويه، كمل الزيارات / ۴۳۶ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت هفدهم، حدیث ۲۳)]

۲. قوله عليه السلام: اللهم أتمم هم كلمتك و ألجز هم وعدك و أهلك هم عدوك و علوهم من الجن و الإنس أجمعين... اللهم اجعلنا لهم شيعة و أنصارا و أعوانا على طاعتك و طاعة رسولك [ابن قولويه، كمل الزيارات / ۴۳۷ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت هفدهم، حدیث ۲۳)]

در ادعیه و زیارات، هر چه از این دست درباره امام عصر علیه السلام آمده، بعینه درباره امامان دیگر نیز وارد شده است.

[۱۲] در دعای روز میلاد امام حسین علیه السلام چنین آمده: خداوندا، تو را سوگند می‌دهم به آنکه در چنین روزی متولد شده است ... آنکه در زمان رجعت یاری خاص تو امدادش می‌کند، آنکه به پاداش شهادتش، امامان از نسل او و شفا در تربت اوست و پیروزی او در زمان رجعت با او و جانشینان از عترت اوست پس از قائم علیه السلام و پس از دوران غیبتش، تا آنکه انتقام خون‌های به ناحق ریخته شده را بستانند و خدای جبار را خشنود سازند و بهترین یاوران حق باشند ... اینک ما پناهنده به قبر او هستیم پس از شهادتش و کنار تربتش جای گرفته‌ایم و چشم انتظار بازگشت اویم.^۱

فقره مذکور بیانگر این معناست که به سیدالشهدا علیه السلام وعده یاری و پیروزی در رجعت داده شده و جانشینان برحق از خاندان اویند و بازگشت ایشان پس از امام عصر علیه السلام و غیبتش خواهد بود و ایشان انتقام خون‌های ناحق را می‌گیرند و با پاکسازی زمین از پلیدی وجود تبهاران خداوند را خشنود می‌سازند.

[۱۳] در زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام چنین می‌خوانیم:

۱. قوله عليه السلام: اللهم إني أسألك بحق المولود في هذا اليوم... المملود بالنصرة يوم الكرة، المعوض من قتله أن الأئمة من نسله، و الشفاء في تربته، و الفوز معه في أوبته، و الأوصياء من عترته بعد قائمهم و غيبته حتى يلكوا الأوتار و يشاروا الشار و يرضوا الجبار و يكونوا خير أنصار... فنحن عائلون بقبره من بعله نشهد تربته و ننتظر أوبته [طوسی، مصباح المتعجب، اعمال ماه شعبان]

گواهی می‌دهم که تو مظلومانه کشته شدی و خداوند وعده‌ای را که به شما داده عملی خواهد کرد. ای فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام، من نزد تو آمدم در حالی که دلم فرمانبردار شماست و خود، پیرو شما و آماده یاری شمایم تا آن‌گاه که خداوند داوری کند و او بهترین داوران است. با شمایم با شما، نه با دشمن شما، من به شما و رجعت شما ایمان دارم و از هر آنکه با شما ستیز کرد و شما را کشت، بیزارم.^۱

این بخش از زیارت، به روشنی بیان می‌کند که به همه آن بزرگواران، و نه تنها ائمه علیهم السلام، وعده بازگشت و فتح و ظفر داده شده است.

[۱۴] در زیارت جناب مسلم بن عقیل مشابه همین مضمون آمده.^۲

[۱۵] در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده: من به حقانیت شما اقرار دارم و به ریسمان ولایت شما چنگ زده چشم به راه دولت شما و منتظر بازگشت شمایم.^۳

[۱۶] در زیارت رجبیه معصومین علیهم السلام که در کنار مرقد همه آن بزرگواران خوانده می‌شود، چنین آمده: ... تا بازگشتی دیگر به محضر شما و رستگاری در زمان رجعت شما و محشور شدن در جمع همراهان شما.^۴

۱. قوله عليه السلام: أشهد أنك قتلت مظلوماً وأن الله منجز لكم ما وعدكم. جئتكم يابن أمير المؤمنين، وقلبي مسلم لكم و أنا لكم تابع و نصرتي لكم معلقة حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين. فمعكم معكم لا مع عدوكم، إني بكم و بليابكم من المؤمنين و بمن خالفكم و قتلکم من الكافرين [ابن قولويه، کامل الزیارات، باب ۸۵]

۲. ابن المشهدی، المزار الكبير / ۱۷۸۹؛ سید بن طاووس، مصباح الزائر / ۵۱

۳. قوله عليه السلام: إني مقر بكم، معتصم بحبلکم، متوقع لدولتکم، منتظر لرجعتکم [ابن المشهدی، المزار الكبير / ۲۵۰]

۴. قوله عليه السلام: حتى العود إلى حضرتکم و الفوز في کرتکم و الحشر في زمرتکم.

[۱۷] در دعای سجده شکر که امام کاظم علیه السلام به عبدالله بن جندب آموخته‌اند چنین آمده: خداوندا، تو و فرشتگانت و پیامبران و فرستادگان و همه آفریدگانت را گواه می‌گیرم که (بر این عقیده‌ام که) تو پروردگار منی و اسلام دین من است و محمد صلی الله علیه و آله پیامبر من و علی علیه السلام و ... (تا امام عصر علیه السلام) امامان من‌اند. به ایشان مهر می‌ورزم و از دشمنانشان بیزار می‌جویم.

خداوندا، تو را سوگند می‌دهم به خون مظلوم [این سوگند سه بار تکرار شود] خداوندا، تو را سوگند می‌دهم به پیمانی که بر خود واجب ساختی که اولیایت را بر دشمنانت و دشمنانشان چیره گردانی...^۱ می‌بینیم که در این دعایی که به عنوان دعای روزمره توصیه شده است و در سجده شکر بعد از تمامی نمازهای واجب و مستحب خوانده می‌شود، دعا برای تعجیل فتح و پیروزی برای هر یک از معصومین علیهم السلام و انتقام خون سیدالشهدا علیهم السلام وارد شده است و بدیهی است که این دو امر جز با ظهور امام عصر علیه السلام و رجعت محقق نخواهد شد. پس هرگاه که مؤمنان برای تعجیل ظهور امام عصر علیه السلام دعا می‌کنند، باید برای تعجیل در امر رجعت نیز دعا نمایند.

[۱۸] در یکی از زیارت‌های امام حسین علیه السلام چنین آمده: دل من در

۱. قوله عليه السلام: اللهم إني أشهدك وأشهد ملائكتك وأنبياءك ورسلك وجميع خلقك أنك الله ربّي والإسلام ديني ومحمد نبيي وعلياً و... أئمتي هم أولي ومن عداهم أئبرأ اللهم إني أشهدك دم المظلوم - ثلاثاً - اللهم إني أشهدك بليوالتك على نفسك لأوليائك لتظفرنهم بعدوك وعدوهم [كليني، الكافي ۳/ ۳۲۵] (كتاب الصلاة، باب السجود والتسبيح، حديث (۱۷))

برابر شما تسلیم و کارِ من دنبالهِ روِ شماست و خود، مهبای یاری شمایم تا آن گاه که خداوند شما را برای دین خود زنده گرداند و برانگیزد. گواهی می‌دهم که شما حجت خدايید و تنها به واسطه شما امید به رحمت الاهی می‌توان داشت. با شمایم با شما، نه با دشمنان شما. من به بازگشت شما ایمان دارم و قدرت خدا را انکار نکرده و خواست او را دروغ نمی‌شمارم.^۱

پس از سلام بر تک تک امامان می‌خوانی: ... خداوندا، به واسطه ایشان کلمات را محقق ساز و آنچه را که وعده دادی به وسیله ایشان عملی کن و توسط ایشان دشمنان خودت و دشمنان ایشان را چه از جن و چه از انس، نابود گردان. خداوندا، ما را پیرو و یار و مددکار آن بزرگواران در راستای اطاعت خود و پیامبرت قرار ده ...^۲

و در بخش دیگر همان زیارت است: خداوندا، مرا از کسانی قرار بده که یاری‌اش می‌کند و به این وسیله دین تو را در دنیا و آخرت مدد می‌رساند.^۳

۱. قوله عليه السلام: فقلبي لكم مسلم، و أمري لكم متبع، و نصرتي لكم معة حتى يحبيكم الله لدينه و يعينكم، و أشهد أنكم الحجة و بكم ترجى الرحمة، فمعكم معكم لا مع عدوكم، إني بليابكم من المؤمنين، و لا أنكر لله قدرة و لا أكذب منه بمشيئة إلهي قولويه، كامل الزيارات / ۴۳۵ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت ۱۷)

۲. قوله عليه السلام: ... اللهم تحم بيم كلماتك و أنجز بيم وعدك و أهلك بيم عدوك و عدوهم من الجن و الإنس أجمعين. اللهم اجعلنا لهم شيعه و أعوانا و أنصارا على طاعتك و طاعة رسولك [ابن قولويه، كامل الزيارات / ۴۳۷ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت ۱۷)]

۳. قوله عليه السلام: اللهم اجعلني ممن ينصره و ينتصر به لدينك في الدنيا و الآخرة... [ابن قولويه، كامل الزيارات / ۴۴۵ (باب ۷۹: باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت ۱۷)]

و در عبارت دیگری از همان زیارت است: خداوندا، مرا از کسانی قرار ده که در همراهی حسین بن علی علیه السلام استوارند، و مرا در زمره کسانی قرار بده که با او شهید می‌شوند.^۱

از بخش‌های مذکور این زیارت به خوبی استفاده می‌شود که به یکایک ائمه علیهم السلام وعده یاری و فتح و ظفر داده شده و مؤمنان موظف‌اند در هر حالی که هستند مہیای یاری ایشان باشند و این مہیا بردن تا زمان رجعت هر امامی ادامه خواهد داشت و در آن زمان باید به یاری او بشتابند.

[۱۹] ابوالصباح کنانی می‌گوید: روزی امام باقر علیه السلام نگاهش به امام صادق علیه السلام افتاد و فرمود: او را می‌بینی؟ او از کسانی است که خداوند درباره‌شان فرموده ﴿ما می‌خواهیم کسانی را که در زمین به استضعاف کشیده شده بودند نعمتی گرانسنگ عطا کنیم، آنان را پیشوایانی قرار دهیم که از ایشان پیروی شود و ایشان را وارثان زمین قرار دهیم﴾^{۲، ۳}.

[۲۰] عبدالله بن سنان می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال کردم: ﴿خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای

۱. قوله عليه السلام: اللهم اجعلني ممن له مع الحسين بن علي قدم ثابت و أثبتني في من يستشهد معه [ابن قولويه، كامل الزيارات / ۴۴۸ (باب ۷۹: باب زیارات الحسين عليه السلام، زیارت ۱۷)]

۲. قوله تعالى ﴿و نريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين﴾ القصص / ۵

۳. کلینی، الکافی ۱ / ۳۰۶ (کتاب الحجة، باب الإشارة والنص على أبي عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، حلیث ۱)

شایسته کرده‌اند وعده داده است که آنان را در زمین به خلافت رساند چنان که پیشینیان آن‌ها را به خلافت رساند^۱. فرمود: اینان همان امامان معصوم هستند.^۲

[۲۱] رجعت در زیارت عاشورا: در زیارت شریفه عاشورا در دو مورد به مسأله رجعت و انتقام از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در زمان رجعت اشاره شده است:

- (۱) از خدا می‌خواهم که مرا توفیق دهد تا همراه امامی یاری شده (توسط خدا) که از اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، انتقام خون تو را بگیرم.^۳
- (۲) از خدا می‌خواهم که مرا توفیق دهد تا همراه امامی هدایت یافته و هدایتگر که (بر مخالفان) چیره بوده و به حق گویاست، انتقام خون شما را بگیرم.^۴

فلسفه انتقام چیست؟

باید توجه داشت که انتقام در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام به معنای تخلیه روانی و اعمال غضب نفسانی نبوده، بلکه به معنای پاکسازی زمین از تمامی عناصر پلید شرک و نفاق می‌باشد، و بدیهی است این معنا عین حق و محض عدالت است و با مقامات والا و روح بزرگ و بخشاینده اهل بیت علیهم‌السلام هیچ منافاتی ندارد.

۱. قوله تعالى ﴿وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم﴾ النور / ۵۵

۲. کلینی، الکافی ۱ / ۱۹۳ (کتاب الحجة، باب أن الأئمة خلفاء الله في أرضه، حدیث ۳)

۳. قوله عليه السلام: أن يرزقني طلب ثارك مع إمام منصور من أهل بيت محمد صلى الله عليه وآله.

۴. قوله عليه السلام: وأن يرزقني طلب ثارك مع إمام مهدي هدى ظاهر ناطق بالحق منكم.

انتقام در رکاب کدام امام؟

تعبیر «إمام مَنْصُورٍ» و «إمام مَهْدِيٍّ» از نظر مفهومی اختصاص به امام عصر علیه السلام نداشته و بر هریک از ائمه علیهم السلام قابل تطبیق است. تعبیر «منصور» درباره یکایک ائمه علیهم السلام به این لحاظ است که هر یک از ایشان به یاری خدا به نوبه خود بر زمین و زمینیان تسلط یافته و دولتی مستقل و مقتدر تشکیل می‌دهد. درباره واژه «مهدی» نیز پیش از این توضیح داده شد که طبق روایات، بر همه ائمه علیهم السلام اطلاق می‌شود. فلذا مراد از این دو فقره زیارت عاشورا، می‌تواند دعا برای انتقام از دشمنان در رکاب همه ائمه علیهم السلام باشد.

عبارت «ثَارِكُمْ» نیز معنایی عام داشته و علاوه بر شهادت امام حسین علیه السلام شامل تمام ستم‌هایی که در حق اهل بیت علیهم السلام شده و هر حقی که از ایشان پایمال شده است.

انتظار رجعت و کسب آمادگی، از اهداف زیارت

از توجه بیش از حدی که در متون زیارات معصومین علیهم السلام به مسأله رجعت نشان داده شده است، استفاده می‌شود که یکی از اهداف زیارتشان، توفیق همراهی با ایشان در رجعت است. حتی در یکی از زیارات سیدالشهدا علیه السلام، به این موضوع تصریح شده است: آرزو دارم با نزدیک شدن به شما نجات یابم و امیدوارم در دولت شما بازگردم.^۱ همچنین از اموری که در متون زیارات ائمه علیهم السلام به عنوان هدف از

۱. قوله عليه السلام: أؤمل في قربكم النجاة وأرجو في إتيانكم الكرة [ابن قولويه، كامل الزيارات / ۴۴۹ (باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت ۱۷، حدیث ۲۳)]

زیارت به آن اشاره شده است، موضوع آمادگی برای یاری آن حضرات در رجعت است. در فقره دیگری از زیارت مزبور چنین آمده است: دل من در برابر شما تسلیم و عقیده من دنبال‌رو شماست، و خود مهبای یاری شمایم تا آن‌گاه که خداوند بر اساس دین خود داوری کند و شما را برانگیزد، و گواهی می‌دهم که شما حجت خداید و تنها به واسطه شما امید به رحمت الاهی می‌توان داشت، پس با شمایم با شما، نه با دشمنان شما. من به بازگشت شما ایمان دارم^۱ و هیچ‌گونه قدرت خداوندی را انکار نمی‌کنم و خواست او را تکذیب نمی‌کنم.^۲

در بخشی دیگر از زیارت چنین آمده است: من آماده یاری شمایم تا آن‌گاه که خداوند دینش را به وسیله شما زنده کند، و شما را در دوران دولتش بازگرداند و شما را برای تحقق عدالتش آشکار گرداند و شما را در زمینش قدرت و استیلا بخشد؛ دل من در برابر شما تسلیم و عقیده من دنبال‌رو شماست.^۳

این مضمون در بسیاری از زیارات معصومین علیهم‌السلام وارد شده است، و پیامش این است که شیعیان نه تنها برای یاری امام عصر علیه‌السلام بلکه باید

۱. در زیارت دیگر چنین آمده: إني من المؤمنين برجتكم [این قولویه، کامل الزیارات / ۴۱۸ (باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت ۱۳، حدیث ۱۷)]

۲. قوله عليه السلام: فقلبي لكم مسلم، و رأيي لكم متبع و نصرتي لكم معنة حتى يحكم الله بدينه، و يبعثكم. و أشهد أنكم الحجة، و بكم ترجى الرحمة، فمعكم معكم لا مع عدوكم. إني بكم من المؤمنين و لا أنكر لله قدرة و لا أكذب منه بمشيئة. [این قولویه، کامل الزیارات / ۴۳۵ (باب زیارات الحسین علیه السلام، زیارت ۱۷، حدیث ۲۳)]

۳. قوله عليه السلام: و نصرتي لكم معنة حتى يحمي الله تعالى دينه بكم و يردكم في أيامه و يظهركم لعدله و يمکنکم في أرضه و قلبي لكم مسلم و رأيي لكم تبع [طوسی، مصباح المتعجد / ۲۸۹، حدیث ۱۱]

برای یاری همه ائمه علیهم السلام در رجعت، نهایت آمادگی را دارا باشند و به تناسب عظمت جریان حکومت اهل بیت علیهم السلام کسب قوا کرده و چشم انتظار آن دولت کریمه باشند.

[۲۲] در کافی از امامان علیهم السلام نقل شده است که در شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان در حال سجده و ایستاده و نشسته و در هر حالتی و هر زمانی و هر قدر که میسر باشد بعد از حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیامبر و آلش، این دعا خوانده شود: خداوند، ولیّات «فلان بن فلان» را در این زمان و دیگر زمان‌ها سرپرست و نگهبان و هدایتگر و یار و مددکار و دیده‌بان و دیده‌ور باش تا آن‌گاه که او را در زمین به میل و رغبت سکنا دهی و روزگاری دراز در زمین از مزایای ویژه برخوردارش سازی.^۱

در کافی و مصباح المتعجد و فلاح السائل و البلد الأمين، همین لفظ «فلان بن فلان» آمده که به قرینه دعای بلندی که مجلسی در بحار الأنوار^۲ برای روز جمعه آورده، مربوط به هر امامی است؛ اما سید بن طاووس در اقبال و فلاح السائل به جای «فلان بن فلان» آورده: «القائم بأمرک الحجة محمد بن الحسن المهدی علیه و علی آبائه أفضل الصلاة و السلام»^۳ که این مایه اشتباه شده و عموماً خیال کرده‌اند که مختص به آن حضرت است.

۱. قوله علیه السلام: اللهم کن لولیک فلان بن فلان... [کلینی، الکافی ۴ / ۱۶۲ (کتاب

الصیام، باب الدعاء فی العشر الآخر من شهر رمضان، حدیث ۴)]

۲. مجلسی، بحار الأنوار ۸۹ / ۳۴۰ (کتاب الصلاة، أبواب فضل يوم الجمعة، باب ۴: أعمال يوم الجمعة، حدیث ۷)

۳. سید بن طاووس، فلاح السائل ۶ / ۴۶؛ الإقبال ۸۵

آیا امامان بعد از حضرت ولی عصر علیه السلام از نسل اویند؟

سید بن طاووس در اقبال الاعمال این دعا را چنین نقل کرده است:

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ الْقَائِمُ بِأَمْرِكَ الْحُجَّةُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ وَ
عَلَى آبَائِهِ أَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلَيًّا وَحَافِظًا
وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلًا وَ مُؤَيِّدًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا
طَوْلًا وَ عَرَضًا وَ تَجْعَلَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ مِنَ الْأُئِمَّةِ الْوَارِثِينَ^۱

با توجه به اینکه ابتدای دعا مربوط به امام عصر علیه السلام است و باید
ضمیر «ذُرِّيَّتَهُ» به آن حضرت برگردد، چنین برداشت می شود که به
گواهی این دعا، امامان بعد از امام عصر علیه السلام از آن حضرتند. اما حقیقت
آن است که در نقل این دعا، از جانب راوی اشتباهی صورت گرفته
است که موجب این تلقی نادرست می شود.

شاهد این مدعا چند مطلب است:

۱) علامه مجلسی این دعا را با همین عبارات در ادعیه روز جمعه به
عنوان دعا برای محمد و آل محمد علیه و علیهم السلام نقل کرده است،
و با این حساب، ضمیر «ذُرِّيَّتَهُ» به پیامبر صلی الله علیه و آله برمی گردد.

متن دعایی که ایشان نقل کرده چنین است:

اللَّهُمَّ احْفَظْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَتْبَاعَهُمْ وَ أَوْلِيَاءَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ
مِنْ أَمَلٍ الْجَدِّ وَ الْإِنْكَارِ، وَ اكْفِهِمْ حَسَدَ كُلِّ حَاسِدٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ وَ سَلْطَتَهُمْ
عَلَى كُلِّ نَاجِسٍ خَتَّارٍ حَتَّى يَقْضُوا مِنْ عَذُوكَ وَ عَنُوكِهِمُ الْاَوْطَارَ، وَ اجْعَلْ
عَذُوبَهُمْ مَعَ الْأَذْلَيْنِ وَ الْأَشْرَارِ، وَ كَبِّهِمْ رَبُّ عَلَى وَجْهِهِمْ فِي النَّارِ، إِنَّكَ
الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيَّكَ فِي خَلْقِكَ وَلَيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا
حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ مِنْهَا طَوْلًا وَ تَجْعَلَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ فِيهَا

الأُكْمَةُ الْوَارِثِينَ^۱

نکته: از آنجا که مراد از ولیّ خدا در این دعا پیامبر ﷺ است، تعبیر به «وَلَيْكَ فِي خَلْقِكَ» شده است نه «وَلَيْكَ فِي أَرْضِكَ»، چرا که ولیّ بالفعل خدا در زمین، در هر عصری، امام همان عصر است، اما ولیّ مطلق خدا در میان تمام مخلوقات پیامبر اکرم ﷺ می باشد. به ویژه که اصولاً این دعا فقط درباره امام عصر عجل الله نیست بلکه برای هر امام - همان هنگام که ولیّ بالفعل است - وارد شده است. از این رو در هر امامی می توان این دعا را به نام همان امام خواند.

به همین جهت است که در برخی روایات، دعای فرج بدون ذکر نام مشخص و با تعبیر «اللهم کن لولیک فلان بن فلان» آمده است. تعبیر فلان در عربی، مانند نقطه چین در فرهنگ نگارش فارسی است که می توان به جای آن هر کلمه ای را - با حفظ محدوده تعیین شده - قرار داد. شہاری از محدثین عظیم الشان نیز به این نکته اشاره کرده اند که دعای فرج مختص امام عصر عجل الله نمی باشد و مربوط به همه ائمه علیهم السلام است.

(۲) روایات متواتر داریم که پیامبر ﷺ در اواخر رجعت بزرگترین دولت الاهی را تشکیل می دهند و در آن دولت، امامان علیهم السلام وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و هریک از امامان دوازده گانه از قاتلان خود انتقام گرفته و تشکیل حکومت می دهد. این انبوه روایات، گویای این است که ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران رجعت، زمین را در اختیار می گیرند و آن

۱. مجلسی، بحار الأنوار ۸۹ / ۳۴۰ (کتاب الصلاة، أبواب فضل يوم الجمعة، باب ۴: أعمال يوم الجمعة، حدیث ۷)

را به ارث می‌برند.

۳) شماری از فقهای برجسته و محدثان کارگشته به این نکته اشاره کرده‌اند که گاهی متن یک روایت به شکل‌های مختلف نقل می‌شود، به این صورت که راویانی که روایت را از راویِ نخست شنیده‌اند، آن را به چند صورت نقل می‌کنند، و یا اینکه خود راویِ اصلی در چند موردی که آن روایت را ذکر کرده، نقل‌های متفاوت داشته است.

علت این اختلاف نقل‌ها چند چیز است:

اول: کامل یا خلاصه گویی

گاهی یک راوی، متن روایت را با تلخیص نقل کرده و بار دیگر خود او و یا راوی دیگر، همان روایت را به صورت کامل نقل می‌کند. بدیهی است در تلخیص صحیح و متقن، نیروی حافظه و نیز دقت نظر همه جانبه راوی نقش به سزایی دارد. و گرنه ممکن است روایت را به گونه‌ای تلخیص کند که در انتقال معنای اولیه خلل ایجاد شود.

نقل روایت با تلخیص، برای افرادی که از علم درایه آگاهی چندانی ندارند، مشکل ساز می‌شود؛ زیرا در بعضی موارد گمان می‌کنند چند روایت است نه یک روایت که به دو یا چند صورت نقل شده است. گاهی به محض برخورد با یکی از نقل‌های روایت، همان را اولین و آخرین مستند بحث شمرده و بر اساس آن نتیجه نهایی را می‌گیرند. غافل از اینکه نقل‌های مختلف، چه بسا هر کدام بیانگر زاویه‌ای از زوایای متن اصلی (صادر از معصوم علیه السلام) است، و بدون مطالعه نقل‌های دیگر، زوایای متن اصلی به طور کامل قابل فهم نخواهد بود،

و تمرکز بر روی یک نقل، پژوهشگر را از حقیقت دور خواهد کرد، به ویژه اگر موضوع تحقیق، مبحثی از مباحث اعتقادی باشد؛ چرا که در مباحث اعتقادی نمی‌توان بر اساس روایتی که از جهت قوت دلالت و دقت متن، به حدّ قطع و یقین نرسیده، نتیجه‌گیری کرد.^۱

۱. به عنوان نمونه کلینی به سند خود از سکونی از حضرت صادق علیه السلام گزارش می‌دهد که: قال أمير المؤمنين عليه السلام: اغتتموا الدعاء عند أربع: عند قراءة القرآن وعند الأذان وعند نزول الغيث وعند التقاء الصفيين للشهادة. [الكافي ۲ / ۴۷۷، حدیث ۳] در حالی که صدوق به سند خود از سکونی از حضرت صادق علیه السلام گزارش می‌دهد که: عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: اغتتموا الدعاء عند خمسة مواطن:.... وعند دعوة المظلوم، فإنها ليس لها حجاب دون العرش. [الأمالي / ۹۷، حدیث ۷]

یا کلینی به صورت مرفوعه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: إذا اقشعر جلدك ودمعت عينك فدونك دونك فقد قصد قصدك. [الكافي ۲ / ۴۷۸، حدیث ۸] ولی صدوق چنین آورده: إذا اقشعر جلدك ودمعت عينك ووجل قلبك فدونك دونك فقد قصد قصدك. [الخصال / ۸۱، حدیث ۶]

و نیز صدوق به سند خود از عمر بن یزید آورده: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: من قدم أربعين رجلا من إخوانه قبل أن يدعوا لنفسه استجيب له فيهم وفي نفسه. [الأمالي / ۳۱۰، حدیث ۸] و خودش از طریقی دیگر نقل کرده: عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من قدم أربعين رجلا من إخوانه فدعا لهم ثم دعا لنفسه استجيب له فيهم وفي نفسه. [الخصال / ۵۳۷، حدیث ۳]

همچنین کلینی به سند خود از کاهلی گزارش می‌دهد: كتبت إلى أبي الحسن موسى عليه السلام في دعاء: الحمد لله منتهى علمه ولكن قال: منتهى رضاه. [الكافي ۱ / ۱۰۷، حدیث ۳] ولی صدوق به سند خود از ابو علی قصاب گزارش می‌دهد: كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فقلت: الحمد لله منتهى علمه، فقال: لا تقل ذلك، فإنه ليس لعلمه منتهى. [التوحيد / ۱۳۴]

طوسی نیز از قاسم بن ولید از امام صادق علیه السلام گزارش نموده: إن لله أدب عجبنا صلى الله عليه وآله فأحسن تأنيبه. فقال: ﴿خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلین﴾ قال: فلما كان ذلك أنزل الله عليه: ﴿وانك لعلى خلق عظيم﴾ فلما كان ذلك فوض إليه دينه فقال: ﴿وما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا...﴾.

دوم: سطح دانش راوی

بدیهی است که هرچه راوی از نظر علمی در رتبه بالاتری باشد، دقت بیشتری در نحوه تلخیص روایت به خرج داده و در این کار موفق‌تر خواهد بود. در نتیجه روایت ملخص را به گونه‌ای نقل می‌کند که در عین اختصار، نکات مدّ نظر گوینده (معصوم) را منتقل کند. اما اگر بهره کافی از فضل و دانش نداشته باشد، در فرآیند تلخیص، روایت را دچار نقص و ابهام می‌سازد.

سوم: قوت و ضعف حافظه

تأثیر نیروی حافظه بر موفقیت یا عدم موفقیت تلخیص روایت واضح است و نیازمند بیان نیست.

[التهذیب ۹ / ۳۹۷] ولی کلینی همین را از ابو اسحاق نحوی چنین گزارش داده: دخلت علی أبي عبدالله عليه السلام فسمعتہ يقول: إن الله عز وجل أدب نبيه علی محبته فقال: ﴿وإنك لعلی خلق عظیم﴾ ثم فوض إليه فقال عز وجل: ﴿وما آتاكم الرسول...﴾ [الكافي ۱ / ۲۶۵] و هو از طریق اسحاق بن عمار از حضرت صادق عليه السلام نقل نموده که: إن الله تبارك وتعالى أدب نبيه فلما انتهى به إلى ما أراد قال له: ﴿إنك لعلی خلق عظیم﴾ ففوض إليه دينه ﴿وما آتاكم الرسول فخذوه...﴾ [الكافي ۱ / ۲۶۷] و صفار چنین گزارش نموده که: قال أبو بصير: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قوله إن الله فوض الأمر إلى محمد صلى الله عليه وآله فقال: ﴿ما آتاكم الرسول فخذوه...﴾ قال: إن الله خلق محمدا طاهرا ثم أدبه حتى قومه علی ما أراد ثم فوض إليه الأمر فقال: ﴿ما آتاكم الرسول فخذوه...﴾ [بصائر الدرجات ۴۰۳]

صدوق از امیرمؤمنان عليه السلام نقل می‌کند: إن أمرنا صعب مستصعب، لا يعرفه ولا يقر به إلا ثلاثة: ملك مقرب أو نبي مرسل أو عبد مؤمن محبب امتحن الله قلبه للايمان. [معاني الأخبار ۴۰۷] ولی صفار می‌گوید: عن الباقر عليه السلام: إن أمرنا صعب مستصعب علی الکافر، لا يقر بأمرنا إلا نبي مرسل أو ملك مقرب أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للايمان. [بصائر الدرجات ۴۷]

چهارم: نسخه برداری از کتب پیشین

نه تنها مؤلفین قرون متأخر مانند علامه مجلسی، شیخ حر عاملی، سید هاشم بحرانی، بلکه مؤلفین متقدم مانند شیخ طوسی و شیخ صدوق نیز احادیث را از کتب پیشین نسخه برداری می کرده‌اند و طبیعی است که متن روایت در طی مرحله نسخه برداری تا حدی دستخوش تغییر می شود.

علل و اسباب دیگری نیز برای اختلاف در متن حدیث وجود دارد که در کتب دانش درایه و حدیث بیان شده است.^۱ یک محقق باید در

۱. یکی از رایج ترین اسباب این اختلافات، نقل به معناست، یعنی نقل محتوا و مضمون یک روایت بدون جمود و نکیه‌ای خاص بر واژه‌ها و صورت‌های دستوری به کار رفته توسط گوینده است. مباحث نقل به معنا در سطح نظری از سوی شیخ طوسی در سده پنجم هجری بررسی شده بود. محقق حلی (در معارج الأصول / ۱۵۳) نقل به معنا را با رعایت این شرط تجویز می کند که لفظ جدید، همه محتوای معنای اصل را برساند.

صاحب معالم (در معالم الأصول / ۲۱۲) برای نقل به معنا سه شرط می آورد: گزارشگر به جایگاه الفاظ در عربیت آشنا باشد، الفاظ جدید از حیث رساندن معنا از لفظ اصلی کمتر نباشند و از حیث وضوح و خفا با هم برابر باشند. یکی از مستندات ایشان نقل به معنای رخ داده در قصص قرآنی است. صاحب معالم در کتاب دیگر خود (منتقى الجمان ۱ / ۶۴) برخی از موارد اختلاف احادیث را ناشی از نقل به معنا می داند و (در همان کتاب ۳ / ۹۱) ترجیح نقل به معنا بر نقل به لفظ را یک آسیب و آفت می شمارد.

محمد تقی مجلسی (در روضة المتقين ۱ / ۲۸) نیز نگرانی خود را چنین ابراز می کند که چه بسا راوی در نقل به معنا - ندانسته - به گرداب کذب درگلتد، گرچه اگر آشنای به اسالیب سخن باشد، این کار برایش رواست. فاضل تونی (در الوافیة / ۳۲۳) در مبحث ترجیح میان اخبار، حدیث روایت به لفظ معصوم را بر حدیث مروی به صورت نقل به معنا ترجیح می دهد.

علامه مجلسی نیز گرچه یکی از ساز و کارهای صلق را - که راوی باید بیش از

مسیر پژوهش به این مسأله مهم توجه کافی داشته باشد و از تتبع در متون مختلف احادیث غفلت نورزد تا بتواند برداشتی متقن و فنی از روایات ارائه دهد.

یکی از علل مهم این که برخی از فقهای متقدم به خبر واحد عمل نکرده و وجود قرائن صحت را شرط اعتبار روایت دانسته‌اند، همین مسأله تغییر و تحول در متن حدیث است. البته باید توجه داشت این دقتی است که در ناحیه متن حدیث و برداشت از آن، اعمال می‌شود، نه اینکه خبر واحد را در ناحیه صدور بی اعتبار سازد.

گزارش حدیث پیاموزد - همین نقل به معنا دانسته (در مرآة العقول ۸ / ۱۸۲) اما در مواردی آفات آن را هم شمرده است. مثلاً بر این باور است که عمار ساباطی بارها با بدفهمی از متن حدیث، آن را به صورت نادرستی نقل به معنا کرده است. (مرآة العقول ۱۵ / ۲۳۴) گرچه سید بحر العلوم (در الفوائد ۳ / ۱۷۰) بر این باور است که خلل در نقل به معنای اخبار عمار ساباطی، منجر به تغییر معنا نمی‌شود و نمی‌توان با این پناه، حدیث عمار را از حجیت ساقط نمود.

در کتب فقه استدلالی، مطالعه در احادیث متعارض و کوشش برای تشخیص حدیث منقول به معنا از منقول به لفظ و ارزیابی اینکه راوی تا چه حد درک درستی از معنا داشته، بسیار رایج است. (مصباح الفقیه همدانی ۲ / ۴۳۴؛ منیة الطالب خوانساری ۳ / ۳۶۴؛ النجعة شوشتری ۸ / ۴۱۰) در منابع اصولی معاصر برای جواز نقل به معنا به بنای عقلا، عدم ردع شارع بلکه امضای وی تمسک شده و درباره جواز آن، ادعای اجماع امامیه تکرار شده است.

دوازده مهدی در رجعت

پیش از این بیان شد که تعبیر «مهدی» درباره هریک از معصومین علیهم السلام به لحاظ تشکیل دولت حق، صحیح بوده و در روایات نیز به کار رفته است. این واژه دو بار معنایی اساسی دارد:

(۱) اشاره به اصل رجعت.

(۲) تشکیل حکومت الاهی توسط ائمه علیهم السلام در رجعت.

معصومین علیهم السلام بر این دو بار معنایی تکیه کرده و این واژه را به عنوان کنایه‌ای از رجعت به کار برده‌اند.

از جمله عللی که سبب شده تا تعبیر رمزی «مهدی» جایگزین تعبیر صریح «رجعت» شود، این است که:

«رجعت» از یک نگاه به معنای برچیده شدن بساط بیدادگران و غاصبان بوده و تصریح به آن، به لحاظ سیاسی بسیار مخاطره آمیز محسوب می‌شده و از این رو مصلحت در تعبیر رمزی بوده است.

این تعبیر رمزی اشاره به همان مقامی دارد که به هریک از ائمه علیهم السلام از سوی خداوند متعال وعده داده شده است. آنان از سوی خداوند

بزرگ هدایت شده‌اند تا در سایه بی‌عیب‌ترین و مقتدرترین دولت‌ها، کامل‌ترین هدایتگری را نسبت به عالم هستی داشته باشند و این مقام و جایگاه تنها و تنها از آن اینان است و فقط به همینان وعده داده شده است.

فتنه رهنان دین

با روشن شدن قضیه رجعت و بازگشت مقتدرانه تک تک ائمه علیهم‌السلام، مشقت رهنانی باز می‌شود که در دوران غیبت کبری برای گمراهی مردم و ربودن گوهر نفیس اعتقاد به ائمه حق علیهم‌السلام نقشه‌ها می‌ریزند و نیرنگ‌های کثیف به کار می‌برند تا شاید با سیاه‌کاری و تزویر، خود را در جایگاهی نشان دهند که ویژه اهل بیت عصمت علیهم‌السلام است. آنان می‌خواهند خود را شریک در آن مقامات نشان دهند و ردای ولایت الاهی را بر قامت ناموزون خود بپوشانند. کار فریب آنان به جایی رسیده که با سحر و استخدام جن‌چنین وانمود کنند که آنان همان «مهدی» هستند که زمین در انتظار قسط و عدل آنان است و وای بر عقول ناتوان و قلوب بیماری که در دام آنان می‌افتند و چون بصیرتی در دین و دانشی متین ندارند، بهترین ابزار دردستان فریبکاران می‌شوند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب رحلتش به من فرمود: ای ابوالحسن، کاغذ و قلمی برایم بیاور. آن‌گاه او شروع به گفتن کرد و من می‌نوشتم تا سخنش به اینجا رسید:

ای علی، پس از من دوازده امام خواهد بود و پس از اتمام دوره آن امامان، دوازده مهدی خواهند آمد. تو نخستین از آن دوازده امام هستی

که خداوند تو را در آسمان به این القاب مفتخر ساخته است: علی مرتضی، امیرالمؤمنین، فاروق اعظم، مأمون، مهدی، و این القاب هیچ کس جز تو را روا نیست.

ای علی، تو وصی من، در میان اهل بیتم - چه زنده و چه مرده - و همسرانم هستی. هر یک از همسرانم را که تو بر همسری من باقی داری، روز قیامت مرا ملاقات خواهد کرد، و هر کدام را طلاقش دهی و انتسابش را به من الغا کنی، من از او بیزارم و در روز قیامت مرا نخواهد دید و من نیز با او روبرو نخواهم شد.

تو پس از من جانشین من بر اتمم خواهی بود. پس آن گاه که مرگت فرا رسد، این وصیت را به فرزند نیک و پُربخشش من حسن بسپار. او هنگامی که مرگش فرا رسد، باید آن را به فرزند پاک و شهیدم حسین بسپارد، و او به فرزندش سرور عابدان و سجده گران علی، و او به فرزندش محمد باقر و او به فرزندش جعفر صادق و او به فرزندش موسی و او به فرزندش علی و او به فرزند با تقوایش محمد و او به فرزند پاک سرشتش علی و او به فرزند درخور ستایش خود حسن و او به فرزندش محمد همان بازمانده از آل محمد واگذار کند.

اینان که شمردم، دوازده امام اند. آنگاه پس از ایشان، دوازده «مهدی» خواهند بود. پس به هنگام مرگ، این وصیت نامه را به فرزندش - که اولین مهدی است^۱ - بدهد، همو که دارای سه نام است: یکی همانند نام من «احمد» و نام دیگر مانند نام پدرم «عبدالله» و سومین

۱. در گزارش شیخ طوسی به جای «أول المهديين»، «أول المقربين» آمده است.

نامش «مهدی» است و اوست که نخستین مؤمن است.^۱

یک اشتباه در فهم روایت

ممکن است چنین پنداشته شود که مقصود از فقره اخیر روایت مزبور این است که امام عصر علیه السلام وصیتنامه را به فرزندش می‌دهد، و آن کسی که دارای سه نام احمد و عبدالله و مهدی است، فرزند امام عصر علیه السلام می‌باشد.

برداشت صحیح از روایت

حقیقت آن است که مراد از کسی که باید وصیتنامه را به فرزندش بدهد، امام عسکری علیه السلام و مراد از فرزندش، امام عصر علیه السلام است، و امام عصر علیه السلام است که سه نام دارد. تعبیر «أول المهديين» (نخستین مهدی) تأیید همین مدعاست؛ زیرا واژه «مهدی» در روایات بر امامان دوازده‌گانه اطلاق شده است، و این نام‌گذاری همان‌طور که قبلاً بیان شد، به مقام ویژه برپاسازی دولت حق و حکومت الهی توسط ایشان اشاره دارد.

زیلاً شواهدی برای اثبات برداشت مذکور از روایت ذکر می‌شود:

شاهد یکم: سه نام مزبور متعلق به امام عصر علیه السلام

در روایات عامه و خاصه همین سه نام (احمد و عبدالله و مهدی) در کنار هم برای امام عصر علیه السلام ذکر شده است، و طبعاً روایت فوق که به

۱. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۱۷۳ (أحادیث فی الرجعة من غیر طریق سعد، حدیث ۱۱)؛ طوسی، الغیبة / ۱۰۷ و ۱۰۸

لحاظ عبارت (در ارجاع ضمیر) قدری دچار ابهام است باید حمل بر این دسته از روایات شود:

(۱) حذیفه گزارش می‌دهد که پیامبر ﷺ فرمود: بنا مهدی در میان رکن و مقام بیعت خواهد شد. نام او احمد و عبدالله و مهدی است و این هر سه نام اوست.^۱

(۲) امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه‌ای بر فراز منبر کوفه، ضمن بشارت مقدم امام عصر ﷺ و بیان مشخصات ظاهری ایشان و خصوصیات قیام و لشکر و فتح و پیروزی آن حضرت، می‌فرماید:
او دو نام دارد: یک نام سَری و یک نام آشکار. نام سری اش احمد، و نام آشکارش محمد است.^۲

شاهد دوم: تمام ائمه علیهم‌السلام مهدی هستند

واژه «مهدی» در فرهنگ اهل بیت ﷺ بارها و بارها بر هر یک از دوازده امام ﷺ در زمان عهده‌داری منصب حکومت الهی تطبیق شده، و غیر ایشان را شامل نمی‌شود. بدیهی است این مقام تنها با رجعت و بازگشت ایشان به دنیا امکان‌پذیر خواهد بود.

پس هر امامی طبق وعده الهی یک دوره امامت متعارف دارد که همراه با فراز و نشیب‌های روزگار و تسلط ستمکاران بر دنیا می‌باشد؛ و یک دوره امامت همراه با اقتدار مطلق و حاکمیت بر تمام دنیا، که در آیه ﴿ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و

۱. طوسی، الغیبة / ۳۰۵ (فصل فی ذکر طرف من صفاته و منازل و سیرته)

۲. صلوق، کمال الدین و تمام النعمة / ۶۵۳ (باب ۵۷، حلیث ۱۷)

وارثان روی زمین قرار دهیم^۱ همین دو وعده «امامت» و «سلطنت» خاطر نشان شده است.

با توجه به قیدی که در تعریف مهدی ذکر کردیم، گرچه دوازده مهدی همان دوازده امام اند اما تا زمانی که آشکارا متصدی منصب حکومت نشوند، دوره مهدویتشان فرا نرسیده است. امام عصر علیه السلام نیز از این قانون مستثنا نبوده و تا پیش از ظهور دوران امامت را می گذراند، و تعبیر «مهدی» در مورد ایشان به لحاظ بعد از ظهور است.

با توجه به مطالب فوق، این دو فقره «دوازده مهدی پس از دوازده امام» و «نخستین مهدی بودن امام عصر علیه السلام» به سادگی قابل تحلیل است. یعنی پس از آنکه دوره امامت دوازده امام علیهم السلام (و از جمله خود امام عصر علیه السلام) به پایان برسد، دوران مهدویت ایشان یکی پس از دیگری آغاز خواهد شد و بدیهی است چون امام عصر علیه السلام نخستین امامی است که آشکارا حکومت الهی را بر پا می سازد، اولین مهدی خواهد بود. بنابراین امام عصر علیه السلام تنها امامی است که میان دوران امامت و مهدویتش فاصله زمانی نیست.

تکرار جمله «به هنگام مرگ، این وصیت نامه را به فرزندش بدهد» در مورد امام عسکری علیه السلام در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله، اشاره به همین ویژگی اتصال زمانی مهدویت و امامت امام عصر علیه السلام دارد.

تعبیر «نخستین مؤمن» در مورد امام عصر علیه السلام، به لحاظ زمان است نه

۱. قوله تعالى ﴿و نريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثين﴾ القصص / ۵

رتبه ایمان؛ زیرا نخستین مؤمنی که بر دنیا مسلط می‌شود آن حضرت است و مؤمنان دیگر - که سایر معصومین علیهم‌السلام باشند - پس از او عهده‌دار این منصب خواهند شد؛ همان مؤمنانی که خداوند درباره‌شان چنین می‌فرماید: ﴿خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که آنان را در زمین جانشین امت‌های شایسته گذشته کند، چنان که شایستگان امت‌های پیشین را در زمین جانشین دیگران قرار داد؛ و نیز نوید داده است که آیین آنان را که بر پایه فطرت استوار است و خدا آن را برایشان پسندیده است، پا برجا سازد. همچنین وعده داده است که آنان را پس از این که پیوسته بیمناک بودند ایمنی بخشد، آنان مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من قرار نمی‌دهند﴾.^۱

ادله مهدویت هر یک از ائمه علیهم‌السلام

تا کنون مدعای ما این بود که دوازده مهدی همان دوازده امام‌اند و نه دوازده نفر غیر از ایشان؛ و اما ادله اثبات این مدعا:

اول: مهدی، یکی از یازده امام پیشین

در ذیل روایاتی را ذکر می‌کنیم بیانگر این معنا که تقدیر ابتدایی خداوند چنین بوده است که امر فرج و سلطه دولت حق توسط یکی از امامان پیشین محقق شود، یعنی یکی از ایشان «مهدی» باشد، اما به دلیل

۱. قوله تعالى ﴿وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبذلنهم من بعد خوفهم أمنا﴾ النور / ۵۵

کم کاری و کوتاهی شیعیان این مهم به تأخیر افتاده است.^۱

[۱] امام صادق (ع) ضمن توصیه‌ای بلند مبنی بر ضرورت تقیه و پوشیده داشتن اسرار اهل بیت (ع) به مؤمن طاق می‌فرماید: شتاب نکنید، به خدا سوگند امر فرج سه بار در شرف تحقق بود و شما آن را فاش ساختید و خداوند به تأخیرش انداخت.^۲

[۲] امام باقر (ع) می‌فرماید: خداوند تقدیر امر فرج را در سال هفتادم هجری رقم زده بود، اما وقتی امام حسین (ع) شهید شد خداوند بر زمینیان خشم گرفت و آن را صد و چهل سال به تأخیر انداخت. باز ما در مورد آن با شما سخن گفتیم و شما راز ما را فاش کردید و پرده از اسرار ما برافکنید، آنگاه خداوند مجدداً فرج را به تأخیر انداخت و این بار زمانی برایش معین ننمود.^۳

[۳] امام صادق (ع) فرمود: به اصحاب پیامبر (ص) وعده فرج در سال هفتادم داده شده بود، وقتی امام حسین (ع) شهید شد خداوند بر زمینیان خشمناک شد و عذاب ایشان را مضاعف ساخت (کنایه از

۱. باید توجه داشت که این تقدیر، حتمی نبوده بلکه مشروط به عملکرد صحیح مردم بوده است، و این سنت همیشه جاری خداست که تا انسان‌ها در کار خود تغییری پدید نیاورند، خداوند تحولی در وضعیتشان ایجاد نخواهد نمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾ [الرعد / ۱۱] و مسأله محو و اثبات تقدیرات، جزو القبای اعتقادات شیعه است: ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ [الرعد / ۳۹] و این موضوع هیچ منافاتی با علم خداوند به واقعیت‌ها ندارد و همچنین با روایاتی که «مهدی آل محمد علیهم السلام امام دوازدهم است» در تعارض نمی‌باشد.

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول / ۳۱۰

۳. طوسی، الغیبة / ۲۸۷ (فصل فیما ذکر فی بیان مقدار عمره)؛ نعمانی، الغیبة / ۳۰۴ (باب ۱۶: ما جاء فی المنع و التوقیت و التسمیة لصاحب الأمر، حدیث ۱۰)

تأخیر امر فرج)، باز فرج نزدیک شد و شما آن را فاش کردید و خداوند مجدداً آن را به تأخیر انداخت.^۱

[۴] ابوبصیر می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا زمان فرج نمی رسد تا ما از این پریشانی نجات یابیم؟ فرمود: چرا، اما شما آن را فاش کردید و خداوند به تأخیرش انداخت.^۲

[۵] امام صادق (علیه السلام) فرمود: قرار بود امر فرج در سال صد و چهل اتفاق بیفتد اما شما بی پرده از آن سخن گفتید و این راز را فاش کردید و خداوند آن را به تأخیر انداخت.^۳

[۶] امام صادق (علیه السلام) می فرماید: امر فرج دو بار به تأخیر انداخته شده است.^۴

[۷] امام صادق (علیه السلام) فرمود: قرار بود امر فرج به دست من محقق شود، و خداوند آن را به تأخیر انداخت و این مهم را به دست هر یک از فرزندان و اعقاب من که روا بیند خواهد سپرد.^۵

روایات فوق اشاره به این دارد که مقام مهدویت را خداوند برای سال هفتاد هجری تقدیر کرده بود. یعنی آغاز این دولت الهی به دست

۱. حسن بن سلیمان حلّی، مختصر بصائر الدرجات / ۳۳۶ (باب فی کتمان الحديث و اذاعته، حدیث ۱۶)

۲. نعمانی، الغیبة / ۲۹۹ (باب ۱۶: ما جاء فی المنع و التوقیت و التسمیة لصاحب الامر، حدیث ۱)؛ طوسی، الغیبة / ۲۸۷ (فصل فیما ذکر فی بیان مقدار عمره)

۳. نعمانی، الغیبة / ۳۰۳ (باب ۱۶: ما جاء فی المنع و التوقیت و التسمیة لصاحب الامر، حدیث ۸)

۴. نعمانی، الغیبة / ۳۰۳ (باب ۱۶: ما جاء فی المنع و التوقیت و التسمیة لصاحب الامر، حدیث ۹)

۵. طوسی، الغیبة / ۲۸۸ (فصل فیما ذکر فی بیان مقدار عمره)

سیدالشهداء (علیه السلام) باشد ولی از آنجایی که مردم در وظیفه همراهی خود کوتاهی نمودند و امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، خداوند بر زمینیان خشم گرفت و از باب ﴿خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند﴾^۱ امر فرج و دولت الاهی را به تأخیر انداخت؛ چرا که این تقدیر، جبری نیست بلکه ﴿خداوند سر نوشت هیچ قوم (و ملّتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند﴾^۲ خداوند مقدر کرده بود که دولت الاهی مهدوی در عهد امام حسین یا امام صادق (علیه السلام) پا بگیرد اما کم‌کاری و بی‌مسئولیتی شیعیان، کار را به عهد امام کاظم (علیه السلام) عقب انداخت. آن موقع هم با افشای اسرار، این امر تا مدت نامعلومی عقب افتاد.

بر اساس این روایات، تعبیر «مهدی» در مورد غیر دوازده امام (علیه السلام) به کار نمی‌رود، پس مقصود از دوازده مهدی غیر از ایشان نیست. اگر جز این بود، معنا نداشت طبق تقدیر ابتدایی الاهی، اجرای امر فرج به دست امامان پیشین باشد (یعنی یکی از ایشان مهدی باشد).

مؤید دیگر این مطلب، روایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که می‌فرماید: خداوند هر یک از ما اهل بیت را که بخواهد، مهدی قرار می‌دهد.^۳

دوم: تعبیر «مهدی» درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام)

[۱] ابو عبدالله جدلی می‌گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) به من فرمود: چیزی

۱. قوله تعالى ﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾ الرعد / ۳۹

۲. قوله تعالى ﴿إِنَّ لِلَّهِ لَا يَغْيِرُ مَا يَقُومُ حَتَّىٰ يَغْيِرُوا مَا بَأْنَفْسِهِمْ﴾ الرعد / ۱۱

۳. کلینی، الکافی ۱ / ۴۵۰ (أبواب التاريخ، باب مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته،

حدیث ۳۴)

بگویم؟ - سه بار این جمله را تکرار فرمود - پیش از آنکه کسی بیاید؟
عرض کردم: آری.

فرمود: من بنده خدایم، من همان جنبنده زمین هستم ... آیا
می‌خواهی «مهدی» را با مشخصاتش به تو بشناسانم؟ عرض کردم:
بله. آن حضرت با دست بر سینه خود زد و فرمود: من مهدی هستم.^۱
[۲] باز همو گوید: امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: می‌خواهم هفت
مطلب را به تو بگویم، مگر آنکه در میانه سخن، کسی بر ما وارد شود.
عرض کردم: بفرمایید فدایتان گردم.

فرمود: مهدی را با مشخصاتش می‌شناسی؟ عرض کردم: شما بفرمایید!^۲
[۳] سلیم شامی گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من و جانشینانم -
که از فرزندان منند - همگی مهدی و محدّث^۳ هستیم. عرض کردم:
جانشینان شما کیانند؟ فرمود: حسن و حسین، سپس فرزندان علی بن
الحسین (و این در حالی بود که علی بن الحسین شیرخواره بود) و پس از

۱. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۵۶۹ (تتمه ما تقدم من أحادیث
الرجعة، حدیث ۲۸)

۲. پیش از این اشاره کردم که بر حسب روایاتی که مفادشان رجعت‌های متعدد
امیر مؤمنان علیه السلام است و مقتدرانه‌ترین حکومت رجعت را متعلق به
امیر المؤمنین علیه السلام می‌داند. آن حضرت «بزرگترین مهدی» خواهد بود.
اینک با نگاهی به روایت فوق نیز می‌توان اشارهای را به همین مطلب دریافت، زیرا متن
روایت چنین است: «ألا أخبرك بعین المهدي و أنفه؟» «آیا می‌خواهی چشم و بینی
مهدی را نشانت دهم؟» و این تعبیر نوعی تشبیه مجموعه «مهلّیان دوازده‌گانه» به بدن
انسان است که عضو برتر یعنی چشم آن امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد.

۳. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۵۶۹ (تتمه ما تقدم من أحادیث
الرجعة، حدیث ۲۹)

۴. یعنی ملائکه با آنان سخن می‌گویند.

او هشت تن دیگر به ترتیب اوصیای منند. اینان همان کسانی هستند که خداوند به حقّ ایشان سوگند یاد کرده است، آنجا که می‌فرماید ﴿سوگند به آن پدر و زاده‌اش﴾^۱ که مقصود از پدر، پیامبر ﷺ بوده و مراد از زاده‌اش، همان جانشینانی هستند که معرفی کردم.^۲

نکته: اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) که پسر عموی پیامبر است، در این حدیث، همسان با امامان دیگر، از فرزندان پیامبر ﷺ حساب شده؛ یا از باب تغلیب است یا از باب انشقاق نور آن حضرت از نور رسول خدا ﷺ. به هر حال، بر همه دوازده امام، مهدی اطلاق شده است.

[۴] سلمان می‌گوید: در زمانِ ناخوشیِ پیامبر ﷺ که منجر به شهادتش شد، در خدمتش نشسته بودم که فاطمه (علیها السلام) بر ایشان وارد شد ... پیامبر ﷺ به او فرمود: فرزندانِ شوهرت تا روز قیامت جانشینان منند و همگی هادی و مهدی [= هدایتگر و هدایت شده] هستند و نخستین جانشینم پس از من علی است و پس از او حسن و سپس حسین و^۳

[۵] امیرالمؤمنین (علیه السلام) از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: خداوند پس از برگزیدن من اهل بیت مرا - که برترین امت منند - یکی پس از دیگری به عنوان یازده امام پس از برادر من علی برگزید هر یک از ایشان از دنیا بروند، دیگری مقام امامت را عهده‌دار خواهد شد. اهل بیت من

۱. قوله تعالى ﴿ووالد وما ولد﴾ البیلة / ۳

۲. صفار، بصائر الدرجات ۲ / ۶۷۶ (الجزء الثامن، باب ۱: فی الفرق بین الأنبیاء و الرسل و الأئمة، حدیث ۱۶)

۳. طوسی، الامالی / ۶۰۶ (مجلس ۲۸، حدیث ۲)

همانند ستارگان آسمان‌اند که هر ستاره‌ای غروب کند، ستاره دیگر درخشیدن خواهد گرفت. ایشان امامانِ هدایتگر و هدایت [= هادی و مهدی] شده‌اند.^۱

پیامبر اکرم ﷺ از این گروه با دو وصف «امام» و «مهدی» یاد می‌کند و این، برابر با همان تعبیر «دوازده امام و دوازده مهدی» می‌باشد. مقام مهدویت برای اینان، نقش دوم آنها در عالم خلقت و هدایت است و در این نقش دوم به آن ترتیب زمانی اول ظاهر نخواهند شد. وعده الاهی در سوره قصص و نور لازمه‌اش این است که آنان که وارثان زمین‌اند (در رجعت)، همان کسانی‌اند که پیش از آن در زمین ضعیف شده‌اند.

سؤالی که پیش می‌آید این است که آیا دو تعبیر متفاوت از یک گروه خاص در یک جمله به صورت «دوازده امام و آنگاه دوازده مهدی» نامأنوس نبوده و برخلاف فرهنگ گفتاری روایات نیست؟

پاسخ این است که از قضا همین نحوه تعبیر در یکی دیگر از روایات رجعت وجود دارد. جابر جعفی می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، مردی از ما اهل بیت پس از مرگش [زنده شده و] سیصد و نه سال زمام حکومت را به دست خواهد گرفت.

به ایشان عرض کردم: این اتفاق کی رخ خواهد داد؟ فرمود: پس از [دوران] قائم. عرض کردم: حضرت قائم چه مدت در زمین [فرمانروا] خواهد بود؟ فرمود: نوزده سال. سپس «منتصر» زنده می‌شود و

۱. نعمانی، الغیبة / ۸۵ و ۸۶ (باب ۴: ما روی فی أن الأئمة اثنا عشر اماما، حدیث ۱۲)

خونخواهی خون حسین و اصحابش می‌کند. می‌کشد و اسیر می‌کند تا «سفاح» خروج نماید.^۱

به نظر بدوی چنین می‌نماید که «منتصر» غیر از آن مردی از اهل بیت علیهم‌السلام است که سیصد و نه سال پس از قائم علیه‌السلام فرمانروای زمین خواهد بود؛ چون با دو تعبیر جداگانه و با حرف فاصله «ثم» آمده است. اما به قرینه روایات متعدد که نخستین نفر که پس از قائم علیه‌السلام به یقین، امام حسین علیه‌السلام است و همچنین به گواهی احادیث فراوان، «منتصر» کسی جز امام حسین علیه‌السلام نمی‌باشد^۲، با اینکه تعبیر در این حدیث به گونه‌ای است که گمان می‌شود آن «منتصر» غیر از امام حسین علیه‌السلام است چون تعبیرش این است که «منتصر» برای خونخواهی خون حسین خروج می‌کند.

[۶] امام صادق علیه‌السلام فرمود: دوازده مهدی از ما اهل بیت خواهد آمد که از این دوازده نفر شش نفر از گذشتگان اند و شش نفر از آیندگان، و خداوند در مورد آخرین مهدی هر گونه که بخواهد حکم می‌فرماید.^۳

سوم: امام حسین علیه‌السلام پس از امام عصر علیه‌السلام

دیگر از شواهدی که دلالت می‌کند بر اینکه دوازده مهدی همان

۱. طوسی، الغیبة / ۳۰۹ - ۳۱۰

۲. برای نمونه: شیخ مفید از جابر گزارش می‌دهد که امام باقر علیه السلام به جابر فرمود: هیچ می‌دانی منتصر و سفاح کیانند؟ منتصر، حسین بن علی علیه السلام است و سفاح، علی بن ابی طالب علیه السلام. [الإختصاص / ۲۵۸]

۳. صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام ۲ / ۶۹، حدیث ۳۷

دوازده امام اند، روایاتی است که می گوید: جانشین و نیز عهده دار امور امام عصر علیه السلام سیدالشهدا علیه السلام خواهد بود. بدیهی است اگر مراد از «دوازده مهدی پس از دوازده امام» دوازده نفر دیگر بودند، پس از رحلت امام عصر علیه السلام دوران آن دوازده مهدی آغاز می شد و معنا نداشت امام حسین علیه السلام جانشین آن حضرت باشد.

در ذیل به چند نمونه از این روایات اشاره می کنیم:

[۱] امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام همراه با یاران شهیدش می آید در حالی که هفتاد پیامبر همراه اویند - همچنان که همین تعداد با موسی بن عمران برانگیخته شدند - آنگاه قائم انگشتی خود را (که نشان خاص اوست) به امام حسین علیه السلام می دهد^۱ (و از دنیا می رود) و امام حسین علیه السلام است که عهده دار تجهیز و کفن و دفن او خواهد بود.^۲

[۲] امام صادق علیه السلام در حدیثی ضمن تشریح نحوه رجعت امام حسین علیه السلام و یارانش می فرماید: حسین علیه السلام در میان هفتاد نفر از یارانش رجعت می کند. جارچیان - در محضر حضرت قائم - به مردم می گویند که این شخص، حسین علیه السلام است که بازگشته، نه یک شیطان دروغگو تا مؤمنان تردید نکنند. وقتی معرفت در قلوب مؤمنان جا گرفت که او حسین علیه السلام است، زمان وفات قائم فرا می رسد و این امام حسین علیه السلام است که عهده دار تجهیز و کفن و دفن او خواهد شد و وظیفه تجهیز

۱. کنایه از سپردن ودایع امامت و مهلولیت.

۲. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۱۹۷ (باب أحادیث فی الرجعة من غیر طریق سعد، حدیث ۴۳)

وصی را کسی جز وصی بر عهده نمی گیرد.^۱

در پایان گزارش عیاشی از این حدیث چنین آمده است: آنگاه امام حسین علیه السلام بر اهل زمین حکمرانی خواهد نمود تا آنکه از فرط کھولت سن ابروان مبارکش بر چشمانش بیفتد.^۲

[۳] روایت جابر جعفری (که پیشتر نیز ذکر شد) از امام باقر علیه السلام که فرمود:

به خدا سوگند، مردی از ما اهل بیت پس از مرگش [زنده شده و] سیصد و نه سال زمام حکومت را به دست خواهد گرفت. به ایشان عرض کردم: این اتفاق کی رخ خواهد داد؟ فرمود: پس از [دوران] قائم. عرض کردم: حضرت قائم علیه السلام چه مدت در زمین [فرمانروا] خواهد بود؟ فرمود: نوزده سال و ...^۳

شیخ مفید هم شبیه همین مضمون را گزارش کرده است.^۴

[۴] از امام صادق علیه السلام سؤال شد: نخستین کسی که در رجعت باز می گردد کیست؟ فرمود: حسین بن علی علیه السلام است که پس از قائم باز می گردد.^۵

۱. کلینی، الکافی ۸ / ۲۰۶، حدیث ۲۵۰

۲. عیاشی، التفسیر ۲ / ۲۸۱، حدیث ۲۰ (سوره اسراء، ذیل آیه ۶)

۳. عیاشی، التفسیر ۲ / ۳۲۶، حدیث ۲۴؛ طوسی، الغیبة / ۳۱۰ (آخرین حدیث کتاب الغیبة)؛ حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۱۹۷ - ۱۹۸ (رسالة الرجعة و الرد علی اهل البدعة، أحادیث فی الرجعة من غیر طریق سعد، حدیث ۴۵)

۴. مفید، الإختصاص / ۲۵۷ - ۲۵۸

۵. حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۱۹۶ (أحادیث فی الرجعة من غیر طریق سعد، حدیث ۴۲)

[۵] معلى بن خنيس و زيد شحام مى گویند: امام صادق عليه السلام فرمود: نخستين كسى كه در رجعت باز مى گردد امام حسين عليه السلام است و آنگاه به مدت چهل سال در زمين مى ماند تا آنكه از فرط كهولت، ابروانش روى چشمانش پايين بيايد.^۱

[۶] امام باقر عليه السلام فرمود: نخستين كسى كه به دنيا رجعت مى كند، امام حسين عليه السلام است و آنقدر حكومت مى كند كه از فرط كهولت، ابروانش بر چشمانش مى ريزد.^۲

[۷] امام صادق عليه السلام فرمود: نخستين كسى كه به دنيا باز مى گردد حسين بن على عليه السلام است. آنقدر فرمانروايى كند كه از زيادى عمرش ابروانش روى چشمانش بريزد.^۳

[۸] بر اساس فرمايش حضرت باقر عليه السلام امام حسين عليه السلام پيش از شهادتش ضمن ترسيم مقاطع مختلف رجعت و ويژگى هاى آن، به اصحابش فرمود: من نخستين كسى هستم كه از دل زمين بيرون مى آيد و اين اتفاق در آن برهه از زمان خواهد افتاد كه اميرالمؤمنين عليه السلام به دنيا بازگشته و قائم عليه السلام قيام كرده است.^۴

۱. حسن بن سليمان حلى، مختصر بصائر الدرجات / ۱۱۹ (باب في الكرات و حالاتها و ما جاء فيها، حديث ۴)

۲. حسن بن سليمان حلى، مختصر بصائر الدرجات / ۱۴۶ - ۱۴۷ (باب في الكرات و حالاتها و ما جاء فيها، حديث ۳۹)

۳. حسن بن سليمان حلى، مختصر بصائر الدرجات / ۱۴۹ (باب في الكرات و حالاتها و ما جاء فيها، حديث ۴۴)

۴. حسن بن سليمان حلى، مختصر بصائر الدرجات / ۲۰۰ - ۲۰۱ (أحاديث في الرجعة من غير طريق سعد، حديث ۴۹)

چهارم: تواتر روایات رجعت دوازده امام علیهم السلام

بازگشت ائمه علیهم السلام در زمان رجعت، از مسلمات عقاید شیعه بوده و هست. صدها روایت در این باب وارد شده است که دوازده امام علیهم السلام پس از وفات امام عصر علیه السلام به دنیا باز می گردند، و اینکه نخستین رجعت کننده در زمان حضرت حجت علیه السلام، امام حسین علیه السلام خواهد بود و پس از سیدالشهداء علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد آمد.

شیخ حر عاملی در الایقاظ، بیش از ششصد روایت در این باره نقل کرده است. علامه مجلسی و شاگردش در کتاب عوالم العلوم نیز بر این شمار افزوده اند، گذشته از روایاتی که عامه نقل کرده اند که از حیث معنایی مترادف با رجعت است هر چند نامی به صراحت از رجعت در آن نیامده است.

مجموع آنچه گفتیم، به بیش از هزار روایت می رسد و بدیهی است یک روایت دو پهلوی - که در نگاه نخست بیان می دارد که دوازده مهدی غیر از دوازده امام اند - نمی تواند با این روایات متواتر - و بلکه فوق متواتر - تعارض کند.

پنجم: بی فرزندی امام عصر علیه السلام

روایات متعددی از ائمه علیهم السلام آمده که امام حسین علیه السلام در اواخر زندگانی امام عصر علیه السلام به دنیا باز می گردد در حالی که از امام عصر علیه السلام فرزندی باقی نمانده است و این بدان جهت است که وارثی برای مقام وصایت و امامت نباشد تا مانع انتقال این مقام به امام حسین علیه السلام نگردد.

[۱] حسن بن علی خزاز گزارش می‌دهد: علی بن ابی حمزه به امام رضا علیه السلام عرض کرد: شما امام هستی؟ امام فرمود: بله. او گفت: من از جدت امام صادق علیه السلام شنیدم که هیچ امامی نیست مگر اینکه فرزندی از خود به جا می‌گذارد.

امام رضا علیه السلام فرمود: ای پیرمرد، آیا فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی زده‌ای؟! جدم چنین نفرمود که تو می‌گویی؛ بلکه فرمود: هر امامی فرزندی از خود به جا می‌گذارد به جز آن امامی که پس از او امام حسین علیه السلام به دنیا باز می‌گردد.^۱

طبری در دلائل الامامة همین روایت را ذکر نموده است.^۲ معنای این گونه روایات این است که امام عصر علیه السلام به هنگام رحلتش فرزندی ندارد که مانع انتقال وصیت الهی و نشانه‌های ویژه امامت به امام حسین علیه السلام باشد.

[۲] یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام که از اسماعیل سهل خواست نامش فاش نشود می‌گوید: علی بن ابی حمزه به امام رضا علیه السلام گفت: از اجداد شما چنین روایت شده است که امر تجهیز و کفن و دفن هر امامی با امام بعد از اوست (و ما ندیدیم که شما جنازه پدرت موسی بن جعفر علیه السلام را تجهیز کنی؟)

امام رضا علیه السلام فرمود: حسین بن علی علیه السلام امام بود یا نبود؟ گفت: آری امام بود. امام فرمود: تجهیز پیکرش را چه کسی عهده‌دار شد؟

۱. طوسی، الغیبة / ۲۲۴، حدیث ۱۸۸ الرد علی من قال انه مشتبہ.....

۲. طبری، دلائل الامامة / ۴۳۵، حدیث ۹

گفت: فرزندش علی بن الحسین علیه السلام .

امام فرمود: در آن هنگام علی بن الحسین علیه السلام کجا بود؟ گفت: در کوفه و در بند اسارت ابن زیاد، اما نهان از چشم دشمنان به کربلا آمد و بدن پدرش را دفن کرد. امام فرمود: اگر علی بن الحسین علیه السلام توانست از زیر زنجیر اسارت بی اطلاع دشمنان خود را به کربلا برساند، چرا من - که در حبس و بند نبودم - نتوانم به بغداد بیایم و بدن پدرم را تجهیز کنم؟

علی بن ابی حمزه به شاخه دیگری پرید و گفت: از نیاکان شما روایت شده است که امام نمی‌میرد تا آنکه فرزندش را ببیند. امام فرمود: این روایت ادامه ندارد؟ گفت: نه.

امام فرمود: چرا به خدا سوگند خودتان در ادامه این روایت نقل کرده‌اید: به جز قائم، و نمی‌دانید معنای آن چیست و برای چه گفته شده است. علی بن ابی حمزه نتوانست انکار کند و گفت: آری روایت همین گونه بود.

امام فرمود: وای بر تو، چگونه به خود جرأت دادی نیمی از یک روایت را از قلم بیندازی و با استناد به نیمه دیگرش بر من بشوری؟ سپس فرمود: ای پیرمرد، از خدا بترس و از کسانی مباش که مردمان را از دین خدا باز می‌دارند.^۱

مسعودی در اثبات الوصیه در ادامه حدیث فوق، این قطعه را نیز

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال / ۵۲۱ و ۵۲۲ (فی ابن السراج وابن المکار و علی بن ابی حمزه، حدیث ۸۸۳)

نقل کرده است که امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند به زودی مرا صاحب فرزند خواهد ساخت.^۱

ششم: اشاره برخی از روایات

از جمله روایاتی که از آن‌ها استفاده می‌شود که دوازده مهدی همان دوازده امام‌اند دو روایت ذیل است:

[۱] ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، از پدرت شنیدم که فرمود: پس از قائم علیه السلام دوازده مهدی خواهد آمد. معنای این سخن چیست؟

امام صادق علیه السلام فرمود: توجه داشته باش که پدرم فرمود دوازده مهدی و نه دوازده امام. آنان گروهی از شیعیان مایند که مردم را به دوستی ما و شناخت حق ما فرا می‌خوانند.^۲

تحلیل روایت: عبارت «دوازده مهدی و نه دوازده امام» معنایش این است که مبادا گمان کنی دوازده امام دیگر غیر از این دوازده امام خواهند بود. شبهه این است که گروهی از شیعیان را آن دوازده مهدی می‌شمارد.

پاسخ این شبهه بر اساس بیان مؤلف مختصر البصائر چنین است: به طور کلی گاهی ائمه علیهم السلام در موضوع رجعت پاسخی را به پرسش‌گر می‌داده‌اند که تمام پاسخ نبوده، و در عین حال، صحیح و قابل

۱. مسعودی، اثبات الوصیة / ۲۰۱

۲. صلوق، کمال الدین و تمام النعمة / ۳۵۸، حدیث ۵۶؛ حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۵۷۹ - ۵۸۰ (تتمة ما تقدم من أحادیث الرجعة، حدیث

تأویل و توجیه متناسب با منظومه کاملِ معارف ایشان بوده است. علت این سربسته گویی این است که در موارد بسیاری مخاطبان ایشان از لحاظ معرفتی ضعیف بوده و تاب شنیدن برخی از حقایق معارفی را نداشته‌اند و چه بسا اگر ائمه علیهم‌السلام تمام مطلب را به ایشان می‌گفتند، کارشان به کفر و انکار امام می‌کشید.

گواه این تحلیل (که امام علیه‌السلام نمی‌خواسته بیان کند که دوازده مهدی همان دوازده امام‌اند) این است که معنای مهدی بودن ائمه علیهم‌السلام براندازی حکومت‌های ستمگرانه است و این موضوع به لحاظ شرایط سیاسی زمان حکومت بنی‌العباس به هیچ وجه قابل طرح نبوده است. همچنان که نقل شده است در موردی زراره به گونه‌های مختلف می‌خواهد پاسخ سؤالی را درباره رجعت از امام صادق علیه‌السلام بگیرد، و آن حضرت از دادن پاسخ سر باز می‌زند.

اما در توجیه قطعه مبهم روایت فوق می‌توان گفت: مقصود از «گروهی از شیعیان ما» یازده امام بعد از امیرالمؤمنین علیه‌السلام هستند به این لحاظ که همگی پیروان اویند.^۱ بر این اساس، شیعه دانستن همه ائمه علیهم‌السلام از باب تغلیب است، همچنان که در برخی از روایات همه ائمه فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شمرده شده‌اند.

۱. در روایات آمده است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. [طبرسی، الإحتجاج ۲ / ۲۳۷ (باب احتجاج الإمام الرضا علیه السلام) و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام برای من محبوب‌تر از فرزندی اوست، زیرا ولایتش واجب است و فرزند او بودن، امتیاز است. [مجلسی، بحار الأنوار ۳۹ / ۲۹۹، حدیث ۱۰۵]

[۲] امام صادق علیه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمود: پس از دوران قائم، یازده مهدی^۱ از ما خاندان خواهد آمد که از نسل امام حسین علیه السلام هستند.^۲

باید توجه داشت که دوازده مهدی هر چند همگی از نسل امام حسین علیه السلام نیستند (بلکه فقط نه تن از ایشان از نسل آن حضرتند)، اما این توصیف از باب تغلیب برای تمامی شان ذکر شده است.

تغلیب در روایات را در قالب دو نمونه یادآور می‌شویم:
الف) در برخی روایات از همه دوازده امام به عنوان فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله یاد شده است، در حالی که این ویژگی در یازده امام هست و در یک امام (امیر المؤمنین علیه السلام) نیست.

ب) در زیارت جامعه کبیره روایاتی آمده که تمام معصومین علیهم السلام را مخاطب زیارت می‌داند. در برخی از این دست روایات، آمده است که نخستین مخاطب زیارت جامعه، پیامبر صلی الله علیه و آله است و دومین مخاطب امیر المؤمنین علیه السلام و سپس حضرت زهرا علیها السلام و سپس حسنین علیهما السلام و سپس نه امام از نسل امام حسین علیه السلام.^۳

۱. در گزارش مختصر بصائر الدرجات: دوازده مهدی آمده است.

۲. طوسی، الغیبة / ۳۰۹ (فصل فی ذکر طرف من صفاته و منازل و سیرته) ؛ حسن بن سلیمان حلی، مختصر بصائر الدرجات / ۱۹۷ (احادیث فی الرجعة من غیر طریق سعد، حدیث ۴۴)

۳. مجلسی، بحار الأنوار / ۱۰۲ - ۱۶۱ (کتاب المزار، باب الزیارات الجامعة، الزیارة الرابعة، حدیث ۶)

چند نکته

اول: زمین خالی از حجت نمی ماند

بر اساس روایات متواتر زمین خالی از حجت نبوده و نخواهد بود. این مطلب به عبارات گوناگون در روایات بیان شده است:

۱. حجت خدا پیش از آفریدگان بوده و همراه آنها و پس از آنها می باشد.^۱

۲. اگر تنها دو نفر در عالم باقی بمانند، یکی از آن دو حجت بر دیگری خواهد بود.^۲

۳. مراد از این حجت الاهی، همان امامان دوازده گانه از نسل پیامبرند.^۳

این حدیث به شکل متواتر نزد فریقین گزارش شده که هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است.^۴ معنایش این

۱. کلینی، الکافی / ۱ (کتاب الحجة، باب ۱: الإضطرار إلى الحجة)

۲. کلینی، الکافی / ۱ (کتاب الحجة، باب ۱: الإضطرار إلى الحجة)

۳. کلینی، الکافی / ۱ (کتاب الحجة، باب ۱: الإضطرار إلى الحجة)

۴. کلینی، الکافی / ۱ / ۳۷۱ (کتاب الحجة، باب أنه من عرف إمامه...، حدیث ۵)

است که در هر زمانی باید امامی حی باشد تا امام «آن زمان» باشد. بدیهی است حجت‌های خداوند که جانشینان او در زمین‌اند، تنها دوازده امام می‌باشند، همچنان که تأویل این آیه نیز چنین است: ﴿شماره ماه‌های سال نزد خداوند دوازده ماه است. این تعداد را خداوند از همان روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید در جهان هستی مقرر کرد﴾.^۱

به مقتضای برخی روایات، معنای آیه این است که از ابتدای آفریدن آسمان و زمین، برپایی دین الهی مرهون آن دوازده وجود مقدس است. از سوی دیگر انحصار ائمه علیهم‌السلام در این تعداد از ضروریات مذهب است. از این رو امکان ندارد پس از وفات امام عصر علیه‌السلام زمین از وجود امامی از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تهی باشد، به همین جهت در اواخر عمر شریف امام عصر علیه‌السلام رجعت سایر ائمه علیهم‌السلام به ترتیب رخ خواهد داد.

دوم: مبدأ حرکت یمانی و سفیانی

محمد بن مسلم گفته: ... به امام باقر علیه‌السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر، قائم چه زمانی ظهور خواهد کرد؟

فرمود: زمانی که مردان خود را به شکل زنان درآورند و زنان خود را شبیه مردان سازند ... و شورش سفیانی از سمت شام، و نهضت یمانی از یمن، و فرو رفتن بیابان، و کشته شدن جوانی از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - به نام محمد بن حسن ملقب به وجود پاک و مقدس - در میان رکن و مقام، و آنگاه که فریادی از جانب آسمان به گوش رسد که

۱. قوله تعالى ﴿إن عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السماوات والأرض﴾ التوبة / ۳۶

حق با او و پیروان اوست.

در آن هنگام قائم ع آشکار خواهد شد و بر دیوار کعبه تکیه خواهد زد و سیصد و سیزده مرد با او همراه خواهند شد.^۱

از این روایت به وضوح استفاده می‌شود که مبدأ جنبش یمانی، یمن بوده و نقطه آغاز شورش سفیانی سرزمین شام می‌باشد.

در حدیث دیگری امام باقر ع در توصیف حرکت یمانی و سفیانی می‌فرماید: پس از پیدایش سفیانی، منصور یمانی همراه با لشکریانش از یمن به سوی او روانه خواهد شد و در میان آن دو نبردی سخت درخواهد گرفت.^۲

سوم: راه بر مدعیان مهلویت بسته است

طبق استدلالاتی که گذشت دوازده مهدی همان دوازده امام‌اند، اما بر فرض محال اگر بپذیریم که دوازده نفر غیر از ائمه معصومین ع می‌باشند، به یقین دوران مهدویتشان پس از ظهور امام عصر ع و پس از اتمام دوره حکومت آن حضرت خواهد بود و نه پیش از ظهور ایشان. پس کسی به استناد روایات «دوازده مهدی» هرگز نمی‌تواند مدّعی این منصب شود.

چهارم: عدم اعتبار قرعه و استخاره و رؤیا در اعتقادات

متوسل شدن به قرعه و استخاره برای استنتاج حقایق اعتقادی،

۱. صلوق، کمال الدین و تمام النعمة / ۳۳۰ - ۳۳۱، حدیث ۱۶

۲. نعیم بن حماد، الفتن / ۷۸

کاری مضحک است که جز در میان پریشان خردان مورد اعتنا قرار نمی‌گیرد. از ضروریات فقه اسلامی است که قرعه تنها در مورد مسائل شرعی فرعی قابل اجراست، آن هم وقتی که از طریق سایر قواعد و ادله نتوان به جایی رسید؛ تا چه رسد به مسائل اعتقادی، آن هم مسائلی که جزو اصول اعتقادات است!

در چنین مواردی تمسک به قرعه مصداق بارز این آیه شریفه است ﴿گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد﴾^۱ بلکه مصداق «استقسام به ازلام»^۲ است که نوعی کھانت شیطانی محسوب می‌شود؛ زیرا قرعه زدن در غیر موارد مقرر در شریعت، گمراهی و اطاعت شیطان است و از آنجا که محتوای آن خبر دادن از نهانی‌ها از طریق نادرست است، مصداق کھانت می‌باشد ﴿شراب و قمار و بتها و ازلام [نوعی بخت‌آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید﴾^۳.

باید توجه داشت که آنچه در این آیه به عنوان «ازلام» از آن یاد شده است نوعی قرعه است که مشرکان می‌زده‌اند. به این صورت که پیش از شروع هر کاری مثل سفر که در مورد آن دو دل بودند، بر پیکره سه عدد تیر یکی از این سه جمله را می‌نوشتند: پروردگارم مرا فرمان می‌دهد، پروردگارم مرا باز می‌دارد، و بی‌سود و بی‌زیان، بس نیست. آنگاه یکی

۱. قوله تعالى ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ یونس / ۳۶

۲. قوله تعالى ﴿وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسْقُ﴾ المائدة / ۳

۳. قوله تعالى ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ﴾ المائدة / ۹۰

از سه تیر را بر می داشتند. اگر بر آن جمله اول نوشته شده بود، اقدام می کردند و اگر جمله دوم نوشته شده بود منصرف می شدند و اگر جمله سوم نوشته شده بود دوباره قرعه می زدند.

به جهت شیطانی بودن این کار، حضرت عبدالمطلب علیه السلام در زمان جاهلیت نیز اقدام به آن نمی نمود. حتی برخی از فقها مانند سید ابن طاووس با استناد به عموم آیه فوق، استخاره با قرعه را حرام می دانند و مرحوم مقدس اردبیلی نیز همین مطلب را محتمل شمرده است. خلاصه اینکه قرعه در غیر مورد مشر و عش، معصیت خدای متعال است و اطاعت از شیطان و گونه ای از کفایت است.

همچنین اعتبار قائل شدن برای خواب و رؤیا در اعتقادات پنداری بی خردانه است. گویی برای بعضی افراد این توهم پیش می آید که رؤیا کانالی برای ارتباط با غیب و کشف نهانی هاست و می توان از طریق آن به حقایق امور دست یافت. در واقع لازمه این خیال باطل این است که هر انسانی در نهاد خود بهره ای از روح نبوت داشته باشد؛ همان توهمی که خداوند در توصیف آن می فرماید ﴿بلکه هر یک از آنان از سر تکبر می خواهد نامه هایی گشوده از جانب خدا که شامل حقایق قرآن است به او داده شود﴾.^۱

این تفکر، بر محور خواب و خیال استوار است، نه بر محور تمسک به کتاب و عترت که همه مأمور به تبعیت آن اند و مایه ایمنی از گمراهی است.

۱. قوله تعالى ﴿بل یرید کل امرئ منهم أن یؤتی صحفا منشرة﴾ المذثر / ۵۲

فهرست

پایانه‌ای برای شروع	۵
لایمهای حجیت / ۹	
۱. شناخت طبقات حجیت	۱۱
معنای متشابه	۱۳
دو مثال برای تمسک به متشابه	۱۴
حس، ابزار یقین و ابزار گمان	۱۵
۲. چیدمان حجج	۱۷
عدم برخورد دلائل با یکدیگر	۱۷
ماجرای کتاب حسین بن روح	۱۸
حجیت فقها در دولت ظهور	۲۰
اعتماد بر فقهای صالح	۲۱
موقعیت فقهای شیعه	۲۲
لایمهای حجیت سفرا و فقها	۲۳
نقش بدیهیات عقلی در معرفت	۲۵
نقش فقهای صالح در عصر ظهور	۲۶
وجود شبکه‌های مختلف علم در عصر ظهور	۲۷
پشت پرده این فتنه‌ها	۲۹
۳. مراتب حجج، کلید بصیرت	۳۱
سلسله مراتب حجت‌ها	۳۲
دایره حجیت فتوای فقها	۳۷

معنای «دین جدید»	۳۹
توسل و سلسله مراتب حجیت	۴۱
بازگشت به بحث «دین جدید»	۴۷
۴. ترتیب حجیت ائمه علیهم‌السلام	۵۰
مراتب حجیت ائمه علیهم‌السلام	۵۲
اجتماع حجت‌ها در زمان رجعت	۵۴

مرحان عصر ظهور / ۵۷

۱. انقطاع نیابت خاصه	۵۹
ادله انقطاع نیابت خاصه	۵۹
دلیل اول: توقیع مبارک	۵۹
سند توقیع	۶۰
دلالت توقیع شریف	۶۱
دلیل دوم: روایات دو غیبت	۶۴
دلالت این روایات	۶۴
دلیل سوم: روایات انتظار	۶۷
دلیل چهارم: ضرورت مذهب	۶۹
گزارشی از رویکرد بزرگان امامیه	۶۹
۲. نام‌آوران عصر ظهور	۷۳
یمانی و حسنی	۷۳
دلالت روایت «أهدی الرايات»	۷۴
روایات خروج خراسانی	۷۶
دلالت روایت	۷۸
نکات حدیث	۸۰
نکته‌ای کلیدی درباره یمانی	۸۲
نفس زکیه و شعیب بن صالح	۸۳
قتل نفس زکیه، از نشانه‌های حتمی ظهور	۸۴
مفاد روایت	۸۷

فهرست ۱۷۵

- نتیجه‌گیری ۹۲
۳. قواعد کلیدی عصر ظهور ۹۴
- قاعده اول ۹۴
- قاعده دوم ۹۴
- قاعده سوم ۹۵
- قاعده چهارم ۱۰۱
- قاعده پنجم ۱۰۴
- قاعده ششم ۱۰۶
- حرف آخر ۱۱۲

نیرنگی دیگر / ۱۱۵

۱. رجعت و مقام مهدویت ۱۱۷
- ادعیه و زیارات ظهور هر امام ۱۱۸
- فلسفه انتقام چیست؟ ۱۳۳
- انتقام در رکاب کدام امام؟ ۱۳۴
- انتظار رجعت و کسب آمادگی، از اهداف زیارت ۱۳۴
- آیا امامان بعد از ولی عصر از نسل اویند؟ ۱۳۷
۲. دوازده مهدی در رجعت ۱۴۴
- فتنه رهنان دین ۱۴۵
- یک اشتباه در فهم روایت ۱۴۷
- برداشت صحیح از روایت ۱۴۷
- شاهد یکم: سه نام مزبور متعلق به امام عصر علیه السلام ۱۴۷
- شاهد دوم: تمام ائمه علیهم السلام مهدی هستند ۱۴۸
- ادله مهدویت هر یک از ائمه علیهم السلام ۱۵۰
- اول: مهدی، یکی از یازده امام پیشین ۱۵۰
- دوم: تعبیر «مهدی» درباره امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۵۳
- سوم: امام حسین علیه السلام پس از امام عصر علیه السلام ۱۵۷
- چهارم: تواتر روایات رجعت دوازده امام علیهم السلام ۱۶۱

- پنجم: بی‌فرزندى امام عصر علیه السلام ۱۶۱
- ششم: اشاره برخى از روايات ۱۶۴
۳. چند نکته ۱۶۷
- اول: زمین خالى از حجت نمى‌ماند ۱۶۷
- دوم: مبدأ حرکت یمانى و سفیانی ۱۶۸
- سوم: راه بر مدعیان مهدویت بسته است ۱۶۹
- چهارم: عدم اعتبار قرعه و استخاره و رؤیا در اعتقادات ۱۶۹
- فهرست ۱۷۳